

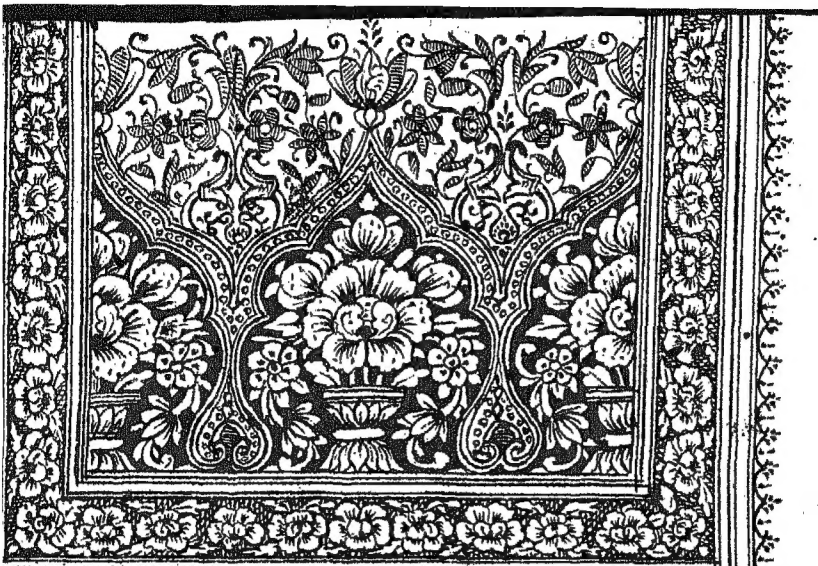
فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كتاب الصلاة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الحمد الذي قد بقدرته على معرفة ذاته من وجود مصنوعات جنس الحيوانات والنباتات
 والمعدنيات ووشرف جنس الحيوانات على النباتات والمعدنيات من الموجودات
 من جهة العقل والادراك بين الارض والسماء وخصص تأثير النباتات
 والمعدنيات على اثاره الاستقام وكرم نوع الانسان على باقي انواع الحيوانات
 بالنطق والكلام وفضلها اعتبار التكليم وحصول العلم بما بهته ذاته ووديعه
 بحليه العقل تحصيل العلم بصفاته ووطم العالم بانظمة الاديان ووجيل
 المذاهب باختلاف الاديان واماال الطبايع بالبدائع والآثاركل
 ويعبدونه باحجار العادات ووسجونه بانواع العبادات والآبوا في اخذ في الطهارة

الآخر و لا يتوسى فيها واحد من البشر و اما عقله فشرافه صدق العلامة و
 العقل عند شدة قواني الشهوات و تعميل الطبايع بأرواح نوعه حتى يحصل تقابل
 جنبه و وفاق فرط لذت الجماع على جميع لذات العالم و تعميل الية طبا
 الخاص العام الاثم و سبحانه ما اعظم شأنه و و ارسل الرسل على عبده
 شفقة عن زلة الاقدام من الضلالة اعنى محمد رسول الله خاتم النبيين
 شفيع المذنبين بالكرامه و امام المتقين بالخلق الكليم و والى الصراط المستقيم و و طهر
 الآل على الجمع و و اكرمهم بالخلق المنيع و و صدق ابا بكر بالتصديق و و طهر
 العمر بالتجاعة الحقيق و و آيين اللعان بالحياء و العزاء الخفى و الجلى و و لقب
 الكرام الغير الضار بالعلو رضوان الله عليهم جميعا اما بعد برؤاش
 حكما اجبت ان طبيب بان طبابت قرين سخن سخنان نصفت اكين
 و معاشران عشرت كرين متحقان كامل و عارفان اصل كه حقايق علوم را
 بنظر تحقيق و مدارج فنون را به هنر تدقيق پيش نهاد خاطر و مد نظر مبدارند
 اخفا و احتجاب غاذه كه من بهيجان گوشه نشين غرلت و نروى ز اويده حول
 حيرت بل لاشى فى التحقيق محمود از قديم بصاوق الطبايع و بشرفيت
 نامر و كى و انگير و اقوالا و اقيت و قايق اين فن از هر حقايق اين علم
 از اين باب هر چيد كه از مدت قديم يا از اين يم و دوستان صميم كه با هم صحبت ميده
 بدوخت ترقيم ساله فى الباه كه حاوى جميع مدارج اين امر باشد سايل بود و دو با

بقلبت فرصت و هجوم علائق از حوائج ضروری ضروریات لابدی که هنرهای لوح
 انسان را با بقای حیوة مستعار از ان گریز نمی باشد با وجود گوش زد کی التماس
 مافی ضمیرشان در طاق نیان می انداختم چون تکرار التماس انهام گونش زد
 کرد و یارای گریز نماند و نیرد قول ایشان عدم سمع ارشاد اینان بعد از موت
 نپنداشتم بقول آنکه از ردن دل در میان جلیست خیالش در دلم جا گرفت یکمرتبه
 بستم و راه به انجامش حستم از فضل قادر کریم کار ساز باسع از من به سبک
 درآمد و بضیاء الابصار فی حد الباه که هم تاریخ اتمامش میتوانستم می نامزد کردید
 و از آنکه بعض مضامین نسبتی زنانه بسیار است فیما بین که اولی ترک آن گویا مردان
 و دیگری میکند لابدی انداز بجهت قلم شکسته رقم بر قلمش خست اما بصدق قل
 آنکه انسان مرکب من الخطاء و النبیان با وصفیکه بهره از علم تحریر نمیدارم بهمه
 مطالب که استخراج مضامین شرک بسبب نقص عاری ام لهذا امیدار عالی
 بهمان بلند بهمت و عالی رتبان و الامرتب که اگر سهوی یا حلی در نفس معاک
 و یا برقم الالفاظ در یابند بنظر اصلاح باصلاح متوجه شوند و ستم را بر خطا روا
 ندارند الی الخطایا معترف و با جهل معروف با موقعی الالباب
 و هو حسبه نعم الوکیل مقاله اول تشمیده انوائی ذوی الالهام مخفی
 ذو طبایع سلیمه میا که او سبحانه جل شانہ جمیع انواع حیوانت را در بعض
 قضائی حاجات علی الخصوص قوای شهوانی ترکیب یکدگر افیده فیما بین

ذکور و انات مناسبست تام عطا فرموده بمجمله از ان نوع انسان از روی
فهم و است و عقل و کیا است بر دیگر انواع حیوانات اعزاز و امتیاز بخشیده
از ان میان بعضا شرافت جوهر عقل افراود و کور را من وجه بر انات ترجیح داده از
پاس حیا و شرم و حفظ مدارج تا ای که از لوازمات عقل است در نهاد خاطرشان
منتقل گردانیده بخلاف انات که قلت صبر و تحمل و جبن و بد ذاتی و سور باطنی و حیاء
و عدم الحاح غایت شوهری و ظهور امر حایجی که سبب عدم کمال جوهر شریف عقل
میتوان گفت بیرون شرف خاطرشانست و نیز کمی فهم و ادراک و خست یار نهیت
و اجتناب از او امر که متعلق نساست علامت بر نقصان خلقت ازلی او نیست
و بطهوت و شدت قوای شهوانی مرد را از روی کیفیت و کمیت بر انات
قوی گردانیده ازین جهت تعدد جماع ازالی چنانچه از مرد بوجود می آید از زن
هرگز ظهور نمی گیرد و همچنین افراود کور را بحقیقت مزاجی بر یکدیگر ترجیح مرجح
کرده چنانکه مزاج دموئی صفراوی سبب بلغمی سوداوی نامر مجامعت قوی خواهد بود
از ان پس تاثیر صحبت را عده سباب ظهور یکی و بدی مقرر ساخت از انجاست
که اوید کار تبارک و تعالی انسان را باعتبار خلقت بجهت نیک نمره و پاک
بیا فریدس از دو یقین صحبتی که احتیاج نماید ظهور افعال آن بوجود می آید لا ان
للا صحبت ماثرا و نیز بوجه اغلب شرافت نطفه را بر شرافت افعال مقرر کرد
اندا زینجاست اگر چه بعضی از اهل شرافت باعث نقصان عقل خلقی میابین

۵۲
مجلس
در جواب
و در جواب
حضرت

ندارد از آنجمله اگر عضو تناسل بقوت پیدایش قوت پیرامینه انیکس است با مواد
 انواع خویش و از جماعت برد دیگران بقت خواهد برد و الا بالعکس همچنین
 کلانی و عظامی سبب تولید منی کثیر علی الخصوص صورت خلقت او بر قوت
 الافلاک قوت جمیع بدن خصوص قوت معده که مشرب کثرت طلب غذا و
 هضم اوست مستدعی قوت و کثرت مجامعت خواهد بود و با وجود این اگر
 افویش آلات تناسل بر قوت گردد البته در امر جماع قوی خواهد بود و در
 صورت دمویت مزاج که مستلزم شدت قوای جسمانی که مراد از قوت
 معده و جمیع قوای است اعنی طالب کثرت اغذیه مع قدرت قوت
 معده بر انضمامش علاوه از قوت قوای دیگر و امر مجامعت می نماید
 که عظیم المثل باشد تا انجام عمر خویش و کثرت مجامعت را لایق و صفراوی
 مزاجی او کمتر از دمویت و دیرنپایدیر که یوست مزاجش سریع نقصان
 میباشد الا نسبت دموی سرعت و جرات بر مجامعت میدارد و لحده
 ماده و بل بشرط عدم کثرت و اعتدال در امورات لایبی مثلش خواهد
 بود و بلغمی مزاج باعث بودت ماده خویش البته قادر بر انضمام اغذیه
 کثیره نیست از جهت قابل کثرت مجامعت نمیشد مگر نقصانش سبب
 رطوبت مزاجی برودنی عاید او میگردد و سرعت قدرت به فعل جماع کمتر
 از قسین اولین میدارد و دیرنپایدیر بود ماده و معاونه الرطوبه که

و سوداوی مزاج البته نسبت ببلغمی قادر بر انضمام اغذیه میباشد و بر حسب
 ماده اش باعث قوت مزاج و عضو لهذا الفعل جماع نسبت ببلغمی قویست
 الا در صورت کثرت اسرع بر نقصان نیز لایق سرعت و کثرت مجامعت نیست
 المختصه فی کیفیتین و ترکیب هر ماده که بدیگری صوت بدو اگر کثرت
 است حکم آن مقدم میباشد و در صورت قلت افعالش قلیل بطهومی آید
 ازین جهت حکم آن معدوم میگردد و غرض که هر ماده که غلبه باین حکم آن مقدم
 دارند و نیز هر عضوی از قوی بدن انسان از ضعف قوت و باز ضعیف
 جمیع نقصانی دریا بد حکم بر ضعف آن نمایند و قوی را بقوت خواه از
 قوت قوی و خواه از جسمیت فصل اول از باب اول بر عالمان احکامات
 دینی و واقفان معاملات دنیوی مخفی و محتجب نماید که سوای زن منکوحه
 و کنیز شرعی مرکب فعل شنيع بودن علی الخصوص منکوحه دیگران که زنا
 همین مراد است و حد نفس قرآنی شاهد برین که الزانیة و الزانی محارم و اکلوا
 منها مائمه جمله نزد خلق شر سار و نزه کار و باعث کوتاهی عمر و کمی روزی
 و خوار خلق و سوار رویا دنیا گرفتاری غدا این متصور است اگر چه
 سائر العیوب که کریم و رحیم از جمله صفات نامتناهی اوست هر آینه عفو جبریم
 را توقع از ذات کبریائی او ممکن الا اگر قناری کنه عبدیت که تا بوم قیامت
 بغیر سزا بد کرداری خود رهای ممکن الوقوع نباشد چه رنجیدگی شود هر عداوت

عزایت الیم و اهل تصوف که اهل اند و فقرا و مراد است که روان است از حسب
مقوله حافظ شیرازی که در طریقت ماکا فوایت رنجیدان و عین صفت
و محض خیر علاوه ازین که اجماع ملت و مذہب ترخیص نمیند بد که باعتبار
نسبت بدان قوم جائز باشد غرض که هر حال پیرامونی این امر شیع و فعل
بقیج که اجماع و اهل العقول ذوی حوصله بلند همت بخور اختیاران نمی کنند
لیکن از آنجا که اکثر اهل دنیا از نصیب عقل کامل بی بهره اند بجهت
نقصان عقل تمیز نیک و بد نموده و با مورات جایجا خیال نموده مرکب این
امر شیع میشوند علی الخصوص حین شدت ماده منویه که جوانی مراد از اوست
اختیار این فعل میسازند و همزمان جمع شده تفاخر میکنند و سیکه تمیز
حال آنها نشود از انجشت تعبیر مینمایند و مانعت ماصح را بخيال نمی
آرند پس نوزدگان هر مذہب و ملت اختیار این فعل میسازند و
بسبب کثرت ترغیب و اغوا کنندگان این امر شیع چنان شایع گشته
شاید که کسی ازین فعل باز مانده باشد پس اگر مقتضای عمر و شهوات نفسانی
ولادت جسمانی خود بونی احوال و اعمی آن شود نیکه شایعه ملکیت غیر
نمشته باشد مثل اولیایین اختیار کند اگر چه حکم شارع مطلقاً خصت بهم
نمیدهد و ظاهر که در حالت جوانی جوانان اقویاً در صورت ضعف قلب تمیز
نیک و بد و خوب و زشت که اینمختی وقت کمال قومی و دماغی و قلبی بوقوع میرسد

مکرده زمان فاحشه را بناگشت می آرند و یا بناگشت چهار از وای بوجه
حالت که حکیم شرح شریف باین امر شایع یافته که قرار دام بلا میشود و چین
نزول نشه جوانی و استغراق ماده منویه عقل بجای آید و گرفتاری آفتاب
الیم باعث انواع انواع تردرات و تشکرات میگردد و علاوه برین در صورت
عدم واقفیت این فن لابدی منافع و مضار جمیع را محتاط نمیشود پس باسرع
از منته قبل از حدوث وقت نقصان باه حاصل نمینماید که اصلاح آن تا
مدت العمر ممکن نمیشد و از اجزاء کار زن باز میماند و وقتیکه حصول تسلی
عائد نگردد و فائز به حرارت شهوتش رو به کمی نهند طبیعت او بجای خود خواهد
امور جایجا خواهد گردید که این سسجای شوه در خلق و ذوقی غدا متصور
خواهد گشت و بسا است که در حالت ظهور این حالات غیر مناسبه در وجه
جهان جهانیان اکثر اوقات ذمی غمت و غیرت جان شیرین خود را ریخته
میسازند و بجهام موت گرفتار بوده تا قنات بعد از آن گرفتار میشوند و حال
آنکه از روی انصاف بیکس بکین شکل تسلیم میاید و چنان باشد که حالات زن
بجست باطنی او آشکارا نمیشود تا حال شهوت و عدم آن و تسلیم و غیرت او بکین
گرد و پس چهار را چه یارای که مناسب یکس ماند الا در صورت واقف کاری این
فوق کسب این کمال میتواند تسلی هر کس متعلق خود بود و قمع رسد غرض که بهر حال کسب این
کمال محصول این لذت و لایزال محتاج الیه خاص غایم که کسی ازین گریز نیست

و با وجود این بسا تعجب که محبوب ترین خلائق تصور گردد و میشاید که باعث دور
اندیشی که نتیجه این خلاف انتظام دنیا و دین است عقلانی زمان مکملانی دور
خلاف عقل را اختیار کرده محبوب ترین انجاشته باشند و نه که امی نظر و ورین
عقل صواب گیرین تجزیه بر میجویت این میکنند و بلکه خاصانی دین مبین دنیا نمی ان بر
همت مردانگی الزم نمایند محتاج الحاصل العام الیه ضرورت محتاج الیه دنیا
و دین ظاهر که هر که بنا کحت خود آید راضی و خوش ماند که عند الله اجر عظیم است و نیز
وقت وقوع چهار بنا کحت که حد تکالیف شرعیست از حصول مرام باز نمانده
رسمای خلق الله و عقوبتی تلف جان که از بس غریزست عاید نگردد و لا جرم عنایت پذیر
علم با تبحر و لایبی خیر است و به کارش این عام ضروری شناساخت فصل
دوم از باب اول اما مخفی و محتجب که علم عیاشی علمی است مشکلی که
از ابتدا نگویند الی الان انده این بسج رسیده و نه که امی کتب که متمسک الیه
این فن به نظر گذشته بنا علیه متیقنند که بسبب کمال که ام کس میسر این
نگردیده و اگر گفته آید که باعث ذبونی این کسی گردان نگردیده و در از صواب بینا چرا که
این تعلق بل خروسی از اجزاء علم بدان است و علم بدان علمیت پس شریف که میثوبی
دین مبین با علم ادیان ترجیح داده و فرمود العالم علما علم الابدان و علم الادیان
و شرافت جزو شرافت بشرافت ظاهر و یونانیان که موجد عالی حوصله و بلند
بودند مایل را ترک کرده و بلکه صحبت اینان را محبوب ترین خلائق انجاشته

اگر چه اهل عیش کتب الهی این فن تحریر کرده الاسباب احتمال خوشگامی مطلب
 بر آری نمیکرد و از آنجمله که کاپندت که خود را بلفظ موجود این فن نامزد میکند
 سیرانم که سوار در و غلغولی که مشیو شاعران بسیار شده و درج کرده اول در نهید
 حکایتی نگاشته که سوامی خشک داعی او عقل در عقل آن قاصد علاقه ازین
 اصناف مردوزن چهار چهار کرده و هرگز نشان آن بجائی ننوذه که این قسم
 مختص الحامیه باشد اگر چه هزاران مردان و زنان بلکه بی باله بی تعداد بنظر گذشته
 با وجود علم باصناف زنان خیال آن با هم دیگر باعتبار قسم هرگز متمیز نمیشوند
 صحیح برانیت بر لا علمی نوشت اصناف او و بهمین طیره مقامات نمی زن
 را بقایخی معین مقام معین شده و گفته که از مسائل موضع خاص تاریخ مختص لی جمیع
 منزل میشود چه قدر صداقت صدق تجربه او تصدیق میکند و بر طاهر که شادالیه
 از آن انهم نمیدانست و اگر میدانست اینچنین گفتگوی بیعی که محتمل بر لا علمی
 اوست نمی گاشت فصل سوم از باب اول عیاشان این بیان که از
 عقل کامل بهره ور نیستند با وجود نقصان قوانین شهوانی از خبر گیری منکوحه
 خود باز مانده به صحبت غیر بوده اند تا در زمره عیاشان و در کار سلسله است
 و سرخوئی بهیمنی حاصل نمایند که تفاخر این جهان آب بهین قرار یافته و پیوسته
 این بهر تعبیر میکنند و مرتکب خاطر نمیدارند که خطا را بر صواب اختیار کردن
 از عقل و قیصر سنج است و فوضنا و صوت استقر اعدادت و سیمه باعتبار

این کتاب در بیان عیاشان و فوضنا و صوت استقر اعدادت و سیمه باعتبار
 این کتاب در بیان عیاشان و فوضنا و صوت استقر اعدادت و سیمه باعتبار
 این کتاب در بیان عیاشان و فوضنا و صوت استقر اعدادت و سیمه باعتبار

رشتی احوال در خاطرها اکن بمقتضای عقل با تمام خیال معیوبیت این بدفعیه آن گوشه
 و در صورت غیر ممکن بودنش عیب امر چیست عیب بعمل آر زنه باعتبار نه قبول آنکه
 عیب کردن را نهی میباید و حلو خوردن را رومی میثاید پس هر حال برسیا
 فیه کل خیال مخطئه و داعی که ترک منکوحه بخته از سر بد کن بعد تسلی منکوحه اگر شهوت
 داعی بگیرد می باشد البته مضایقه ندارد وجه ناراضی زوجه بجا خودی غم اندو
 و روسیای دنیا متصور است و چنان باشد که در صورت عدم خبر گیری جن انفطاع
 ربط زوجه ناچار بخیال عدم مربوطی شو هر عدت العمر بر غبت ساحه و یا با احتیاء
 مرد غیر طوریکه صحبت میسر آید و تقاضای طبعی نبال میکند مشغول میشود غرض که
 هر ذی عقل بدانشگیری انصاف هرگز بغیر خبر گیری خانه پیرامون این امر جائی
 دیگر نگردد و اگر چه بابت ادعای عمر باعث شدت شهوت و قوت و داعی و داعی که انیمه
 مانع و مانع عبودیت و جودت و اخذ هر کنش بدام زنی نمی آید الا وقت کمی شهوت
 و قوای جسمانی که لازمه نزول نشسته و عمری حصول نتیجه کثرت مجامعت است
 شهوتش سوامی ناوخته جدید غیر منکوحه قدرت بفعل دیگر نمیدارد و ناچار گرفتار ام
 بوده روز بروز مخطئه و داعی ترقی یافته جمله عیوب او صواب میباید و بسبب عدم
 قدرت بفعل دیگر نجان او می افتد و حال آنکه جن کی شهوت مردانهم تسلی نمی باید
 از نیابت باعث با وجود موجودگی این مربوط بود و دیگر شده انواع انواع ذلت و خوار
 این میخواهد تا آنکه از خانه خود بدر می کند بار دیگر معاینه شکل این بدل گوارائی

و نقصان زر که جمیع مایع دنیوی بران قرار یافته از حسابانی نیست و بیش از
 حالیه و سابقه چنان مستبط گردید که هر که بسبب نقص عقلی درین گرفتار شد
 ثمره خرابی برداشت حتی که مراد وی اقتدار به پیرامونی صحبت غیر جنس احتیاج
 این شبه نوبت بگذاردی و بر باد می نیک نامی غوت بزرگان اندوخته
 سالهای دراز بیک نقص عقلی رسوا و کوچ و بزرگ گردیدند و سودی نه
 برداشتند حسابان رباعی و رباعی و رفتی نیم غیر کنونی تو رفت
 ناموس قبله یک شمع تو رفت و اکنون اگر داشته که گویدت چه شود
 شهر احکایت بدنامی تو رفت و فصل چهارم از باب اول و
 اگر چه انسان تا که در صحبت عیاشان روزگار و زمان فاحشه عالم بیک
 منسلک گردد عقل و حواس نبوی لیاقت نیست و برخاست انسان
 بهم نرسد پس لازم مرد عاقل از اهل دنیا و شرافت شریف این جهان بقضی
 آن نیست که با وجود اختیار و صحبت این کسان نیک و بد زمانه را بر بدنامی
 و نیک نامی ذاتی خود ملحوظ خاطر ندارد و بی دور اندیشی و خیال پس پیش و پی
 بجهل عقل دیگر نفیر نمیدانیک بد خود عامل بوده خرابیهائی نبوی نه خود عاید کرده
 مورد طعن جهان گردد چه موجه جهان جهانیان امر عادی چنان به ثبوت
 پیوسته که اول قدم بیعاشی باعث سرخروئی و پی درین جهان خراب
 بخوابی شهرت می نهند و وقت حصول ضعف که اول ثمره اش لحوق سرعت

است حسب ترغیب مغویان بد انگیزی خیال اساک اختیار برگ قنب که خیلی
 مسک است مختار میشوند و حین کمی شهوت و ضعف قوای شهوانی که بمقتضای
 نتیجه کثرت مجامعت میتوان گفت بنابر بهری نوزدگان عیاشی بد قنب
 است حال شراب که حرام مطهر است مرکب گناه کبیره که قریب تکفیری انجام
 میگردند و شریک صحت عیاشان بوده لقب عیاش حاصل بسیارند و بل
 نیز اهل صحت حین شرکت شخص جدید ملوثی او به امورات جایجا مختار خود
 میخواهند تا در صحت دیگر رفته عیب جو این تجوید و انواع انواع ترغیب داده
 گرفتار عیوب جهان عادی خود میدانند خیال آنکه عند قیام صحت دیگر عیوب
 اینها طشت انعام سازد و بلکه شخص جدید را اگر ناقص العقل میدانند تا که بخور
 و نوش مثل خود نمایند بار یابی مصیبت نمیدهند پس اهل هوش ثاقب و
 صاحب فکر صائب بار جاع عقل خدا داد بواسطه دور اندیشی خیال سوء
 انجامی امورت و سیمه عیوب بتی ذات خود باعتبار رواج خاندان شرافت
 ابایی و اجدادی مقتضای وقتی و نه می که هر یک را دامنگیر حال خود میشا
 بر عیوب است با وجود همیشه صحت شان شریک عیوب جهان مختار شان ملوث
 نکرد و علی الخصوص با اختیار صحت شرب شراب که مختار جمیع عیاشان این است
 و شاید که کسی ازین فعل باز مانده باشد دوری جوید و ملت مختار این نجوی بوده
 که اکثر کسان ضعیف خلقی از کثرت مجامعت عاری بوده حقیقتاً می وقت

بنا بر ضرورت بکثرت مجامعت از ید نسبت بمزاجی خویش امر که درین کار
 بمثل شهد راغب و شایق میشوند اعمی شرب شرب شراب که نسخه است عجیب و
 غریب مفید بامراه با اختیار استعمال اینکار روایی میکند و عادی میشوند
 بحدیکه بغیر استعمالش قدرت بفعل جماع ممکن الوقوع نمیشد و نیز بجهت بلونی
 خود زنان هم صحیح است خود را بر غریب عادی نمایند و این بیت متوله خود بزرگان
 میرانند شراب تا بخورانی بجهت خط نبری و که بخیاب شوکس بد عابد و پس
 لازم دینی و شرافت مذہبی تقاضی است که ازین بخش العین که هر ائمه فخر حق
 و صادق تحقیقی شهادت آن بقول آنکه رجس من عمل الشیطان
 پروا خسته و چرانباشد که ناقصین مسلمانی است هرگز پرامون این نگردد و
 اگر کسان بخواهد شرب شراب نسبت بمعضد فقر از دی اقدار و موجودان عالم
 حوصله عقب گذاری می کنند و بخیال نمی آرند که آن عالی همتان عتبار
 نجاست دنیا ملوث دنیا نیستند بل بسبب مجاوز مکرویات دنیوی است
 مجاوز دنیا می دون بخواهند آنکه بلدات نفسانی و مکرویات دنیوی
 که عبت حرمت او بوده مختار اند بهر حال در صورت شرکت صحبت این کسان
 بنا بر حصول انسانیت تبرک و انگیزی عیوب جهان و جهانیان لطیفانک
 و عت خاندانی و شرافت و نجابت خودی از مختارشان احتراز جوینی بحقیقت
 شرکت صحبت اینان عاید نمودن بدنامی و نه خود برای ولوله چند روز

بنابر دفعه ایام جوانی شایان انسانیت نباشد بل تجوز عقلی و ملتی رواست
 احتراز جوید باب دوم از مقاله اول مخفی نماند که افزیده کار عالم
 جبلت زمان را بر برگزیده کرده و حیا و شرم و عصمت و وفا و غیره
 لوازمات دنیا که دامگیر است همه مصنوعی و کفنی علی صلی الله علیه و آله
 القرآن آن کید کن عظیم و از جهت بردوستی و وفاداری و مکیه کردن
 تجوز عقلی و ملتی و مختار ذی عقول سلیمه نباشد حسب مقوله سعدی شیرازی
 زن دوست بود ولی زمانی و تا جبهه تو نیافت مهربانی و چون در بر
 دیگری نشیند خواهد که ترا در گزیند و پس بر قول و فعل انیان اعتماد
 کردن و دور از عقل صواب گزین است زیرا که مجبولیت این فریق بر راستی
 نگزیده بقول شاعری سوزن از پهلوی چپ افزیده و کس از چپ راست
 نگرند ندیده و لیکن از آنجا که اهل دنیا را از آن گزینت و چرا نباشد که سودگی دنیا
 برین مجبولیت تبیل اگر گفته آید که دنیا همین است میثای پس چارنا چار نیست
 ربط این فرقه الزم افتاد الاخیال صلیت این از سر بر کردن به امورات جابجا
 بر عقل ناقص و عمل نژاد مشورت با او خواستن که امی اهل ذوی العقول معیوب است
 رأی ازین ندانسته اند حق است و عین صواب چنانچه پیشوایان دین متین باو تبع
 تابعین جناب که سوختنی مثل و صلح بحق بودند تا اهل اختیار فرمود و احادیث
 ان نسبت بغلامان خاکپایان نعلین خود بخشید الا نظم و نسق آنها بکلامی مجرب

بر امر و نهی انجومی کرده که اگر کسی علی آن کرد و هرگز بر نقصان بدی ازین فرقه
 عاید او نگردد که برواقعین احکامات دینی پوشیده نیست اما حکما متقدمین
 بنا بر استغراق وحدانیت و معیوبیت صحبت این فرقه دور از راستی
 ترک میهنست و بمنشئین این اختیار فرموده و معیوبین افعال دهنده و حصول
 ضرر صحبت اینان بقبل و دانش نگاشته و اقوال مختلف بیان کرده که
 مشر و حادین مختصر و ج کردن تطویل لاطایل تصویر میکرد اما متاخرین مثل
 جالینوس و شیخ الرئیس تابعین ایشان باظهار افعیضه اتفاق دارند که منی
 فضله است از فضلهای بدن پس دفعیه آن حین لمس ضرورت مثل دیگر
 ضرورات اقدا چه در صورت عدم مدافع اعراض منکره که مشر و حادین آن برداشته
 اند ظلم کرده باعث خرابی و برهمی مزاج کرده و بر ظاهر که اخراج با محتاج بر طریق عقده
 که بمزاج هر یک مخصوص است لابدی اقدا و قول بعضی علی العموم از جماع منع کرده نفی
 نفع آن نموده بطلان اصیح از تجربه ثابت است و بقراط موید این حکایت جالینوس
 معاون برینیکه جوانانیکه منی ایشان مجد افراط بود هرگاه ترک جماع اختیار نمایند
 بهضم ایشان کم نشود و کرانی سرعاند که دو چنانچه جمع کثیر مشغولی علم فلسفه ایون
 فعل باز ماند بسبب غلبه برودت و حرکات بدنی ایشان ضعیف عاید
 گشت و بدو کن طبیعی هر در خرن اندوه گرفتار شدند تا آنکه آثار مایه انجولیا و مشکیه
 حال ایشان گردید بمر جماع و فریوم در اندک مدت از جماع ارضات ملاحظه نجات یافت

این کتاب در بیان فضیلت و عیوب جماع است و در بیان عیوب جماع که در این کتاب مذکور است و در بیان فضیلت جماع که در این کتاب مذکور است و در بیان عیوب جماع که در این کتاب مذکور است و در بیان فضیلت جماع که در این کتاب مذکور است

حت کلی بهم رسانیدند و محمد ذکر بافتضان ترک جماع کسکه شافل کثرت او
 ند و لیسیم و المسته بل اتفاقا عوض وجع شدید که گاه منجر بشنج باشد شکسته
 بیدان بقراند که حین دفع فضل منی به کام زیادتی آن علی الخصوص در حالت
 نی بچوانان اقویا موجب نشاط و سهولت حرکات بدنی و نفسانی و جلاء فکر
 دفع غم و هم سکن غضب و خیالات فاسده مایه خویا و جنون دیگر حرکات
 غمی حرارت بدن ضرر کی خاطر و ذکر را جلا میدهد و عشق فساق را دور
 نماید اگر چه بغیر از عشق اتفاق فتنه و بعضی امراض لغمی شود می را دفع بشد
 نه تهیج المحاراة الغریزیه و میغش القوی و دفع الفضول
 و تیه بالحمه محال عقل است که در جماع منفعت نباشد چه ظاهر است که جماع
 سعیت طبعی طبیعت اقتضا نمیکند امری را بدو منفعت پس منفعت او
 قیاس تجربه ثابت گشت در صورت فاعل فعل جماع حسب ضایع مزاج خود
 بر اوطاف و تفریط عامل این عمل باشد چه صحت و سوسیت مزاج بر اعتدال این
 و طر کردید چرا که در صورت کثرت وقوع این امر خرابیهایی که دفعیه آن ممکن نباشد
 آید میگردد و چنانچه در افراط جماع ضبط یافته و نیز در حالت کمی آن اعراضی
 بدران ترک جماع پرداخته ام لاحق میشود لهذا عمل در آمد کار جماع بقصدا
 یج خود دانست که در تاز بشر آن این شده و عمل اینکار بحسب مزاج مختلف میباشد
 مانچه بجایگاهش مبرهن گردید فصل اول از باب دوم پوشیده

که اگر از انجمله
 وجع مناسف
 و غش و غش و غش
 ضرر دارد
 ع
 و تیه بالحمه محال
 عقل است که در جماع
 منفعت نباشد
 که جماع
 سعیت طبعی طبیعت
 اقتضا نمیکند
 امری را بدو
 منفعت پس
 منفعت او
 قیاس تجربه
 ثابت گشت
 در صورت
 فاعل فعل
 جماع حسب
 ضایع مزاج
 خود
 بر اوطاف و
 تفریط عامل
 این عمل
 باشد چه
 صحت و
 سوسیت
 مزاج بر
 اعتدال این
 و طر کردید
 چرا که
 در صورت
 کثرت
 وقوع این
 امر
 خرابیهایی
 که
 دفعیه آن
 ممکن
 نباشد
 آید
 میگردد
 و چنانچه
 در افراط
 جماع
 ضبط
 یافته
 و نیز
 در حالت
 کمی آن
 اعراضی
 بدران
 ترک
 جماع
 پرداخته
 ام
 لاحق
 میشود
 لهذا
 عمل
 در
 آمد
 کار
 جماع
 بقصدا
 یج
 خود
 دانست
 که
 در
 تاز
 بشر
 آن
 این
 شده
 و
 عمل
 اینکار
 بحسب
 مزاج
 مختلف
 میباشد
 مانچه
 بجایگاهش
 مبرهن
 گردید
 فصل
 اول
 از
 باب
 دوم
 پوشیده

۵۲
 از باب تجربه نیست که زنان فاحشه را بمناحت آورون یا بازوان متعده
 خود را و ام بلاکرون مختار ذوی العقول و دشمنان روزگار نیاشد چه
 خوش آمد قول ناصح به سیر زن توان شد باهاهای دراز برای یکدم شهوت
 که خاک بر سر او و چه از حالات زمانه مخفی نیست و نخواهد بود که دنیا محل غرض و
 غرض از انس مردوزن شهوت رانی و ولوله شهوت چند ایام جوانی و دفعیه
 این چند روزه از یک دو سه و چهار بر سیل مساوات مساوات مکرر
 که چنان کمی شهوت و انگیزی می کند و و این هوس فراع قبول آنکه مصیبت
 مرد چون پیش رود حرص جوان میگردد و عود بعد اطفای نایره شهوت مرد و
 من الاغراض مخصوصه نبات زن متصور میگردد و اما امورات دیگر سوار این از
 قسم سوکی اکل و شرب غیره متعلق ذاتی خود بر فضل ایزدیهال است بهر که
 از بنی نوع انسان سوکی ازلی سید هر کس و ناکس محدود و معاون حاجات او میگردد
 از آنجاست که انس مادر می پردی بر جمیع متعلقات دنیوی بلا تصنع ترجیح
 بر ترجیح الا ایشان نیز بغیر سوکی و لکما ینبغی مانوس خوش نمی مانند چنانچه
 منکوچه که با وجود غیرت بجز غرض خواهان سوکی نان نفقه و پس دفعیه نایره
 شهوت در شرت ازلی ایان شرت گردیده چنانچه بر ملوثات مکروبات دنیا
 پوشیده نیست مرد و عاقل عامل ایثار ملوث دنیا اندیش عواقب از این بنجام
 بهرام را اندیشیده از اندیشه پیش اندیشاک بوده هر قدر که از ملوثات دنیا

و مایهها سبکه و شیء منظر خواهد داشت امر و آسایش و نبوی خواهد یافت
 اگر چه معاملات تقدیری از فی سعلق این محوطات و قابل فهم نیستند ^{بسم}
 اکاهی بان گنجایش و فردن نیدارند فصل دوم از باب دوم و دوم و بدین
 که کثرت و لذت باعث کثرت تعلقات دنیا و مایهها میباشد و وقوع این
 باعتبار قوه قیاسی موقوف بر کثرت جماعت و ارباقه چه کثرت
 مناکحت سبب کثرت جماعت و کثرت جماعت باعث کثرت اولاد از
 جهت قلت مناکحت و کمی جماعت سبب امر و آسوش میگرد و لذت بسیار
 حفظ صحت قلت مباشرت این عمل مناسب حافظ صحت اعضا و قوت
 باهی میباشد اما نقص العقل با عاقبت اندیش چابلی طبع که تعدد جماعت
 در روز و شب اختیار مینماید انجام عمره ضعف باهی برشته از یک مرتبه
 خود را معذور مینماید و حال آنکه از تعدد جماعت ایشان زن بیگین
 نمی یابند چه که جماع ایشان ببارد فسیه خواست نفسی خود میباشد نه برای نفسی
 و انزال طرف ثانی چه باعث نقص عقلی در بیکار و لاعلمی بر سر انزال
 قسلی در مقابل را اکاهی نیدارند و ظاهر که جن عدم انزال که طغای
 نایره شهوتش مراد آن دارد و وقت استفسار انکار بر زبانش میرود
 و فاعل عدم انکارش را محمول بر شهوتی کرده تعدد جماعت بوقوع
 می آید و آخر کار شهوت فاعل احتتام یافته خواستش منقوله برقرار میماند

ناچار احتمال بر شهوتی اویگردد چنانچه بسبب کثرت وقوع این مراتب به
 خاص عام شهوتی مفعوله مشتبه گردید و الحال بعین کذا لک اما کسانیکه
 شدت و خواستش زن با اختلاف نه بین دو چند باده چند بر اصل خلقت
 نسبت بمرد احتمال کرده با وجودش حقیقت واقعی از ایشان طراز گردیدند
 بعقل ناقص خیال میکردند که چون این فن بسبب شهرت معیوبیت معلوم گردید
 و با وصف آنکه اگر کسی از اهل دنیا درین باب تکلم پرداخت بسبب معیوبیت
 کسی کرد آن گردیده مایه خوبی و کهنایت آن نظر غور و تأمل صورت می بست و بر
 حقیقت واقعی او آگاهی می یافت تحصیل آن بعمل می آورد و عمل مکرر او باعث
 دفعه مایه شهوت زمان میگردید و حقیقت شهوتش منکشف میشد پس ظاهر سبب
 لا علمی تاویل دو چند و ده چند بردختند و حجتی و دلیل قایل نگرفتند تا باعث
 تشفی سکوت سامعین میگشت پس سر دومی تری مزاجش که از ادله طبیعیه است
 کشته ربانی است فومی حجتی است ساطع بر کی شهوت او چرا نباشد لان البره
 ممیت للقومی الرطوبة مسترخى لها ومعاونة للبرودة فی هذا
 الفعل فیرا کز یادتی شهوتش صادق بودی حکم کتاب ربانی که هر آینه
 در دین و دنیا را بدین متکذرا م اعنی متشی و ثلاث و رباع
 چهار از واج نسبت یلگس از خلق بد چه طور رواج یافته نیامد می گشت
 بلکه بر عکس آن بودی و نیز صریح خلافش آمده بکذب آن شهادت میدهد که

که هر که بدنی پیدایش نماید بازواج مردمی درآید و در مشاهدات حالیه زمان
سابقه گاهی بسبب قریب نه پیوست که گدای زمان بسبب شهوت نام
خود شهوان خود را با وجود نقص که داشته متکلب این فعل شده و بلکه
انیمنی بصداقت می آید که شهوان او خبر گیران نشدند ازین عیب با احتیاط
صحبت بد فاحشه گردیدند نه آنکه خود را فاحشه کردند و اینهم نطفه شرفیوم
زمان وقوع نمیرسد و بلکه نسبت به بواج کوچک و حقیض پیش فحش شمع می آید
انهم اتفاقی و مادر النادر کالمعدوم و بلکه اکثر زمان با وجود نقص
در جویت سرعیب او کرده صحبت بوده اند و نیز صریح ظاهر که آنکه عین
شبایت بوده در اکثر تازندگی خست یار دیگر شهوان نسکند جامی انصاف
محل غورست که اگر شهوتش زاید بودی انجین حالات بجه وقوع میرسد و با اینهمه
بی اعتدالی و نقص مردان کسی شمار نمی آرد پس بهر حال سرشته انصاف از دست
واده طوریکه ممکن باشد بخیال رفع زبونی دمه جنس خود معیوبیت دمه زن
عائد کرده مورد طعن جهان بهبانیان میکند و عار محصل آنکه بوجه من الوجوه
شهوتش زاید از موانع نکست لایبایه بالبدایه و آنکه عوام الناس بر
حال شهوتش آگاه نمیشوند بسبب بدو است که باعث خفت باطنی از
حال خود آگاه نمی کند و نیز مرد بسبب عدم قدرت بر چگونگی حالات پیش
از انکشاف آن مخدور بوده بر شهوتی او محمول میکند زیرا که صریح ظاهر که

و اینهم نطفه شرفیوم
زمان وقوع نمیرسد و بلکه نسبت به بواج کوچک و حقیض پیش فحش شمع می آید
انهم اتفاقی و مادر النادر کالمعدوم و بلکه اکثر زمان با وجود نقص
در جویت سرعیب او کرده صحبت بوده اند و نیز صریح ظاهر که آنکه عین
شبایت بوده در اکثر تازندگی خست یار دیگر شهوان نسکند جامی انصاف
محل غورست که اگر شهوتش زاید بودی انجین حالات بجه وقوع میرسد و با اینهمه
بی اعتدالی و نقص مردان کسی شمار نمی آرد پس بهر حال سرشته انصاف از دست
واده طوریکه ممکن باشد بخیال رفع زبونی دمه جنس خود معیوبیت دمه زن
عائد کرده مورد طعن جهان بهبانیان میکند و عار محصل آنکه بوجه من الوجوه
شهوتش زاید از موانع نکست لایبایه بالبدایه و آنکه عوام الناس بر
حال شهوتش آگاه نمیشوند بسبب بدو است که باعث خفت باطنی از
حال خود آگاه نمی کند و نیز مرد بسبب عدم قدرت بر چگونگی حالات پیش
از انکشاف آن مخدور بوده بر شهوتی او محمول میکند زیرا که صریح ظاهر که

که اگر کلامی از جنس زنان باعث انس یا زدیکر سباب مروج جهان هم از مرد
 میگرد و مرد را راه سکین وقت نقص خود در یکبار عقب گذاری از آن شوا
 میشود چه جای فعل دیگر و در صورت واقفیت سبب جانین انس فیما بین شهرت
 می باید بل قدرت بفعل دیگر هم میرد چون اصل و سبب کار اصل کثرت و سرعت
 شهوت بعدش واقفیت چه سرعت شهوت سبب غبت زنان میگرد و او
 باعث دفعه نایره شهوتش میباشد بل اهل هوش و صاحب فطرت
 واقفیت را بر قلت شهوت باعتبار تسلی زن ترجیح میدهند بدلیل آنکه ناکی
 شوق آن فاخته اید کرد انجام از یکبار باز مانده مغذ و خواهد شد و حین
 کمی شهوت بشرط واقفکاری جدائی فیما بین ممکن نخواهد بود و در حالت نقص
 این هر دو هرگز که در اینکار نکرده که باعث خرابی است علی الخصوص با جذرن
 فاحشه که فحش آن کیفیت بر خذر اینکار فصل سوم از باب دوم
 سنان و از آنرا اگر چه حکما سابقین باعتبار اوقات از زمان نجوبی بخیر تحریر
 میکنند اما از آنجا که حوادث زمانه و زودات متعلقانه فرصت آسودگی و
 اطمینان که بهت اشراج خاطر و قوت قوای جسمانی است بر آسودگی میباشد از
 قوائیکه پدر را حاصل میداشت نصیب نمیکرد و از این جهت مولود بوقت ملاقات
 بر سبیل ضعف ظهور می باید اندام مولود این زمان را تابست که بخیر از حالات
 دنیا و دنیا میاید و دست هرگز بر امون جماع و یکله مصحح زمان نگرداند

راجح است که صحبت زمان سبب میلان طبایع بحاجات مجامعت می نماید
 حدش تا سی سال تقاضای موزونیت مزاج که بقدری طبع وال نیست و قوت
 واهی جسمانی که هر یکی را مختلف میباشد یعنی دمووی مزاج صحیح ترکیب قوی
 و بی ملوث برض فایع از کمالات دنیا اگر یک مرتبه در روز و شب اتفاق
 مجامعت کند میثاید و صفراوی مزاج متصف بانصاف مذکور مطابق
 دمووی بلغمی که اوصاف مظهره داشته باشد یک روز در میان و سودا که صفای
 معلومه و انگیزه دارد و روز چهارم عامل عمل شده و از سی تا چهل سال دمووی بحسب
 ضرورت اگر هر روز بخند بهتر است و صفراوی یک روز در میان بلغمی در هفته
 بحسب ضرورت دو بار و نه یک مرتبه و سودا بحسب ضرورت یکبار در هفته
 بهتر و دو هفته و از چهل تا پنجاه دمووی در هفته یکبار نهایت دو بار و
 صفراوی در دو هفته یکبار نهایت دو بار و بلغمی سه هفته یکبار نهایت
 دو بار و سودا و دمی چهار هفته یکبار نهایت دو بار و از پنجاه تا شصت دمووی در هفته
 یکبار و صفراوی سه هفته و بلغمی در پنج هفته و سودا و دمی در سه هفته بل اولی ترکیب است این هر
 از شصت تا انتهای عمرش مطلقا ترک واجب بر جمیع مزاجه فایده غریبه
 بقولی اصحاب را از نیست سالگی تا سی سال در هفته یکد و دفعه و در سن فوق
 و بهر ماه دوسه بار و در کهنه بعد از بعین ضعف را جماع مناسب است
 و شبانه دمی مزاج در جماع قوی میباشد علاوه از مقرر بالا و نیز ضرورت کمتر

درود او
 هرگز فراموش
 است این
 با خون بخود او
 سودای
 بهر حال از
 این غم
 خوابش
 این غم
 که در

می یابد و صفراوی کمتر از دموئی بلغمی و سواوی قابل کثرت مجامعت است
 تضعیف **هذین الثمار** حسین فی اصل الخلقه بهر حال کثرت و قلت جماع
 موقوف بر قوت مزاج است هر قدر که مقتضای طبعی ایشان کثرت ماده منویه
 داعی باشد کار بند شوند نه انقدر که بدانگی می تکلف خود را در معرکه هلاک
 اندازند و **استباه** مؤخفی میباشد که او عید منی در سه چهار نهایت پنج
 جماع علی التواتر تهی میکند و **الحسب المزاج** و در صورت هراف از خون
 صالح که صلاحیت غذا را اندامها دار و بیرون می آید که مدتی به تلافی آن باید
 بهر حال عمل را بد از ترقیم بد از اید تصویریده محتاط باشد در صورت خلاف این
 تاسفی بر باد می شهوت بر نقصان شهوت علاوه از اثره مرضی من الامراض
 خواهد برداشت و بداند که حال مولود این بان تبر و خراب چه
 حین خروج فرج جو بایمی فرج بوده مجروح و خروج داخل را اختیار میکند یعنی لهر
 ده و دوازده سال که هنوز قوت قوایی طبیعی ظهور نمی یابد مشغول با بیکار
 میشوند تا بست سال از قوت بایمی است بردار بوده با امراض بدنی گرفتار
 گردیده خرابی و رسوائی بردارند و حصول فرزند بر ابتری قوایی این بوجود می
 آید و مکروبات زمانه معاون بر تبیری او بوده بهیت و اشکال قوایی
 مولود کلیم تر تر میشوند پس انشمنه ان می هوش و معامله همان خردن هوش از
 حالات فرزندان خود خبر گیران بشند و پنبه غفلت از گوش بدر کرده از شست

صحبت بد که داعی حالات و میمه میباشد مصلوب شده تا بابت سال از
 ارواح بنی انجم زن محتاط نموده بعدش باز و اوج آورد و من بعد نیز از
 امور جایگاه آن بوده در هر امر ناصح شده که چادر غفلت کشیده گرفتار
 خرابیهائی زمانه گرفتار کند فصل چهارم از باب دوم پوشیده
 آرائی و وی الا فهم و دو طبع سلیمه میابد که برای کل سن از سنان بی
 نوع انسانی مقتضی و لازم میباشد چنانچه لازم سن صبی شدت استعداد
 بفرج مثل لوازم طبیعه فصل برع و سکران جانب فرج میباشد سبب آن غلبه
 حرارت و رطوبت است و خلو آن از عقائد راسخه در ذهن آن عدم مجاز
 کثیر و خیر و شر ایشان پس حرارتش مایل بحدت و فرازش به یوست
 مایل و تقاضای طبعی ایشان اغلب برور و مقتضی سرور کثرت معاش
 و مصاحبت اهل عیش نه برای تحصیل منافع عقلیه بل بواسطه تحصیل لذات
 بدنیه ازین جهت دوست میدارند نهرل و لعب را اما کهل پس حرارتشان
 با وجود اقل حدت و ضعف سورت نسبت حرارتشان الا شروع
 بنقصان مثل شیخ نیست ازین عشت توسط اخلاق در شجاعت و تهور
 و صداقت محبت کل شی من غیر محصل کذب اما شیخ غلبه نماید
 مزاج ایشان برودت و یوست و بیاعت حصول عقل از تجارب سنین
 سابقین نیز بسبب غلبه یوست مزاج این است حکام مزاجی و عدم یقین با حکامات

و اسیه اثبات لوازم عقلی و تعیین صحت امور متیقنه عقلی و نصایح لایبیه
 فصل پنجم از باب دوم بر خاطر از باب بصیرت و اصحاب خبر
 مخفی میباد که حقیقتی ترجیح قوت شهنوائی نسبت زمان از روی سرعت
 و قوت بردان عطا نموده و ثبوت او از بدیهات ثابت حاجت و لیلی
 ندارد اما سبب سرعت انزال مرد با وجود قوتی و سرعته بودن شهوتش
 از آنجاست که سرعت لذت سبب کثرت منی پس کثرت تولید کثرت تولید عیش
 کثرت تولید خلقی است نسبت به انات و چون نزول منی مرد از کمر است
 بسبب قوت مسافت زود به حرکت می آید و باعث سرعت باه گردد
 الا ویرناید بقرب موضع چه از لوازمات است که هر قدر شهوت و لذت
 بیشتر همانقدر انزال منی زیاده تر و نیز حرارت مزاجش باعث بر سرعت
 انزال است لان مزاج الذکور حار یا بس و انزال منی زن از پستان
 است بسبب بعد مسافت بدیر شهوت ناک شود و بسبب قلت تولید منی
 بطی الانزال باعث قلت تولید نظر مقصان ماده منویه در اصل
 خلقت بوده لهذا شهوتش دیر پاید و نیز سردی و تری مزاجش سبب
 دیر شهوت ناک و بطی الانزال او میگرد و لان مزاج الانثائی بار و
 رطب و نیز گفته اند که موضع خروج منی زن شدی موضع خروج منی
 مرد غالب باب سیوم از مقاله اول حکمت اعلی حکیم

مطلق بر طبق بیستین مردوان اختفای بیستین زن درون فوج هر دو بر دو جانب
رحش بر توافق اندالین با قریب ترک باعث حمل است که دید چمنی بر سبب حدت
مزاجی خویش برودی ب حرکت جماع تحریک می یابد و حیض فونیت بیستین مرد
در حرارت بدن که حرکت جماعی معاون بر شدت اشتعال است اسرع بر انزال
میگردد از جهت ظهورش مفرگشت تا از حرارت بدن دور ماند از اینجا که
سرودی خارجی مانع سرعت انزال است لانه محمد مکشف و منی زن کثیر المانی
بارد و طب باعث بر بطی الانزالی است و با وجود این وقت بعدی از رحم
در حالت ظهور آن عدم تسخن آن از حرارت بدن علی الخصوص حرکت جماعی
معاون بر بطی الانزالی او میگردید لهذا فعل حکمت خالق مدفون کردن تا
حرارت بدن حرکات جماعی عیث بر تند و یب منی او بوده سرعت بر انزال
نماید بر طاهر که در صورت خلاف این نسبتین مانع توافق انزال که عیث
حمل میباشد و علت غائی دعیث کثرت لذت جماع و تطیب طبایع خالص
عام بجماعت حل است و حمل سبب بر نشی و افرویش عیث خلقت دنیا و
دنیا محل ظهور حکیم تملق و گواه بر وجود او فصل اول از باب
سوم سبب ظهور قضیب انسان با وجود استرخا نسبت جمیع حیوانات همیشه
چه سافت مابین صلب و طاهر لطن جمیع حیوانات همیشه از جانب خالق
الیه المرحوم و آب مفرگشت تا حیض استرخا انسافت متع بوده عیث

نجاشی قضیب کرد و وعده انتشار ظهور یا بد بخلاف انسان که مسافت
 نجاشی غیبت قضیب نمیدارد و البته اظهارش میکند فصل دوم از
 باب سوم خالق از صف سما ظهور و وجود قضیب انسان در حالت صغر
 و بزرگاری نسبت بدیکر حیوانات علامت فارق فیما بین کرده و بل منجمله
 باعضاء انسان خاصیت عجیب و دیگر اعضا نسبت بقضیب عطا نموده
 که وقت انتشار یکبارگی عظم و طولانی بهم میرساند و حین بزرگاری کمتر
 صغیر و نحیف گردد و ودیعت حکمت خالق بوجود حالتین بعضو واحد
 بحسب تیاج نیاز ظهور نوعیت است ورنه اگر فقط ضرورت اجزاء
 بول تصور کرده آید حاجت باین مسافت طولیده نمیشد بل کجاشی
 اخراج بول از سوراخیکه در جلد تنگ و منته حصول میگردد مثل زبان
 و خواجه سیرایان بر طاهر که مخلوقیت این شکل طولانی باین فعل مجامعت
 که علقش وصول نمیشد بضم رحم که این معنی سبب تولد و ناسل است و ثابت
 و مخلوقیت بشکل استاده را امری داعی نبوده ایستادش برائی
 ضرورت مجامعت که اتفاقا بوقوع می آید و بزرگوار او اکثر ضروری بود
 اخراج بول البته بحالت اکثری خود که بزرگوار است مخلوق گشت از جهت
 مختلف الهیته بر و فعل بود و ضرورت داعی هر یک از موارد
 یافت لهذا خلقت قضیب بوجهی یا فرید فصل سوم از باب سوم

خلق کرد خالق قدر قضیب را بر سه مجری ماول فوق همه مجری بول دوم
 پس زان مجری مذی سیوم زان پس مجری منی و نزدیک راس قضیب
 هر سه متحد گردیدند اما دوی پس منجج آن منجج بول است و آن رطوبت
 غریبه از جبهه جاری میشود و در مجری بول نزدیک اراده آن تا تغیر نمی
 نماید چرا که بول بسبب کثرت مقدار خود طول میکشد و زمانه مرور آن در آن مجری
 و چون بول غلبه حاویست تصور آنجا و آن مجری احتیاج کردید بدین رطوبه
 تا که انکسار نماید این رطوبه بسبب لطافت خویش حدت بول را و محفوظ
 نماید آن مجری را از انجراد و تولد این دوی از غده موضوعه بقرب غرق
 متناهی میباشد و جریانش بدین حیثیت بوجود می آید که منضبط میشود
 نزدیک حرکت بول که برای خروج میگرد و ازین انضباط طهورش بوج
 می آید لکن اهر و در یک مجری قرار یافت و این دمی قتی که کشید کرد
 غلیظ میشود و سیلان مینماید بعد بول نیز و مذی رطوبت خلق کرده شد
 بنا بر تلین مجری منی و تسهیل اتساع آن از نشان اوست سیلان آن نزدیک
 ابتداء شهوت جماع چه عند شدت آن سیلان منی و اخراج این مینماید از جهت
 تقدم سیلان منی بر منی طهور میباشد الا که این سیلان مذی بقدر تلین مجری
 میباشد و طهور آن بخلج میباشد منی آید و قرار یافتگی مجری مذی علییه
 منی بنا بر عدم اختلاط آن منی تا که فاسد نسازد منی را و فایده جریانه

بنا بر تهمیل اتساع مجری از آنجا است که طول زمان خروج منی که در صورت عدم
 اتساع آن از ندی ممکن میباشد فاسد میکند مزاجش را و سر و نیاید از این حاصل میشود
 از آن اجمال که مقصود بالذات است و مجری آن بالای مجری منی مفرشت
 زیرا که حصول بلین از بالا بریز و دمی حاصل میکند و بخلاف خلافش و
 خروجش آنکه چنان ابتدا شهوت جماع حرکت میداند اجزاء قضیب و العاط
 بنا بر تهمیه جماع حاصل میکند و ازین انعطاف منضوط میشود که موضوع است
 در رقبه مثانه و از حصول انضوط سیلان طوبه طوبی باید بداند و اندی
 هر چند که تلاش و انگیزه حال ماند که حالات تولید ندی و دمی مثل منی
 گردد و الا چنانچه باید نشان یافت بعقل ناقص چنان میگردد که شاید که
 این هر دو فضله بخلاف فضله غذای آتشین بوده باشد چنانچه شیخ در قانون بیان
 فضله غذای آتشینی پرداخته و بجهتی مدفع آن نگاشته شاید که مدفع او از طریق
 بوده باشد و نیز عدم سفیدی حقیقی ندی مثل منی ظاهر و امعنی از تحریر شیخ با هر که
 آنکه سفیدی حقیقی نمیدارد و با وجه منی زرقه طنج نمیدارد از منی مجازی گویند عیث
 شباهت آن منی حقیقی و این منی مجازی فضله غذای آتشین است **فصل چهارم**
 از باب سوم ابداً فی افعال علی الخصوص جماعی بود و قسم میباشد قسمی
 طبعی ای الصادرة بقضای مزاج صلی و قسمی تکلفیه صادر تجلب عقل و ریاضه
 نفس استانی ممکن نیست که استدلال کرده شود بان بر احوال طبیعه خلقت

باطن بر آنکه امور طبیعی اصلی موجب بران نشده بل شیئی بگرفت نکته اما از آنجا که
 لابد است برانی کلی متحرک از محک از آنجا محک نبوت جمیع روح و روح دوم و اول
 یافت باب چهارم از مقاله اول اما کیفیت حدوث انتشار از
 روح و روح دوم برین پنج میباشد که جوهر قضیب را تجویفی مقرر کرد ندیده که شد بد
 القبول شد برای تدبیر و اتساع و طول پس چون نفوذ کند و در آن روح قوی
 دم کثیر و روح شهوانی در وجهیکه آن حس قضیب احساس لذت است تدبیر
 قضیب از راه طول و عرض و منفذ بسیار و از آنجا اتفاحی کثیر بخلاف قضیب
 که از آنجا اتفاحی کثیر حادث نمیکرد و زیرا که عصاب و شریانین که در سر قضیب
 اندیشه بد القبول برای اتساع نیستند چرا که مسامات آنجا تنگ مخلوق شدند
 چه اگر کشاده می بودند هر آینه روح و روح آمده قضیبی بنابر فعل انتشار بود
 قبل از اتمام فعل جمیع کثیف دگی مسامات آنجا برود می تحلیل میدادند و فایده
 انتشار که قبل از جمیع است را نمل میکرد و نیز حکیم مطلق جلدی بر سر قضیب که در
 طرف بالایش منفذ بول و از است مسامات تنگ خلق کرد و باریح و ارواح
 که چون انتشار در آنجا جمع شوند متحسین شده برود می قبل از اتمام فعل جمیع تحلیل شوند
 و جمیع نجوبی حاصل شود لهذا اختصاصیت وقت مسامات با عصاب بر قضیب
 گردید نه آنکه جلد کل قضیب زیرا که اگر جلد عام قضیب مسامات نیک خلق میگردد و هر
 فعل اتفاح و تعویض چون انتشار که مخصوص قضیب است با کل باطل می شد پس

که انتشار باطبیعی است و با غیر طبعی اما انتشار طبعی را شرط بر وجود روح مع
 ریح دوم کرده اند از آنجا است که حصول انتشار طبعی غیر از این هر سه است
 چرا که در صورت وقوع انتشار تنها از روح هر ایه انتشار خفیه غیر انتفاخ
 که لازمه ریح است و بی سنگینه که نوازات دم است انهم برانه قلیل
 مع ذلک حاصل میشد لطافه الروح و تصور حدوث آن فقط
 از دم البتة انتشار برانه طویل مع سنگینه غیر حدوث و لذت کثیر
 که از خواص مخصوصه روحی است و بی انتفاخ کما ینبغی که خاصه ریح است وجود
 می آید و نیز آنکه ادجی منی حین استلاء آن از دم ممکن می شود و وجود آن از
 ریح تنها می باشد که انتفاخی نسبت به تقسیم اولین چنانچه با بطور مساوات
 الاستواری و استحکام و لذت کما ینبغی حصول شود در صورت دارا دو
 از این سه با هم انتشار طبعی حصول نمیکرد چرا که تصور روح و ریح بعد و است دم
 سنگینه مع دم خواهد شد و در حالت توقف ریح و ترک روح دوم انتفاخ
 موقوف خواهد کرد و تحمیل دم و ریح با ابطال روح ابطال احساس لذت متیون
 شد و از قسم طبعی است انتشار حین گرمی شرابین مضطربین پس بی از سه باب ریح در
 دوم بیاغش منجد کشته انتشارش بوجود می آید لایق الحرات جداب
 و علامت فارقی میان این هر سه روح در جماع بخوی کرده اند که نشان کثرت لذت
 مطلق جماع روح قلبی است چه روح قلبی غیر از این خون شرابی نمی آید زیرا که

محل است و دوم شرایینی باعث زیادتی لذت جماع میگردد و علامت کثرت روح
 و داعی کثرت لذت غذا حکاک و چین زردی که دخول و خروج میباشد و نشان
 کثرت روح طبعی کثرت انتشار است پس اتمام انتشار طبعی مجاوزت ارفاح
 کثیره ثلثه و ریاح و دوم شرایینی ثابت گشت و گاه سبب معظم انتشار روح
 و دوم شرایینی میباشد مثل انتشار عالم شباب انتشار یک حادث میگردد و
 زرد افراط لذت و جماع مجبور با انتشار غیر طبعی مثل انتشار یک بر طفولیت با
 شیوخت و از تحلیل جماع مدنی حاصل میگردد و غیر از معاونت خواهش طبعی
 و نه تکلف و علامت این حصول انتشارش غیر سنگینه و ستواری ظاهر نیز
 گاه انتشار غیر طبعی فقط از ریح غلیظ میباشد مثل انتشار مرض و سیموی که
 بی وجود بهره اخنی روح و دوم و ریح انتشارش غیر طبعی میباشد اما در حالت
 قرار داد انتشار فقط از ریح متولد نفس قضیبی غیر از آذر ریاح از اعضا دیگر
 پس حاصل نمیشد انتشار پس طفولیت تا حد بلوغت لعدم حصول الحرارة
 المحمده لطوبات الفضلیه ریاحانی من الصبی غیر اگر انتشار از ریح نفس
 قضیبی ممکن شد هر آینه اکثر در غده بنفخه باعث زیادتی انتشار نمی کردند
 و الحال لیس که کتب اما از آنجا که تولید ریح نفس قضیبی قضیب عروق
 بنشین و نشین از حرارت این محل که طبع دهنده ماده منوانست احداث آن
 ریح امکان پذیر است الا روح در قضیب بنشین و نشین تولید نمیشود زیرا که

محل تکونش سوار بر سه اعضاء ریشه بحسب بقای شخص ثابت نیست علاوه ازین
 ریت انشین بحسب بقای نوع متفق علیه جمیع اطباء است نه مولد روح از جهت
 تولدش درین محل ممکن الوقوع میباشد و سبب آن انتشار فعل جماع است و سبب
 فاعلیش طبیعت و سبب مادی آن ریح و دم شرا نیست که منتفع میسازند از ^{فصل} قضا
 و روح و سبب صوری استیادگی در یخ متولد نفس قضیب غیر معاون آن ^{خس} تفاهل
 میگرد و چه وجود رطوبت فضلی بحسب تکون لایده می میباشد و این رطوبت
 غیر زمینی و دمی است که حین تاثیر حرارت محصله قضیب درین رطوبت
 فضلی از ابریح سخیل می کند و نیز علامت وجود رطوبت فضلی نرمی
 انعطوست نکته و بداند که خلقت مجری منی بر اعتدال بل بال بلین سبب
 سرعت خروج منی است بر وجهیکه از لاق آن آسان شد چه شدت لین عشت
 بر غیر بلکه بر عدم خروج منی میباشد و علامت نرمی سهولت الطباق است

فصل اول از باب چهارم اما اسباب لذت را در دو جنس محصور
 کرده اند جنس آنکه غیر و در مزاج خلقی را و دفعه و جنس دیگر آنکه اعاده کنایه اتصال
 طبیعی دفعه و آنکه واقع شود دفعه حس نمیکرد و بان پس لذت نمیدهد و ایلام
 نمینماید چنانچه حاصل نمیکرد و لذت عند اجتماع ماده منویه حصول می گردد
 لذت نزدیک است هفراغ آن نیست برائی این سبب الا آنکه اجتماع ماده منویه بالتدريج
 است و هفراغ آن دفعی و باین از آنجاست که قوت حلاسه دریافت می کند از

محسوسات آنکه باید برای انقدر محسوس دریافت نمیکند از آنکه میباشد با انقدر محسوس
 سبب التذاد عند خروج منی ظاهر که این مجری منی سبب انفعالی است از حدت
 منی حصول نوعیت التمسیه بتفريق اتصال نسبت انجری از حدتش و التهام
 آن تفريق باعث غریت و لذت منی بعدش و وقوع تفريق و
 اتصال و منی سبب سرعت حرکت منی است بر لذت میباشد و همین است
 حال اتصال که باعث بر التذاد است نسبت زن از آنجا است که سطح رحم
 فی نفسه حساس و مرور منی زن بر سطح حاس حس بوقوع تفريق و منی از ریح
 نوع منیش و اتصالش بان واحد غریزیه و لذت منی آن سبب التذاد
 گردید و کثرت و قلت النوع جماع برای فریقین سبب اختلاف از جهت نسبت
 طبیعی و نیز بر قوت و ضعف سباب فاعله و منفعله مختلف میباشد چه قوت
 بر قوت و ضعف بر ضعف و نیز عاملین کثرت جماع را التذاد بکثرت عاید
 میگردد و اینجاست که کثرت از تمام لذت جماع بدست می آید و تحلیله باعث
 کثرت و قوعی آن مع شوق بهری آن میکند و نیز سبب لذت مرد و منی
 با عصاب جاذبه قضیب از این جهت ادراک میکند حاسه از حدت منی حصول لذت
 میگردد و چنانچه در حکم **فصل** و م از باب چهارم اکثر اطباء و بظهور مولود
 زرماده غلبه احد المینین بر دیگر قرار داده آمد چه یکی مجمل و دیگر مستحیل مثلا
 اگر منی مرد غلبه یافت بنود زرمیه ظهور گرفت و اگر عکس شد بالعکس چنانچه

حال نقیصه تولید مولود بخوبی و شرفها بکارش می آید خند مساحت متوجه
 بشرطیکه مردوزن بجمال مزاج خود رسیده باشد و قوت قوای ذکوری و انثیه
 بمزاج منی هر یک حصول کرده باشد و وصول هر یک بقوت مزاج خاص خود
 بحسب تفاوت مزاج مختلف میباشد یعنی غایت حصول قوای ذکوری و انثیه سال
 نهایت سی و پنج سال باختلاف مذمبین که انتهای عمر طفولیت بر این
 قرار و اجماع اطباء گردیده میباشد و حصول قوای ذکوری این زمان در
 اکثریت ساکنان نهایت بست و پنج سال میگردد و غایت مزاج انثیه بست
 سال نهایت بست و پنج سالی متصورست و اگر چه شناخت این از علامات
 دیگر که بر واقفین مایل طبی پوشیده نیست ممکن است الا بحسب ظاهر علامت این
 از استقامت بوی عرق که آن از بوی بارچه و بوی پوشیده نیست ظاهر میگردد
 و بسبب اختلاف این حالات یعنی بغیر وصول هر یک بمزاج خاص خود
 و تولید مولود درین اوان حال مولود از تولید خشنی و غیره مختلف میباشد
 چنانچه بقالیه سوم شرح آن پرداخته ام بوجود می آید و نیز اکثر پدایش مرد و جناب
 رست و جنش و افویش و خون چسب و جنش و خلاف این هر دو بر سبیل مذمت
 و نیز کلانی و بزرگی بوضیه است مرد و وقت بلوغ یعنی وقت نبات شعر عانه
 سبب تولید اکثر بچه فرزندان و بزرگی بوضیه چسب جن نبات شعر عانه است
 افویش اکثر بچه بر او میباشد و سفیدی نرمی شیره مع طهر و دیگر علامات مخصوصه

به بلغمیت مزاج که غلظت و لزجت منی ال نیست اکثریه خواهان تولید زنیه
 میباشد لآن مبروده المزاج و رطوبه یدل علی ان تولید منی فیہ علی
 العاط و اللزوجة لان فعل البرودة التغلیط و التجمید المنی من اتمام
 کان بهذه الصفاة یدل علی تولد من جهة خصوصاً فی احوال
 لان منی هو لا غلیط نسبتاً منی النساء و لان قوة مزاجهم فی
 اصل الخلقه مع غلظت المنی المناسبتة مزاجه البلیغی دلیل علیهم
 بخلاف النساء و بعضی تقدم وصول منی برجم از جانیین بر غلبه مولود زنیه
 و او نیه مقرر کرده اند چه اگر منی مرد با وجود غلبه اول برجم رسد و تاخیری
 گردد و مولود زنیه بوجود آید خلافت بر خلافت و اگر منی مرد با وجود تقدم وصول
 خود برجم نسبت منی زن قلیل است و یارقیق ضعیف بسبب من الایام
 و زنیوت در تولید مولود بر زنیه فوق خواهد افتاد مثلاً اگر منی مرد با وجود قوت
 و قوت او مزاج کثیف است و زنیه باعضاء و یا باوضاع و اطوار زمانه تولید خواهد
 یافت و اگر قوتش از مزاج تجاوز کرده باعضاء رسیده پس باوجود عضاء مردانه و وضاع
 اطوار زمانه خواهد یافت و اگر باوجود قلب رقیق ضعیف است باوصف تقدم وصول
 دختر باوضاع و صفات زمانه تولید خواهد یافت شاید که بامری من الایام ازعضاء
 و غیره شاعبه مردانگی بافته شود و عکس بر عکس چونکه انحصار مخلوق خالق بی نیاز
 تمسک بل تجز کردن باوجود لاتعد و لا تخصی بودنش جهت و مادانی الا

بسبب نسبت مقامی چنانچه از بندگی از آن تخریر آید و الله اعلم بحقیقه حال
 و بصدق و کذب و نیز گفته اند که اگر اتفاق مجامعت وقتی گردد که مرد و انفس
 اندر به بینی جانب نیست روان باشد وزن را بالعکس البته مرد بر آن نایب
 می ماند و باعث تولد فرزند زنی هم میتواند شد و اگر عکس بالعکس پیش باشد
 خاص عام شهر ازین بحث تبرقیش نه و اخت و نیز تجربه چنانچه به ثبوت پیوست
 که جماعیکه بحث محل گردد اگر وقوعش تبارخ و یوم طاق امکان پذیر باشد یعنی
 یکم و یوم و پنجم و هفتم و نهم و بار دهم و غیره الخ و برور یکشنبه و شنبه و شنبه
 بشرط توافق تبارخ و یوم بر طاقیت یقین اثن الیه المرجع و تاب اندازم که بحکم
 فیضان مطلق فرزند زنی ظهور یابد خلافت بر خلافت پس دانگیزی خیال
 بوقوع جماع حسب قیاس و ادبالات که در خاطر دارد و در صورت عدم توافق
 تبارخ و یوم خیال بوم مقدم دارد و هر یکی ازین تبارخ و یوم و عروج ماه و
 فوالمش شهرری دارد و بر اختلاف مزاج خلقت بود و بسبب احتمال تطویل از پیشتر
 در گذر و فصل سوم از باب چهارم چهار قدرت کامله خالق قدیر
 بر داخلات عظیمه متخیله بفعل مصوره و ظهور افعال عجیبه نسبت متصوره بفعل
 عجیب در تولید نمود و بر افعال و صور حسنه و قبیحه حسب قیاس و ادبالات که
 باعث تولید باشد ثابت و گواه بران اظهار علامه عجیب آنکه شنیدیم که حکایت
 کرد امام ضعیف فخر الانامل جمال الدین کستانی آنکه دختر امام ضعیف نجم الدین

حصصه خوارزمی پیدایش یافت از شکش مولود که راس او مثل سر آدمی باقی
 بدنش بدن مار و بود آن مولود که می آمد جانب مادر خود و شیر می نوشید پس میرفت
 و بر بر که که در آن محل بود و می نشست در آن بیرون می آمد از آن بر که مثل مار
 بعینه و باز زود مادر آمده پس و بر که میرفت و برین طبع عصبه یکا ه منقض می شد پس
 از آن مفتی زبان قومی جزو حبس القلی آن ثابت گردید چنانچه نقبلش پرداختند
 هرگاه بخمال وجود مولود عجیبه از کیفیت مادرش از چگونگی حقیقت ماجرا پیش
 سائل شدند شمار الیه سوار اینکه خوف خود از مشاهده مار و تخیل آن با حیل آنرا از کلم
 نیرخت اینجهت عقلای زمان کلامی دوران بوصیت نسبت به جاشین
 پرداختند که خیال کنند وقت مباشرت آنچه نیک باشد از صبر و فضل از آنکه
 از شرب و قمار مشایبه شود مولود با نصورت خوب سیرت نیک استباه و تحک
 او با هم اخلاط را در حکمت بخوی با ثبات آن پرداخته اند که توهمات نفسانی
 با تحقیق میگرد و باعث حدوث احوال بدن چرا که از نشان نفس است احداث
 حسب توهمات جاذبه امور در بدن من غیر فعل الفعالت حیوانی اعنی احداث
 حرارت نه از حرارت برودت نه از برودت غایبه آنکه صحیح تخیل شود همه مرض مرخص
 میگرد و بالعکس لان الوجود خلاق ثانی پس امکان اتفاق وقوع افعال
 بدن از تصورات و همیه صادق الوجودش بدون حرکات روح محال پس وجود
 تصورات و همیه بدون نور این طبیعه ممکن الوقوع نمیدانند از اینجا است که وجود صور

مولود حسنه تجل مجامع نزدیك محامهت و قرب لون مولود بلون الترام بعند
 انزال چه مشابته صوت موافق تجل بصوت دیگر سوای مجامع و قرب لون
 مولود بلون الترام بصرا امورات طبعیه است که امور است و همیه بواسطه حرکت
 روح در طبیعت و یقین منکر گشته اند اعنی انتفاش امور و همیه در طبیعت
 باعث بر ظهور آن میگردد و شرط انتفاش موقت بر طبیعت منوط و این بصورت
 و همیه کلامی میباشد سبب حدوث حوادث از جهت حکماء امکان خوارق
 عادات و اثبات نبوت و معجزات ازین قبیل کرده اند و بدین کلام حکایت
 والد امام فخر الدین رحمه الله تعالی که والد این تجل کرد صوت حسنه عند حیات
 زوجه خود وقت انزال پس تولدیت امام باین صوت حسنه تنخیل والد خود چون
 تولد امام بصورت حسنه و اولی صور آن مان کردید با وجود عدم صورت حسنه
 والدش متعجب شد قوم به تملع این حکایت والدش متعجب گردیدند بوجود صوت
 حسنه امام باعث تجل صوت حسنه والدش عند انزال و بصدق این
 خبر داخدا چه بچهره بودند انقوم بر احوال غامضه از احوال موجودات این عالم و
 بریچون و چگونه سبحانه ما اعظم شانه و ازین قبیل است تبدل فراع بسبب تصور
 خالیف و مخرج از آنکه نیست شک که وجود غیر عظیم باعث بر تغییر فراع و تبدل
 آن میگردد و چه ظهور جمیع این تغیرات بسبب تکمیل حصول صور از و ارباب صور
 بنا بر تکمیل این شایه کلمه راسخه اذنان عیش استعدا بل جمیع حوادث حدوث

بوجود می آید و استفرغش بجماع میگرد و لهذا از انقباض حصول عقل عاید نمیشاید
 و باعث لذت جماع انبساط روح و حرکت آن بخارج بوده و زوال فضول
 بکثیفه متحیر طبیعت گردیده و دفعه فکر غالب می کند چه فکر از انقباض روح و حقیقت
 آن بداخل بطهومی آید بل بدفعیه و خان منی محتبسه از ناحیه قلب و دماغ و بسبب
 انبساط نفس زبار دفع انجره متحرکه مطلقه و خانیه منویه و سواس و او می بالینو لیا و
 اکثر امراض سوداوی را مانع باشد و نیز بواسطه انقباض حرارت غریزی و قوای طبیعی
 استفرغ فضول و انضاج بلغم و دفع آن نموده کل امراض بلغمی علی الخصوص **جذام**
 که سبب حرارت غریزی قوی نمیدانند دفع میدهند و زوال اوجاع کلیه استلانیه و
 قاطع مواد اورام حادثه نواحی اشمین بضمین منباید و ترک جماع بدت ممتد
 احتقان منی باوعیه اش ظلمت بصرد و وار و نقل سرد و اوجاع حالبین حقون
 اورام اینها عارض میگردد و قلیکه احاده بدان کنند صحت منباید و سرگاه تقاضا
 مزاجی بفعل جماع داعی شه و بصورت اتفاقی ترک آن بوقوع رسد سرد
 بدن داریت حال آن اسقاط شهوت طعام بوجود آمد عقب گذاری انجام لات
 غریبه بغیر جماع ممکن نمیشاید و ابدانیکه بخار و دخانی کشیده شده باشند و بوجع مجامعت
 فریل آن میگردد و منی عند افراط باوعیه خویش عیش کثرت محقق شده و نطفای
 حرارت غریزی گردیده سرد بوده سردی بدن عاید نمیشاید از جهت گاه انهنی
 بکثیفه مستحیل شعله بخارات رویه سمیه جانب و دماغ صعود کرده اندیده

غشی و صرع احداث میکند هر حال جماع فزین او میکرد و فصل پنجم از باب
 چهارم در مضار جماع است فرائع جماع از جوهر غذا اخیر که قابلیت جزیدن
 میدارد ظاهر و گواه بصدق این اصناف است فرائع منی که شلش دیگر است فرائع
 مضعفت باهر و بدیه حصول ضعف شدید یکسان شدید اللذت بفرط لذت
 جماعی و لیلیت سناطع برست فرائع جوهر کثیر از واسی مستکثرین جماع را تبرید
 بدن تهنیل و تبدل حرکات و تحلیل حرارت غریزی و آنها که قوت اسرج برضار
 و دلیل کثیر سیحان حرارت غریبه از جماع بدخون کثرت شریدن گردید الا
 انجام تبرید بدن نام نمیناید و ضعف حواس باطنی از بصر و سمع و غیره برتر
 و انگیزی می کند و بساق آن قور و وجع مجدی لحوق میگردد که حل آن متعذر
 بوده قریب بسقوط میرسد بل حالش مشابیه بصر خفی مجوار امورات دینی و دنیوی
 میدارد نقصان حرارت غریزی غلبه سودا را و شدت حرارت غریبه کثرت
 صفرا را و صدق گردید و ایضا شدت حرارت غریبه اتحاد و احتراق با خلایط
 بخشد مجذوث حیات حاده محترقه هلاک میکند و ثمره ضعف و باطنی صدف
 طنین و دو اربلی بصورت کثرت ضعفش حرکت رفتار مثل و اعضاایش
 علی الخصوص از ستر تا آخر مصلب محسوس میگردد و وفایت ضعف و باطنی عصا
 علمه رخسه و بهر و محوط چشم و دیگر حالات ردیه که قوب نزع میباشد حدوث
 میاید و لحوق شدت حرارت غریبه به پشت گرمی آن انجذاب ماده موجب

باز آنکه شناع
 جماع جوان افوا باین
 شبانیت و مضار
 فضا و خصوصاً به
 سبوت و خجسته
 لازم میباشد
 عده و جماع حرارت
 غریزی و ضعف
 بنیاید و حرارت غریزی
 را و قوتان و جفت
 حیوان آن احوال
 غریزی است افغی سر
 نقصان کثرت
 بنده از اعضا
 و سبب طبعی
 از حرارت غریزی
 بطنی و در شش
 بین از واد و حی
 سبب که کما

ایلام نیست و وجع کلیه و مثانه تکلیف بر رنج میدهد و انعدام رطوبات و ادرار
 مشابهت ثعلب علیل میکند و قبض شکم بر مرض قولنج رنج می آید و نیز خرد شدن
 فم و تعفن لثه تعفن از دهن شبانه شکم متورمید و اجتماع اخلاط در پی مراریه بدن
 جامع که حرکت جماعی تحرک آن بنیاید قشری و بعد جماع بکرات استهزای متواتر می
 و موجود کی اخلاط غفنه به تن جامع ششام رایحه متنه بساعت بعد جماع شامه را
 تکلیف شمع میدهد و صاحبان ضعف الهضم را احداث قوا و بعدش حدوث
 نیماید و ترک جماع بکسان مبتلا می فرج روی الحق کرب ثقل و سر و صبر و کثرت
 احتلام بر احتلام میکند و محتجب جماع کسانی که عادی بعدش بر عده یا بر دایض
 نفس خفی تحقیق غوغ غین و ذاب شهوت طعام و شته باشد اولی و سبب دارند
 و مجذوب صاحب رعیل ضعیف و ضعیف المعده را ترک اوق در زمان عادی می تقاطر
 اجتناب از جماعش اولی فصل ششم از باب چهارم فی اوقات الجماع
 حین سبق صحیح و کامل که بی تخیل تخیل از روی شکل و شمائل و غیره لوازمات علی
 الخصوص تکلیف عیش برین بل بجماع سبق را کثرت ماده منویه اعمی بوده باشد
 بشرط صحت قوی افعال بدنیه اعنی نفسانیه و حیوانیه و طبیعییه عدم وقوع مثلاً
 و جلا و تخمه و استفراغات قویه از قی و اسهال و فضله و حجامت بهر طور و
 و اخراج دم کثیر و سیری و غیره و عرق بسیار و هیضه حرکات قویه بدنیه مثل
 تعب و شفت که موجب ضعف قوی بدنیه اند و مانند آن از تقاضای بول که

سبب احداث عارضه ناصور و دیگر امراض انحرافی حاجت برار که ایجاد
 مرض پسیر و غیره امراض الخلل لاجتماع المواد الغلیظه فی طبقات
 المعایه و حرکات نفسانیة مفرطه از قبیل غم و فوج و غضب و فوج و خجل که باعث
 بر تحلیل و حرکت روح اندوزمان و بدن و ابدان جاریه و بارده و فطین
 الاحرار است نسبت به برودت کمتر زیان دارد و همچنین طویلت نسبت به برودت
 چه امتداد با وجود با طبیعت مضمر موجب اسراع امراض حرکت بر امتداد بوجود
 می آرد مثلاً امراض سدوی و در صورت اتفاق وقوعی حرکت نمایند بعد
 جماع بنا بر استقرار طعام در معده و خواب طویل بران البته تا اگر مضرت آن
 بینماید و در خلجان سده استحال سنگین او می است و خلاضه را مبتلا
 از نجاست که باعث انطفای حرارت غریزی تحلیل روح لهذا تجل و بان
 ووق نماید علی الخصوص بمراج یا سبه در دیگر متفاوته بحسب الامرجه
 و مراد از خلاضه شتهار صادق مع کمال مضوم اربعه نه مضمر معدی فقط
 و وضعی ضرر آن از اغذیه جید انذار صالح الکلیموس که بنا بر تولید نمی
 ضبط یافته جوید مع مراعات تفریح و تقویت روح و تحمیه که عبارت فساد غذا و
 مستحیل شدنش کیفیت غیر صالحه و حین مجامعت درین اوان به فاعیه کیفیت غیر متنا
 مع تقویت پرواز و در حالت وجود استفرغات قویه ظهور مجامعت عقیش
 به قدم مراعات تقویه اعضا رسیه بنا بر نقصان جوهر ارواح و حرارت غریزی

و بدفعه نقصان داده منویہ بخدا جید الجود مشغول شود و هیضه که حرکت موافق
 سیمیه غیر منضجیهست برای انفصال جانب قی و اسهال بحسب اتفاق صورت
 وجود جماعت عقشبش مثل تدبیر تخمه پرواز دالاد انگیزی تقویت قوت هر قدر
 که امکان پذیر باشد درین مرغیدارد و بعد تعب و مشقت که ظهور ضعف عاید
 بمقویت پرواز و جماعت در حالت حاجت بول با دراز و در صورت تضییع
 برار بعد افت قبض مع رعایت بوسه مشغول شود و اگر بعد حرکات نفث
 اتفاق جماعت بتوقع آید هر قدر که تقویت روح و حرارت غریزی که نافع
 ترین شایست ممکن شد بدفعه ضرران تصور کند و در حالت زبان بلدان
 و ابدان جاریه مفرطه بدفعه حرارتش پرواز دهد و مع تقویت و برودت را بالعکس
 داند الا الحیظ تقویت را انداز نسبت حرارت لمحوط دارد لان البرودة
 ممیة للقبوی للحرارة الغریزیة و در رطوبت مزاج اگرچه نقصانش بروز
 ظهور نمی نماید و در صورت ظهورش تقویت توجه گردد و تدبیر بابس المزاج
 به تدبیر خلا پروازد فایده غویه اوقات مفصوم اربعه در اینجا بحسب
 مزاج مختلف میباشد الاحتراب و ااطباء چنان مستنبط میشود که تقدم ازین
 ساعت و تا هزار دوازده ساعت نمیشاید پس جماع اوسط این القی بود
 و اولی آنکه بعد نصف شب عمل در آمدن خن آید که خواب طویل بعد از آن که
 ضعف جماع نیاید و استراحت بدن و دفع ضعف و اذیت جماع سیکر و با

استقراری در رحم ممکن میباشد و فرزند بحسب خلقت بهتر وجود می آید مگر عا
 محصل آنکه وقت داعی جماع هنگامیست که شوق عیشت کثرت ماده منویه محرک
 آن عضو نماید و دفع آن بوجوب یکی بدن نشاط نفس و کای خوش گردد و
 حافظ صحت عامل جماع را شاید که فاصله بت بین جماعین افتد و وارد بد
 که بعدش ضعفی و تغییری بپزاجش راه ندهد و در صورت درگذشتگی ازین حد
 دست برداری از صحت خود تصور نماید و کسان را عاقبت اندیشان
 زاین جور و طعن نسبت این قول دراز میکنند و ما استفراغ ماده منویه زخم
 ناقصه خود را صحیح تصوریده چندی کامرانی بعیش میکنند انجاش نقصا
 می بردارند که از رخی نقصان جماعی پشت از بام بوده اشکال می آید
 میگرد و ناجار بخیال و انگیزی انصاف بشهادت دل خود بر کذب زعم
 مسخوش است تسلیم میکنند فصل نهم از باب چهارم در جماع
 جماع از جمله اوضاع جماع و ضعیف است صحت و این نقصان است و ضعیف
 اشکال مجامعت بنا بر سهل خروج منی و آرداده اند این است که زن بر سینه
 نرمستوی دراز شود و مرد بالای زن آید و بر دوزانو قائم بوده مرد و بای
 زن برشته در پیغوله را خج و نهاده عانه بجانه شکم بشکم پسینه لب لبب منضم شود
 بحکمت خفیف جماعی مشغول شود و اسوی این وضع اوضاع دیگر خصوصاً که زن بالای
 آید و مرد از زیره تعب متحرک باشد ضارترین اوضاع بنا بر سه خروج منی است

در چنین ازال حرکت منی بفرق میباشد و میلان وضع طبیعی جوط آن بر
 خواهد آمد اما این بی غی خارج نمیکند و بل سبب است که باقی میماند بقیه منی ذکر و تعفن
 فیه قروح ذکر احداث میکند حصولاً و فنیکی منی شدید الحدت و لداع باشد
 نیز اکثر رطوبات فرج بجزای ذکر بنابر مقابل اتساع انجری خاصه حین
 زال میلان میباشد و بر عسر خروج منی مرد معاون بوده تغییر انجری و تعفن آن
 سبب نقص رطوبات میسده فرج بوجود می آید اکثر ضعیف الباه این وضع را
 اختیار میکند عیث عدم قدرت بفعل جماع بهیئت قیامی چون این وضع
 چون این اوضاع بود بکارش ضروری افتاد اما اوضاع دیگر که بهی من
 بجهات نقص می آرند شرح آن تطویل لا طائل لبسته ترک کرد که نجاش این
 مختصر نماید و حین احتیاج از مطالعه مطولات عالم بشند امتباه اعمال
 جماع بعد مضم مراد اندازد که مضم معدی معه دیگر مضموم بمرتبه کمال رسیده
 باشد ورنه حکم خلا خواهد داشت و مضار جماع در حالت خلا تنز از ملاو
 دیگر حالات میباشد و شرط وجود جماع از اعتدال حر و بر دور رطوبت و
 یوست و خلا و ملا نیز از واجبات است چه جماع او لا تهج حرارت غریبه
 بنا بر طهور حرکات بدنیه و نفسانیه عاید مینماید و عند حرارت بدن و اشتداد
 از حرکات بدنی که مستلزم جماع میباشد باعث تحلیل قوی میگردد و ثانیاً
 اطمحای حرارت که نتیجه بر بدن است بواسطه استفراغ منی که سبب تحلیل

روح و حرارت غریزی میباشد از دیاد بر و محصله بدنی بوده سبب انطفاء
حرارت تمام بدن میگردد و وقوع جماع حین موجودی رطوبات بدنی حرکات
جماعی ترقیق آن نموده و سیلانش جانب اعصاب که از جماع ضعف برشته اند گذرید
موضعی من الامراض مخوفه از قبیل سلقه اعصابی مثل فالج و لقوه و غیره ظهور
یابد و نیز وقت عمل حرارت جماعی در رطوبات موجوده بدنی تضاعف انچه حجاب
و مانع بوده باعث تحیر طبع میگردد و اکثر بنا بر اعتقاد رطوبات محصله بدنی از حرارت
جماع احداث حیثیات مینماید و از آنکه جماع بسبب کثرت حرکات و بیستفراغ
رطوبات مخفف میباشد و خلا که مخفف است از دیاد و پوست شده انکسار جمیع قوا
بدنی و مرضیسی که در وقته آن عصر البریه است احداث مینماید پس پتری جماع خلا
پوست دیگر حالات ظاهر که خشکی بر خشکی و سقوط قوت بر قوت و اطفای حرارت
غریزی بر حرارت غریزی مبنی که عیاد باشد و بدو که هر اینه زوالش بوجه من الوجوه
گاهی نبوده نصیب شمنان شود و جماع استلاء که مراد از خدای فحشه بدست
حرکت جماعی محرک آن شده و باعث انجذابش عضوا گردیده احداث شده
مینماید و نیز لازم جماع استلاء ضعف معده میگردد و چرا که طبیعت بخمال جماع
رغب و شائق میباشد و روح نیز بسبب لذت میلان بخارج نموده کمی داخل
طهری باید و انقسام فعل طبیعت و روح و اشتغال نفس بفعل جماع و لذت آن
باز می آید از مضم از جهت ضعف مضم لازم جماع استلاء گردید الا گاه عادی

جماع استلزام هم ایشان قوی میگردد بشرط قوت مزاج اما از اینجا که سقوط قوت
 انقباضی حرارت و برودت و پس که لازم جماع خللا گردید که از عظم مضار بدنی است
 لهذا خطا در حالت خللا و برودت و پس نیز از ملا و حرارت و رطوبت بدین مناسبت
 گشت و سزاوارست که جماع بصدق شهوت بوجود آید اعنی کثرت ماده منویه
 در اعضا جماع که محتاج بانفصال شدت تحریک یافته نوع میدهد آلات محو که را
 و شتاق نماید جماع را بجماع نه آنکه بدانسیکری تکلف و فکر بصورت خسته و
 دیگر امور است و همیه میباشد چه تصور و همیه گاهی بسبب نیاز جد و ثلث حوادث است
 بدیه میشوند و فوق در بیان شهوت صادقه و کاذبه همین قدر است که با شهوت
 صادقه علاوه از منافع وارد ادوی جماع حصول خفت نیاز و ال نقل منی و
 نقل منی است نقل بر نقل پس از یاد فضول قابل دفع و از یاد فضول
 باعث غم و قوامی حرارت غریزی و غم قوی و حرارت غریزی بسبب از حمل
 بدن میگردد و نیز حصول نوم برای استراحت طبیعت از زوال نقل و ادوی بدنی
 میباشد و شهوت کاذبه بعکس این فصل هشتم از باب چهارم در
 فوائد ملاحظه که از اساس گشاید اما چونکه منی از سبب سرد و رطوبت مزاجی غلیظ
 بطی الحریک است و حرکت او در جماع میبایست سریع الانزال می رود و بطی حرارت
 مزاجی او ممکن نباشد لهذا توافق آنرا ملین بوجود آمدن ثلث و بلکه امکان پذیر نیست
 از این جهت ملاحظه قبل از جماع نیاز تحریک و فواید منی بدن ضروری افتاد پس

ملاحظه نامه قبل از جماع بر توافق از اهلین لابدی آمد و از جمله ملاحظه غده شدی بر
هیجان شهوت و تحریک منی آن میباشد و اگر چه منی محل اوجیه منی زن نمیشد
الا از آنجا که شدید مشارکت برجم دارد و برودی هیجان شهوت و تحریک منی
آن بوقوع میرسد و چون زمان عیاشی با اختلاف مزاجی خویش مختلف اند
لیکن عیاشی رغبت مردان کثرت و نوعی آن اکثر مساوی است و از آنجا که عیاشی
بسیب عیاشی که از جانب مردان کثرت ملاحظه آن حادثی میشود زیرا که منی بسبب
بلندی پرگوشی اکثر محل رغبت مردان میباشد و نیز نفس بسبب و نیست آن
زن و بصلواتی و صلابت آن بحسب آنرا عیاشی میگرد و از جهت اکثر زمان ایستادن
آن علی الخصوص حین از آن میلان میباشد و غده فوج جانب اعلا آن
چه اعلا موضع است کثیر الاعصاب قلیل اللحم من این محل افوئی لذت حاکم
اینجا است بر هیچ شهوت و غلیان منی زن میباشد و غده که هر جانب که میلان طبع
و شدت ظهور شهوتش یازد بمرتبه است آهسته آهسته مناس کند تا تغییر بهیت چنانست
بسرخی گردد و زیرا که نزدیک شدت لذت روح معاونت و غلیان بظا منی از آنجا
عینین بسبب انون خود ظهور معری برودی نمایند و گاه غده شدت لذت تغییر
بهیت غلیان با انقلاب اوش جانب بالا بسبب تغییر نفس از شدت لذت
میشد و نیز ظهور تغییر مختصه بعینین بابرشارکت آن به آلات ناسل علی الخصوص
به رحم که از قول بقراط ثابت شده ظهور میگرد و غده کثرت لذت عظیم کرد و نفس

و اگر چه در غنچه
 خاویز علی در آن
 جانی بر نیب
 مزجی از آن
 میجان است
 الاوت افضل ازین
 مرد و موضع نیست
 و یک موضع
 و آن است
 انداخته
 و آنجی که
 نماند و در
 نماند و در
 زن نام
 چرا که
 میخواند
 او می
 مفلوکی
 سلمه الله

آن عین است نجات قلب و آلات تناسل از وقوع حرکت مضطربانه بسبب شدت لذت
 که اینصفت باعث بر حرکت روح و اشتغال حرارت غریزیت و شدت اشتغال حرارت
 غریزی حرکت روح طلب بهوار بار می کند و بطلان حسیدین مرد میرا که در وقت
 شدت لذت رحم شدید التماس بجنب سنی بجاوت تعاقبت مرد میباشد و بل اکثر
 زنان در بحالت می پیچید پای خود را بکمر و جذب میکند از پای خود که مرد را بسوی
 خویش تا که قریب تر گردد و رحم آن قضیب را در نوقت هر دوران زن نهی برداشته
 در پیخوله ران خود داشته تا که قعر رحمش نازل شده غش آن عالی شده که بزودی
 بر حشفه ذکر برسد و التماس تا متر یافته بزودی منزل شو پس اوقت دخول قضیب
 بفرجش نموده بگوشت خفیفه توجه شده از سر ذکر فم رحم را در یافته مس کند چرا که
 بی مساس فم رحم کثرت لذت و انزالش ممکن نمیداشد پس وقتی که شدت لذت و
 بیابالی اش نزدیک باز الی رساند حرکت قومی بجل آورده توافق بر انزالین نماید
 چه توافق انزالین بسبب خوشنودی مفعوله و باعث دفعه نایره شهوتش و ب
 حل میگردد فصل نهم از باب چهارم علامت انزال زن چنین میباشد
 تمام وقت و که ظهورش از حمار الودگی و شوریدگی خیمش و دیگر حالات مضطربانه
 بایه احساس میتوان نمود ظهور باید و وقت قریب و نزدیک انزال خوانان التصاق
 مرد و ظهور محبت او در آن چسبیده او در شدت خواهش و پیرارانه مرد و طرب
 و نشاط باطنی و زائد آن لطمه لطمه و اغار بسم و باز و کثرت و دیگر حالات

عجیبه بمقتضا امر عادی بودنش و بسجوطی تو حسی حیرت و هیجان چشمش شدت بمقتضای
 وکی حیا و عظم نفس و قوری حرکات و سکناات و لحوق ارتعاش به بدنش و بعد
 انزال اشخاص حاصل بل تمام اعضا گو یا که بجان گردیده اند و ز روی یا سبب
 معنی روحی چهره و عرق پشانی و روگردانی و جفا از جانب مرد و یا از جمیع
 حرکات علی الخصوص جماعی و طه و بله و در طوبت بغرض بحسب طوبت و کثرت ماده
 منی اش چه بسیار است که جمیع حالات انزالیه بوقوع میرسد الا سبب عدم وجود
 رطوبت خواستش مفقود برقرار می باشد لهذا وجود رطوبت علامت انزال گردید
 بشرطیکه مرد منزل نکرده و چه از انزال مرد که از رنجین منی مرد مراد است رطوبت
 او کمای منعی دریافت نمیکرد و نیز نسبت جماع غیر محلی در جماع محلی رطوبت
 کمتر طه و بله یا چه جماع محلی اکثر باعث کمی طه و رطوبت می گردد و لیکن این منیه
 فی واصل الرحم اما طه و رطوبت بغیر این علامات در فوجش محمول بر انزال
 نباید کرد چرا که یافتنی رطوبت در عین شدت لذت بل بشروع لذت سبب
 ضعف توامی مفقود و بار طوبت فراجی او نیز ممکن است الا محدودی علامات
 منحصه انزالی علامت فارق فیما بین میگردد و بهر حال انکشافی این حالات
 بغیر واقعیت از این اشکال دارد اگر چه بحسب جو لا خامه بر شیرین آن خست و بدست
 که از حالات مختلفه زمان مخفی نخواهد بود که اکثر زمان را انجام مباشرت انزال
 پدید آید و بعضی ساعتی امساک بینمایند و برخی آغاز مباشرت انزال کنند و در وقت

با نطفی متاوب پدید آید و یا آب در دیده بگرداند و یا چشم بر هم نهد و با گریه کند و
 یا بخندد و یا مرد را بسوی خویش کشد و یا با پدر که پیر چیده یا آه سر و کشد و پسر و
 ناید و یا شوق شود و یا سحاب گردد و آنکه منی در آغاز مباشرت خود آید بهوشی
 بر او طاری میشود کما لا یخفی علی من له معرفة بامته فی هذه الصنعة
 العجیبة لازم که مجبور به راند لباس شرم معر اسازد و در چهارده مباشرت بپوشد و
 و ثبوت خست نباشد تا تواند بکوشد پوشیده مباد که فی الحقیقت بهر حال
 واقفیت این امر و علم با وضاع و اطوار زنان که بمزاج هر یک مختصست شود
 بل غیر ممکن چرا که سبب عدم قدرت شخص واحد بر دفعیه شهوات مختلفه المزاج که با
 واقف کاری میگردد ممکن نیست زیرا که شخص واحد واحد الشهوات و واحد القلب
 است با قلوب مختلفه و شهوات متعدده چه طور برابری کردنی میتواند و حال آنکه با وجود
 این اختلاف از خواص مختصه زنان ثابت و نیز بسبب خست باطنی که بجنس زنان
 متحققست ظاهراً که او تا که مرد را خواوان خود نمی یابد و هم از خود نمی واند بر حالات
 مزاجیه خویش آگاه نمیکند گو که مرد بهوشیادین امر باشد لیکن بهوشیادری او بکار
 نمی آید زیرا که بجز مبری مفعول بر حالات مزاجیه او واقفیت با سرعت از همه ممکن
 پذیر نیست لعمریه شایسته بدیهه و باید این مقصد عالی توانیم رسید و آن مگر
 لطف شایعین نهنگامی چند و مخفی نیست که شهوات این زنان از کمال قاصر
 بالعرض اگر بر دفعیه شهوات زن واحد قادر گرد و تا هم کامل تصور میگردد و در نصیحت

بنا بر شهوت زنی بیکر شهوت و یکدیگر و مرد و از شهوت زن تسلی است نه آنکه آب خود را
 کردن تسلی زن تصور کرده آید بهر حال خیال شهوت را فی شهوت مختلف از شهوت
 واحد بخرخل و با همی تصور میکرد و الا مودعا قل عامل اینکار کاملی شهوت بر سائی
 عقل شهوت کامله خدا و او می خویش نهایت و دوسه را از اضنی خوش خواهد است بشرطیکه
 زنا فی حشمت نباشد فایده عجبیه اما چونکه امورات و همیه را تاثیر عظیم است در
 افعال طبیعی خصوصاً بفعل جماع از آنجاست که فعل جماع و میل نفس با آن تشبیه
 نفوذ و محبت باینکار از امورات و همیه است لهذا رویت مجامعت و نظر
 بمجامعت حیوانات و قوارت و سماعت کتب مصنفه در بابه و احوال فنی کمال
 این حکایات اقویار از مجامعت و سماعت رقیق و خوش الحان از اصوات
 نسای مهیج شهوت و معاون بفعل جماع میگرد و بداند که جلق باجم جماعت
 غم ضعف بر انتشار و قلت بر تولید منی میگرد و چه رایگان شهوت و منی
 بفعل عبت و قلت التذاتش انهم تخیل سبب این امور گردید چرا که بهت
 غیر عادی بودنش سبب انقباض نفس و انقباضش موجب عبت میباشد و
 چونکه طبیعت مقادیر بخرج منی بدون قوت انتشار عادی مغشور زیرا که ایلاج
 که باعث بر قوت انتشار میباشد حاجتی ندارد و ضعف پریاه میکند و قلت
 التذاتش و عدم احتیاج استغنا منی برای عدم جذب در جماعت است تمام
 طبیعت بر تولیدش منیاید و نیز نزدیک و کلانی سر قضیب باریکی بن آن که شمره

و رو کند گمان خلق میباشد ضعف شهوت عاید میگردد و کسانیکه عادی
 باین فعل میشوند بسبب حصول ضعف شهوت قدرت بفعل جماع نمیدارند بل
 آنکه مختار باین فعل میشوند حیویت جماع و ترجیح خلق پیش نهاد خاطر خود میدارند
 اعتبار خلق بالحد امله در باب هیجان شهوت مردان تاثیر عظیم دارد زیرا که
 مرد موسمی برعکس به گوران می آید حرارت را و جذب میکند دم و روح را
 بطرف آلات تناسل میاید مانند طبیعت و نفس را بر وجود آن که مجبول برائی
 جماع و نیز غداشعور آنجا فاضل بوده و جمع شده ماده شهوت میگردد و درک
 خلق روز را و عدم جماع بدت طولی که بسیار نفس بر جماع منتهی بدین باقی
 نماند بر طبیعت اهتمام بر تولید نمی چنانچه در فاطمه تولید لکن اتهام بر طبیعت
 نمیداشد نکته جماع غلمان قبیح نزد جمعی و محرم است در شریعت غدا که میکند
 استفراغ منی بابر عدم معاونت جذب رحم بدفعه انشینی من جهت تحریکی
 بودنش و نیز کثرت حرکات شهوتی جهت عصر خروج منی ضارترین بسیار میباشد
 و من جهت اقل استفراغ منی اقل ضرر میباشد الا کثرت حرکات که باعث
 بر تحلیل میباشد اضعاف آن میکند پس ضررش با وجود قلت استفراغ منی
 شمر ضعف باه گردید فصل ششم از باب چهارم اما باینکه جماعش بالحواس
 منضع باه بود و نیز بدلائل صحیح قابل تسلیم و هم تجربه و قیاس بن از جمله جماع عجز
 که بسبب کثرت رطوبات فضلیه بآله مرجمه که لازم من عجزیت میباشد سبب

مکانی او بوده باعث قلت لذت بجاعش میگردد و نیز تقضای سنی جاذبه جرش
 شد گردیده جذب سنی شدت نموده کما یبغی نقصان بر نقصان می
 آرد و جماع ضعیفه که بجد بلوغ رسیده باشد باعث عدم ترغیب نفس که منتهی
 آن میباشد علی الخصوص تنفّس از اضطرابی آن جنین جماع و نیز قوت جاذبه جرش
 انجذاب سنی کمتر نموده نقص باسی عائد می نماید و جماع حایل سبب فزاید مکانی
 و تنفّس از جماع ضعیف و حصول مرض مجری بول لاشی میگردد و جماع
 زنیکه از مدت متدبایه و اتفاق مجامعت نگردیده باشد ببار جماع فضول
 کثیره و فاسد و متغصنه بکانش نقص باه حصول می یابد و جماع مرضیه و قلیله
 بواسطه تنفّس از جماع این هر دو خاصه با وصف اینکه من قدره داشته
 باشد همین ضعیف باه میشوند و جماع باکره اگر چه اکثر مرغوب مردان این را است
 و بسبب عدم واقعیت بهتر از جمیع می تصورند الا اضطراب وقت جماعی و
 سیلان دم که سبب تنفّس می باشد ضعیف است مجموع این نان و زانیکه جاعش لذت
 کما یبغی نمیدهد بسبب عدم حصول فرح که عفت عدم انشراح خاطر که بقبولت قوی
 و انعاش حرات غریزیت قلت اهتمام طبیعت ببار تولید سنی بوده ضعیف باه
 حصول میگردد و از انجامت که جماع مجبور بسبب انشراح خاطر و سیلان نفس و حصول
 فرح که باعث تقویت قوی انعاش حرات غریزیت با وجود کثرت تنفّس سنی
 اهتمام بر تولید آن بوده چنانکه باید ضعیف آرد و از آنانیکه او توبت باعتبار جماعت

بدارند از حال من نان که رقیم میباشد اسکار خواهد بود فایده غوییه اما وقت
 حدی رحم و قصر الت که انضمام هر دو ممکن نمیداشد البته داشتن تکیه زیر یکم زردی
 لاتی فحاشین میگردد و عوام که تکیه مطلقا زیر سرین میدارند اگر چه در صورت نزدیکی
 رحم بسبب بلندی فم آن بمقابل سر و کمر باعث بر لذت میباشد الا وقت بعد از
 و قصر الت بعد از نیک بر طاهر که مقتضای وضع طبعی رحم و داشتن تکیه با وضاع
 مختلف میخواهد یعنی اما که فم رحمش مستوی بود داشتن تکیه زیر یکم یا سرین خواه
 عریض خواه طویل حسب مقتضا محل نشایان میباشد اما گمانیکه فم رحمش مایل
 زیر باشد داشتن تکیه عریض زیر سرین مناسبست وقت میباشد چه چنان داشتن
 تکیه زیر سرین فم آن مرتفع نباشد اما مقابل قضیب میگردد و اگر زیر کم خواهند داشت
 فم آن زیاده جانبی بر مایل بوده ناقص خواهد شد اما زانیکه فم رحمش
 مایل ببالا باشد نهاده تکیه عریض زیر کمرش بخوبی که سریش مایل زیر برگردد
 فم آن مقابل فوج بوده سبب التذاذ جانبین میگردد و در صورت داشتن تکیه
 زیر سرین فم آن زیاده مایل ببالا بوده از حصول مرام باز خواهد ماند زیرا که
 فم رحم تا که مقابل قضیب نگردد هرگز لذت و انزال حصول نمیشود اما در حالت
 میلانش بجانبین اصلاح آن از قباله معتمد برش از ادویه یا مودعاطل و هویار
 و واقف اینکار کار برار میگردد فصل یازدهم از باب چهارم آردی
 بجوی اگر چه علینت عجیب که دافعت او بر ذمه است عیاض ضروری می باشد

الا از آنجا که نشئت او که مدار العلم مقیدان گفت بوجوه من الوجوه صادق نمی آید و
 او بسبب رسیدن آنها که خود بتعلم انعام شتهر کنند از حال نشئت واقفیت نمیدارند
 و غمزه این علم نیز از صدا در نیست فقط اظهار زبانی و از ندرت جهت کذب بیگانه
 او صادق می آید الا اینکه درست که در و کنندگان آن بغیر نشئت قادر بر حسن
 منی از بدار نسبت معاد و خود میشود بشرطیکه سرعت انزال و ضعف و
 خفایا نیست نه شسته باشد که مثلش اگر صحیح بغیر مراتب تعالی آن خیال جنس منی
 نماید همیشه پس استعجالش چنانچه باید مفید مدعا گردد علاوه ازین و کنندگان
 اندر می بجزی را انجام بسبب اجتماع حرارت مختلفه فروج زنان احتراق با خلط
 گردیده عیاذا بالله خدام عاید میگرد که دفعیه اش طوری ممکن نمیشود و این علم
 اکثر مختار جو گویانست که بنا بر جنس منی که از قبیل جنس دم است عمل در آمدن مختار
 این فریق کردی چون فایده قلیل و مضار کثیر است لهذا از بیانش در گذر کرد
 مقاله دوم چون تقاضای حکمت خالق قدیری در و دلیعت لذت
 جمیع بقایای نوع است لهذا از دید کار تبارک و تعالی شوق بالا کلام جماعی
 و طینت انسانی سرشت نموده و میل طبایع خاص عام بلذت مجبت
 نسبت بدیگر خواهش لایبدی و بر حوائج ضروری ترجیح داده و جزر اعظم
 شرافت عقلی را که فضل با احتیاج الیه بدست غنشدت قوامی شهوات
 بچنان مغلوب ساخته که وجودش کالعدم میگردد و حیاء و شرم و لحاظ یگانه و یگانگی

اندیشه پس پیش تحصیل معیشت و فرزندان نسوان غیره لوازمات دنیوی از کمال
 شرب که تا بقای حیات ستعار از آن گزینیت و نیز از لازمه انسانی است
 چنان از خاطرش محو میشود که سوار بر حیح خواهش نفسی جماعی بخیاالش برسم
 باشد و نیز حقد و حکمت بالغه صلح قدیر بر غالبیت شهوت خواهش جماع است
 جمیع امور دینی و دنیوی گواه عبادا با آمد وقت شدتش معجزه حقیقی را فرمود
 کرده و بر او امر و نهیات جل علاخیال نمود چنان امور لایینی و بمعنی خلاف
 عقلی بوجود می آید که طایر و هم و خیال بان هم نمیرسد و چون علت غائی از
 مجامعت بقای توالد و تناسل است پس را یکانی شهوت و بر باد می تخم بوجه
 حرمت مختار را باب دانش و بندش نباید باشد اما شرافت انسانی با اعتبار نوع
 ظاهر و بقای نوع او موقوف بر توالد و تناسل هر پس خطا صحت اعضا و
 تناسل و از ازاله امراض آن بهم مطالب بقای نوع گردید لهذا علیکم وسیله
 اعضا تناسل بر این منوط گردود علم شریف طب مقرر گشت بشرایع موضوعه
باب اول از مقام دوم برابر با فطانت و بصیرت صاحب بصیرت مخفی
 نخواهد بود که منشأ اصلی شهوت جماع قلب است از آنجا است که بی سلامتی قلبی
 وجود و سادس و نبوی غیره مکروهات هرگز حدوث مجامعت ممکن الوقوع نیست
 و چه اینانند که رئیس مطلق وارد داده اند الا قلب بواسطه روح شوقیه و داعی انجامش
 بخوبی میدهد چه از تجربه ثابت که اکثر غم قلبیه داعی بر مجامعت میگرد و بسبب عدم

بهر بی شوقیه کما ینبغی بوجود نمی آید و نیز عند غم شوقیه بغیر خوشیست قلب وجودش
 ممکن نمیشد چنانچه بر عالمان اینکار مخفی نیست پس حصول مجامعت کما هی بشرط
 تقدم غم قلبی معاونت شوقیه منوط گردید و حسن که ادراک لذت جماع بدخول و خروج
 و انزال است از دماغ و نخاع و دم معتدل از کبد و نزد بعض شهوت طبعی جماع از
 کبد بشا رکت کرده مقرر است بر ظاهر که وقتی که عارض میگردد عند اراده و شعور
 بهر بی ریح قوی دم کثیر و روح غلیظ استلجاب و یف عصبیه مجوفه و دیگر اعضاء قصبیه
 ریح و شرا ینش از روح و آورده اش از دم که انبغی عصبیه و طوالت است
 حاصل میگردد و از انتشار و انانکه طبعی و ارسیدهند میگویند که حرکت جماع طبعی است
 مع شراکت ارادی یعنی قلبی بدلیل آنکه اگر فقط ارادی تصور کرده آید پس وجود
 شهوت و حصول جماع وقت موجود کی مجامع صورت بندد و الا فلا و الحال کسیر
 که کمالان مع وجود المجامع و عند توجه الطبیعه فی امر مهم
 ینشی خصال المجامع و عند انفراده عن میل الطبیعه الیه بل اکثر کثرت
 نوعی داعی بر جماع میگردد از جهت حرکت جماعی مانع هر طبعی ثابت گشت و شراکت
 اختیاری نیز ضروری است یعنی امر اختیاری معین بر طبعی میگردد یعنی اصل حرکت
 طبعی و باعث بفعل جماع اراده و اختیار و نیز روح و ریح که عند اراده جماع
 میرسد از الطبعی عضلات محکم را بارادی مقرر کرده اند و لازم می آید مجامع یا
 حرکت نفسانی و بدنی نیز چه حرکت نفسانی باعث انبساط نفس و فرج حصول لذت

علی الخصوص حين انزال و حرکت بدنی از وجود حرکت جمیع بدن وقت جماع خاصه حين
 انزال لهذا تابع نفسانی و بدنی گردد و نیز باعث احداث حرارت از حرکت بدنی
 تحلیل بطوات و ریاح بسبب انزال استقراض جوهر خیر غذائی که قابلیت خوردن
 میدارد میباشد و بنا بر حصول لذات مطلقه تحلیل جمیع ارواح بدنی از جهت
 منافع مضار جماع که بقید تحریر آمد بعضی تابع حرکت بدنی و بعضی حرکات نفسانی و
 حیوانیه طبیعی میگردد و بدانند که اطباء نسبت میکند جمیع افعال بدن را طبقه بدیهه بدن
 و ان قوی است عذیه اشعور بنا بر بدن با شکر و نسبت مینماید این را فلاسفه
 و طبیعه را قوت جسمانیه حافظه برای کمالات بدن از شان طبیعت است که
 نزدیکی قصد تحصیل غرضی از اغراض فنی و دنیوی خود و اینکه مشغول شود جمیع
 حرارت بدن استعانت قوی بنا بر تحصیل آن از آنجاست که با حین استعراق
 مثلا بلع بطریح غیره اشغال دنیوی از ضروریات بدنی نفسی خود مثل تدبیر غذا و
 دفع فضلات و از دیگر امور باز میماند و این معنی بنا بر استعراق برای طلب غلبه
 جانب مقابل بوجود می آید و نیز از شان است که عند مساجحت بعضی از اعضا
 متوجه میگردد و توجه کلیه مع جمیع قوی بدنی و نفسانیه و ترک میکند سوار آن باشد
 افعال مثلا فکر یا بر مہم پیش آید در پی تدبیر آن چنان استعراق بطبیعی آید که
 از جمیع ضروریات باز میماند و ازین قبیل است استعراق تشنه حقیقی منو
 مجازی فصل اول از باب اول از مقابل دوم مخفی از دلیلی فهم

نخواهد بود که ریاست انیشتین بسیار نوعیت ظاهر که مولد منی اند که عشت بر خلقت
 میگرد و بعضی منی در جهو الناس انوی و عظم از سیری خلافتش حکم نامور و ظهورش
 بکلانی خلافت آن گردید چه بضیتین نام خور و پنهان و نیز مردان در اصل قضیب
 و در زمان در اصل غنق رحم و کلانی بضیتین و انیشتین توسط عشت کثرت تولید منی که
 انیشتین سبب قوتی که دال بر کثرت باه مردان میباشد میگردد و الاگاه کلانی آن را
 از حد که از رطوبت حاصل میشود و اکثر عکس مطلوب بسبب کثرت مرطوبیت آب هوا
 بساکنان اینجا انیمرض شایع میگردد و بل عشت کثرت مرطوبیت که سبب انقباض بل نطفه
 حرارت غریزی میباشد و انیشتین عشت ترقی مزاج مولود انافا با برودت و رطوبت
 میگرد و لکن کلانی آن با نیز تبه بساکنان اینجا میرسد که عیاذ ایا الله حرکت و سکون
 با آنها متعذر میباشد اکثر در بار قرب در بایستی نور غیری میگردد و لعلیه البروده
 و الرطوبه علی امر حکم خیا نچه بکلمه و غیره کثرت تا بعت عشت نقصان
 باه بل موجب ابطال میشود و خوردی آن از حد بالعکس خیا نچه با بون و ضعف الباه
 و سخت و غیره با رصفت منصف میباشد و نیز انیشتین ضعف منی که از کثرت
 شعب آورده شرا من عصا و ارواح کثیره مخلوق است احتمال ضربه نیدار و بل
 در ادنی ضرب با آنها ضعف طاری میشود می شاید که در صورت وقوع ضربه قوی بهلا
 سیانجامد و منی سکران صبی و شح و کثیر الحاح قابل تولید نمیشاند و منی ناوف
 الاعضاء تولید سلیم نمی نماید و اگر چه تقاضای مقامی بزرگتر قبح شرح انیشتین داعی بود

لیکن بحث عدم وصول نشانش کما یفنی با وجود کوشش و سعی بالاکلام از تحریرش
 باز ماند الا مجمل هر چه از حال مجری و اوجیه نمی به نبوت پیوست بحواله آن ذکر حالات
 منی خست فصل دوم از باب اول از مقاله دوم شیخ بوعلی
 احتمال جماع قوی العضو است و ترک آن قبول آن گفته و این قول با خود از
 بقراط است که در فضول خود یاد کرده که عمل در هر عضو بفعلی که مخصوص العضو است
 مغلط و مقویست و تعطیل عمل باعث بر قبول مکان بعضی بصلبت این قول
 از افلاطون طیب که مقدم بر بقراط است کرده مجالینوس احتمال جماع در زمان
 بلوغ باعث بر قوت شهوت جماع گفته زیرا که احتمال آن در ابتدا بسبب
 کشادگی رگها که انیمنی سبب زیادتی رختن خون المجل میگردد میباشد و نیز افلاطون
 گفته که سکون قوی موجب ضعف قوی میگردد و در ریاضت قوی مخصوصه العضو زیاده
 میکند صحت القوی را و باعث تقویت آن میگردد و طول فکر معده قصر و سخت
 فوج نبار عدم وصول منی بر قوت و صرفت بر جم زیرا که اول ملاقی بجنب رحم
 میشود پس تا زمانی که ملاقی رحم نشود انکسار حرارت غریزی او میگردد و لهذا تولیدش
 ممکن نمیشود بول عامل جماع داخبط میباشد بشرط عدم استنجا و بول بلدان
 و اوجیه و فضول اوقات بارده نبار اجتماع قوی حرارت در باطن از بردخاز
 بمردان شهوت قوی عییا باشد و زمان بالعکس بعضی برانند که زمان از شهوت دراز میند
 و اوقات بارده زیاده میگردد و مروزا بالعکس ظاهر القصد این قول اول بصدد

می آید زیرا که چون مزاج مردان حار است و برودت خارجی عشت بر مضمونیت حرارت
 شان گشته و اجتماع آن در باطن بوده موجب زیادتى باه میگردد و نیز بسبب
 حصول فرج و انبساط نفس از بر خار جمی سبب میلان طبایع جانب جماع میگردد
 الا می شاید که صدق قول ثانی نسبت بمزاج مردان بارد المزاج صادق باشد
 کثرت شهوت بحسب انصاف نصیب یکدیگر گردد اگر چه فی الحقیقت داخل مرض نیست
 بل قبول بودندگان شیخ الهم از قضا است که اندالامین جنبه آن غیر طبیعی و نیز
 بعضی اوقات که لوازم بشر است داخل مرض میگردد مثل دومی که بعد از بول
 عارض میگردد و چنانچه نسخ بهمه و فیه آن ترقیم خواهند یافت حین ساس حسب
 متوجه شوند باین م از مقاله دوم در سبب و احوال آن ماده منی فضل
 بهضم چهارم عضو سیت اعنی از رطوبت منجمه امتیاج بدنی که مراد از رطوبت
 و شبه العهد بالانقاد باشد بهضم چهارم در عروق این منی مجتمع گردیده منی
 میگردد و طریق مکونش در عروق این منی نجوی بوده که دم محصله عروق منتهی
 که لطیف و نضج است در مجاری هفتین که از شریان و ورید لیف و شعب های
 کثیر العیار چ شده منشج گردیده اند متحرک بروح بوده احداث هوا به لطیفه
 می نماید و ازینجا مجاری او عینه می که یکی از کلیدین یکی از صلب است این ماده
 و کثیر العیار چ گشته مجری طبع و او عینه می قرار گردیده است نضج بر مرتبه ثانی
 یافته سلب سحر که قبل از طبع نیست نمود و معلوم محدل آمده سفید گردیده منی

و اطلاق فضل
 شلخ و از رطوبت
 حصول انصاف جماع
 حین بادی آن
 حین بادی آن
 تصور میگردد در اینجا
 است که زیادتى
 اطلاق از
 کیفیت سبب
 سبب و احوال
 بهضم و در مرض
 سبب منی
 می شاید که اطلاق
 بر فضیلت این منی
 عام گردد و الحال
 که این منی از انبساط
 بالبدن و لا حاجه
 الی دلیل است
 کسری

میگردد و صحن تحرک از این محل که وقت انزال بوجود می آید در اصل قضیب است
 بواسطه مجری قضیب که بخرج منی مقرر است بجامع نساء بطرف رحم منترقی گردیده ملا
 فم رحم میگردد و او باعث جذب طبعی خویش بانکشاف فم خود آن منی را بخود
 میکشد و در حالیکه توافق کرد در برابر الین این را جماع طبعی قرار داده اند اما از اینجا
 که ماده منی را اگر چه فضله بمنحله فضلها می بدن اعتبار با افضل من غذا
 الاعضاء ما یحتاج الیه بدن تصویریده اند الا در افضلیت منی که
 حیات مراد و دوست و چرا نباشد که قوت اعضاء ریس بل جمیع بدن بر آن
 منوط گردید ایند گفته اند که منی قوه چشم و استوار کننده بازو و مخ ساق و قوت
 پا و حکیم و بل شمر دگی منجمه اخلاط صالحه روانا اگر منی را نیز فضله اعتبار
 داده اش تصور کرده آید نقص او میشود اگر اعتبار فضله قابل رد و دفع تصور
 آید مثل بول برادر و عوق و منخ هرگز فضیلت او صادق نمی آید زیرا که این فضلها
 باعتبار ما لا یحتاج بها نیست بخلاف منی که بهر اینکه فایده اش بقول آنکه منی
 قوه عین الخ با ثبات رسیدن فضلیت این اعتبار بول و برادر و غیره ثابت
 نکست و اگر فضله اعتبار با افضل من غذا الاعضاء تصور کرده آید
 تا هم قابل تسلیم نیست زیرا که غذای انشین از واصل میشود چنانچه شیخ قانون
 تصریح کرده و نیز باعتبار عدم تغذیه روح هم فضله قرار خواهد یافت با و صفیکه
 مرئی بدن مدار حیات موقوف نیست با آنکه در قوام بدن فعلی ندارد و خلقت

و نیز اگر منی نزد اطباء فاضله بودی تصدیق قولش که اگر دو جندش خون صالح بیرون
 کرده آید بمقابلش ضعیف نمیکند چه طور صادق می آید می طاهر که اگر منی فاضله بود
 هر ائمه استغفر غش ضعیف نبود می چه استفراغ فاضله است سودگی طبع میباشد
 نه ضعف الماسب شدت حصول ضعف از استفراغ منی نسبت بدگر استفراغات
 از آنجا است که ماده منی نفیج دم صالح و الطف محصله از استحالات کثیره بعد از هم
 از جسمی بر طوبی قریبه العهد بالانعقاد اجنبی حین وقوع هم چهارم عضو منی بعد
 بدل از تحلیل عضله باقی فاضل بوده باو عیه منی مجتمع گردیده غذا نشین شده نفیج
 مرتبه ثانی باقیه با هم منی میگرد و این ماده مجتمع بر سبیل دروازه عصاره میسر
 نه اگر نزدش مخزنه میباشد پس استفراغ این وقت جماع یا نصفی است یا زاید
 یا کم هر حال سبب قلت مقدارش ضعفش کثیر خواهد بود چنانچه در اکثر درسه
 چهار جماع او عیه اش تهی میگردد و لهذا اکثرت کنندگان مجامعت را اکثر تجربه
 اخیر در انزال بجای منی خون می آید بخلاف استفراغ دم و دیگر اخلاط موجوده
 بدنی که هر ائمه استغفر غش اقل قلیل نسبت موجوده بدیه کمتر میگردد پس ضعفش
 چنانچه باید ظهور نیابد و نیز استفراغ دم اکثر بوقت ضرورت میباشد ضرورت
 داعی آن نیاز فسادش بوقوع میرسد پس حین خروج اخلاط فاسده استوگی طبع
 میگردد و نه ضعف بخلاف استفراغ منی که ضرورت بی ضرورت نیاز ندارد و مانوس
 طبع باین فعل با وجود صالح بودنش ضروری میباشد پس استفراغش علی الدوام معه

قلت مقدارش و استفرغ خون قلیل انهم اتفاقی با وجود کثرت مقدار چه طور
 متقابل شد بر ظاهر که حال وقت وصول منی عیث وقوع استحالات کثیره کثرت
 اخراجش باین مرتبه و کثرت دم معدو دیگر اخلاط با وجود اتفاقی اخراجش باین مرتبه
 برابری نمی کند علاوه ازین کثرت استفرغ هر ماده که باشد باعث ضعف و تحالی
 بدست خواهد منی باشد خواه غیر الاماده ممرضه چنانچه بیاست که حین کمی اخلاط بد
 بوجه من الوجوه و خروجش بطریقیکه باشد الا کثرت نسبت بدن صاحبش ضعف
 و غشی و برد اطراف و دیگر حالات ردیه حادث میکند که از کثرت استفرغ منی
 هم عارض نمیکرد و نیز کلامی رطوبت و قویه العهد بالا انقادم را از فضلته شمرده
 همچنین حصول لذت که عند جماعت از تحلیل روح حاصل میشود همراه فضله کسی
 مخفیه و نیز تعلق روح کثیر بسبب ذات فضله همراه فضله نمیشد بهر حال در
 فضیلت منی باعتبار رطوبت و قویه العهد بالا انقادم بودنش و کثرت استحالات
 و کثرت تعلق روح نسبت دم و صلیت جمیع بدن شدنش فضیلت بر فضیلت
 پس منی جسمی است و بسیار است تحلیل از امشاح بدن استحال که صلاحیت میداد با آنکه
 اکنون گردد از و شخصی بیک از نوع منفصل عنه یا قرب آن نوع باشد مثل تولید
 استر که از منی چهار و سه ماده ظهور میابد مراد از جسم درین محل جسمی طبیعی است
 و از رطب آنکه قابل شد بنابر سهولت انفار و انتشار و از جمله تغیر در هیات
 تا که شد سهل القبول برای انفعالات که عام شود خلق باین ازیال انبساط

اجزایش متسفل بهفل متیکه و شسته شود بجم دیگر تا آسان شود از لاق منی متعزز
 که باعث بر تولد است و از استحاله اشجاج بدنی تا که باشد مکنش در انشین و
 عروق که قریب این بند و از قید اخیر تا که خارج گردد باین باقی قسام رطوبت
 و همچنین غلط مستحیله از خلط و از رطوبت قریه العهد بالانقار و رطوبت ثانیه
 است چنانچه حکیم علی شاریح قانون تحریرش در بحث و ماده منی فصله هفتم
 رابع است که بعد اتمام هضم عروقی رطوبتیکه از افواه عروق ترشح عضابو
 متوزع غذا با عضای دیگر و دو هضم عضای تمام شده غذا از اعضا گردیده باقی متخرو
 نزد اعضا بنا بر تغذیه وقت فقدان غذا میماند چه عند فقدان غذا آن
 بقیه بعد تغیر خفیه غذا از آن اعضا میگرد و ازین باقی ماده منی میشود و طلال
 فصله بر ماده منی باعتبار الفضل عن غذا الا اعضا است چه عند واداد
 شیخ منی را از جمله رطوبت قریه العهد بالانقار و چگونگی مثل دیگر فصله هفتم
 بدنی تصور کرده آید چنانچه صاحب بحر الجواهر فضل بضم معنی اقرون از خبری
 گفته اند که قابل رد و دفع باشد مثل بولی و براز و عروق منی و طریق وصول
 این ماده از اشجاج بدن بانشین بعضی نجومی کرده اند که بعد تناول غذا و عند
 بهفتاد و دو ساعت قابل استحاله منویت بوده از جمیع عضای برادره و قسکه
 قاسم غذا اند یکدیگر می آید و از یکدو موطه اجوف نازل کلیمین و از کلیمین انضیا
 بوطه شعبه اجوفی که بانشین آمده منشیج گشته اند بانشین سیده بضمی مرتبه ثانی

یافته منی میگردد و از اینجا با وعیه منی میرسد اما از قول قدما حکما اصول این
 ماده برین پنج ثابت که این طوبت بعد بضم رابع از جمیع اعضا با هم برود و کار
 عالم بواسطه حرارت غریزی تحریک کند سوی دماغ و در دماغ رسیده بسبب سردی
 این موضع حرارت متصاعده از در و ال یافته سرد بوده تسکات می گردد و
 بقولم صلی که قبل از صعود پیدا شد میل میکند و از دماغ راه عروق پس
 گواشی به نخاع وصول می یابد و فایده وصول شدنش نخاع تقویت استفاده قوت
 محصله دماغی است از تبدیل تا بار دیگر قبل از استحاله منی قابل تخمیر ماندن پس
 اناده از نخاع راه صلب کلپتین تا آنکه سرد موضع قریب آتشین یعنی بعد وصول
 بکلپتین در عروق و یک از کلپتین به آتشین آمده نزدیک آتشین وصول میگردد و این
 عروق ملو از خونیکه استفاده حرارت از کلپتین بر داشته است و قتیکه انما و
 ناز که دماغی باین عروق میرسد تبدیل مییابد و مشابه او میگردد و پستج که
 اعنی رنگ ناز که دماغی سفیدی میگردد و از اینجا آتشین رسیده تمام تبدیل
 مزاج سفیدی رنگ و نضج آن میگردد پس منافع بنشیند با وعیه منی در اینجا نضج
 کما یبغی یافته منی میگردد و اما آنچه بعد کمال پیدا از تبدیل مزاجی نضج و سفیدی
 رنگ او آتشین و نیز بعد ازین با وعیه منی از امنی مجازی نیگویند باعث نشستن
 آن منی جمعی چرا که این فضله غذا آتشین است و نیست مختلف الاجزاء که شرط مجاوده
 منی و آریافته بل است مشابهه الاجزاء و چون فضله غذا آتشین است لهذا

سخیل منی خفیفی نشود اما قال القدامی من الحکما فصل اول از
 باب دوم از مباحثه دوم اما بقراط جمیع ماده منی را از دماغ مقرر کرده و
 نزولش از دماغ بر راه دور کی که پس گوش است بنحای و از نخاع بحاصلیب بود
 بکلیه از کلیه بواسطه رگی که از کلیه نشیند به شین می آید فصد رگ پس منی را
 عقرو قاطع نسل است و بعد نزولش از دماغ حصولش بنحای باعث کمال آن
 تصویره و نیز تا بعد سافت تغییر مجرای ماده منی راه مذکور و جالینوس مخالف بقراط
 بوده اما شیخ در قانون مظهر که از کلام جالینوس قطع این درگ بر عقربانگشته
 و اعتقاد شیخ قطع رگ پس گوش در باب نسل سبب عقرو بود بقراط بوده اما جمیع ماده
 منی تنها از دماغ معاون او گردیده اگر چه بر خیر و وصل آن از دماغ مقررت بلکه
 بشرح اجتماع ماده منی از جمیع عضار بدن بهر سه عضار ریه ازین هر سه چشمه
 جاری باشند گفته و شایسته مولود بود و تولید عضوا ناقص مولود و مقابله
 عضوا ناقص این دلیل بر اثبات مدعی خود آورده علامه با اختیار در سبب جالینوس
 عدم قطع نسل بقصد عرق پس گوشى جهت بیان کرده که در صورت تسلیم تولید
 منی در دماغ پس قطع عرقین با آنکه سبب گردد برای انقطاع منی با کلیه و یا برا
 قطع نسل باین راه که اندک ماده منی در عرقین از این باشند و پس تقصیب
 از آن بعد بر جم نمود استفاده ثبوت عاقبت منی نماید و یا بر این تا که امتزاج منی
 از دم عرقین که درین مجاوه منی نیامیزد موجب نمی گردد و نسل را اول ظاهر البطالان بر آنکه

کسی را که انقطاع هر دو رک کردند انقطاع منی با کلیه نکردند و همچنین ثانی چرا که
 انقطاع اشبین و بحال بودن عرقین نسل نمیشود و الحق باقل الشخ فان
 العرقین خلف الاذنین بسبب حصول الماده المنی من الدماغ
 الی الاشیین و عند القطع و اسکان لم یکن انقطاع المنی با کلیه
 الا انقطع نصیب الماده المنی من الدماغ و الطاهر ان انعدام
 الماده المنویه من الدماغ لم یحصل الاستعداد فی المنی فی
 تولید الدماغ و من البدایة ان نقص عضو الالبون الاحیاته
 یوجب نقص العضو المولود و من أعضاء الرسته فان نقصانها
 سبب نقصان خلقه المولود حتی ان ایلامه و ارامه و جراحه و غیر
 فی اکثر مهاد کف انقطاع احد منها کیف یوجد الخلقه
 و یتق الشکل و مراد از دم در تولید منی مجموع اخلاط است نه دم تنها چرا که
 تولید منی از مجموع اخلاط است من حیث هو مجموع و اطلاق دم بشارک فطری در
 همواره بر مجموع صادق می آید زیرا که وجود دم تنها بغیر اخلاط دیگر و عروق کسی
 با ثبات زیاده السع قلت و کثرت نسبت با اخلاط دیگر و نیز عند غلبه مجموع اخلاط
 فصد عمل میکرد و چنانچه وقت شدت و جمع و تلج که اکثر از ماده بلغمی می است
 بنابر آنکه فصد میگردد و ایضا در ذات الجنب که آن نیز در اکثر ترکیب ماده صفراء
 و بلغم میباشد که فتن فصد بر هبل مقدم داشته اند بدانند که نکات منی بنابر

له
 چون خون جز
 غالب بلی است
 نسبت اخلاط و
 مقدار را بدست
 انداخته اند
 که اکثر از
 بلغمی می است

نسبت محل که در خلقت بلغم پستین حصول گردیده سفید میباشد و بل ارواح
 کثیره انحل بسبب اش زدیّت باعث برآورد سفیدی آن میگردد و چه عند خروج
 بیرون بسبب ال زدیّت که باعث غلیان میباشد سفیدی آن کمتر میگردد و ظاهر
 غلظت نمی نسبت بخون زیاد معلوم میشود سبب غلیان نضج بر تبه نالی است
 فی الحقیقت غلظت حقیقی نیست زیرا که وقت خروجش بسبب ال زدیّت غلیان
 رفیق میگردد بخلاف غلظت خون که چون سرد میشود بسته و منجمد میگردد و منی مرد
 نسبت زن سفید تر و غلیظ تر است و بعضی بر آنند که رنگش سیاه فام سیاه
 میباشد و در از صواب است چرا که ماده منی فی الحقیقت خونت و چون جشی هم
 سیاه نمیشد چنانچه مشاهده عند اخراجش بقصد شاهد و نیز مخلوقیت لحم باعتبار
 اصل خلقت بر سفید است علی الخصوص لحم مدئی انشین از جهت بنا بر سفیدی
 محلی استحاله دم بشیر در پستان و استحاله ماده منی که نیز دم است در انشین سفید
 میگردد و مشاهده شاهد بر آن که شیر زن سیاه فام بل جشی سیاه نمیشد و
 ایضا منی مرد جشی فصل دوم از باب دوم از مقاله دوم مستحکم
 فیہ بین الحکماء اطباء بوجود قوت عاقله و منقده در منین اما حکماء بر دلیل ثبوت
 خود منظر اند که اگر در منین نیز دو قوت تصور کرده آید هر ائمه وجود مولود از منی
 واحد ممکن الوقوع باشد و الحال لیس کذاک بشهادة التجربة اطباء
 مثل الینوس وجود قوتین نبی واحد بیان کرده و جهت بجای خود وارد داده الا عاقله

منی مرد و معتقدیت منی زن غالب است لایمات احد القولین نیز سبب
 عدم قدرت بر چگونگی حالاتش لایعلم حصیه حاله الا انقید عقل یگذرد
 که چون منی مرد و حار با منی منی زن بار و طب تا وقتیکه منی منی زن نرسد و بعد از
 فاعلتین منفعلتین ظهور نماید قابل تولید نمیکرد و بشرطیکه هر دو بر صلیت فراخی خود
 باشند و تغییر در این راه نیاید پس منی مرد و منی زن منی زن منی زن منی زن منی زن
 اعلم بالصواب **فصل سوم از باب دوم از مقاله دوم** و نیز حکما متفق اند بر اینکه
 انجذاب منی از جمیع اعضا میباشد چه ماده منی فصله مضمم چهارم عضویت و نیز انجذاب
 دارند که منی متشابه الاجزاء و حسن اختلاف فیما بین که یا منی مختلف الاجزاء حقیقی
 است یا نه مذکور بعضی شوق اول تواریقه بدلیل آنکه پیدایش کل عضو از جنین
 بحسب انجذاب خرد خرد از هر اعضا متشابه به الدین بوجود می آید چنانچه جنیان
 از خرد و انجذاب از عین الدین الف از الف همچنین جمیع اعضا جنین از خرد جمیع
 اعضا و الدین بطهری آید از جنین متشابهت مولود و الدین ال برین است زیرا که مثلاً
 خرد و انجذاب از عین خلقت الف و خرد و انجذاب از الف بوجود عینین ممکن الوقوع
 نیست چرا که ذریه ذهنی است که وجود هر عضو از عضو مناسک خود بوجود آید و
 قایده و نیز بعضی قدام فیما بین مختلف اند که منی متشابه الاجزاء است یا متشابه
 الامتیاز بلین مطوع اتباع آن همانند که منی متشابه الاجزاء است زیرا که منی منی منی
 از انجذاب فقط و نیز کل جزو منی متشابهت در اسم و حد و تفریط و شیعه آن گفته اند

که منی تشابه الاتساج است چرا که خارج میگردد از کل بدن از عظم شبیه عظم و از لحم
 شبیه لحم و علی هذا القیاس حقیقت کل جزء منفصله بخار است برای حقیقه جزء دیگر
 بنا بر اختلاف اعضا که این جزء از آن برمی آید در وقت نمیشاید متشابه اجزا
 بل تشابه الاتساج زیرا که حسن تمیز نمیکند در میان این اجزا با وجود آنکه در نفس امر
 متمیز است بعضی از این اجزاء از بعضی و برای کلو احد از این ذرات حسب جهت آنکه
 محتمل این مختصر دارد اما اختلاف اطباء در جزئیات منی هر نسبت جنین
 طاهر خیا نچه جالبینوس نقل از معلم اول مظهر که منی مرد مختلط نمیکرد و متکون را و
 نمیشاید جزء از آن و اظهار شیخ شفا که نسبت این را می علم اول بل بیان معلم
 بریکه اختلاط منی مرد با منی زن باعتبار فاعلیت است نه ادیت و نیز عدم
 دخول آن در قوام اعضا با هر چه دخولیت در قوام منی از خواص و حیثه است
 با آنکه باشد از شان او بعد از افاده قوت تحلیل اما شیخ بنفسه مضطرب گردید کلامش
 درین سئله اگر چه تصریح کرد در قانون هر جا که گفته که کلو احد از منببین جوهر اند منبرین
 فصل چهارم از باب دوم از مقاله دوم مسئله مختلف فیہ من اطباء
 بر وجود منی زن بطاهر شبه منی از معلم اول اعنی ارسطاطالیس بر وجودش انکار
 است بکذا از جنس دم طمت و آرمید و شیخ الرئیس بعد طول کلامی در مقام خلاصه
 از معلم اول اقرار بیاقتی رطوبت نسبت زن شبیه منی که می آید و متکون را
 و در نه هر سینه خلقت انشیمن برای ایشان حث میشد استنباط کرده و تغایر

منی را بدیم طمست نجوی بیان کرده که لذت می یابد زن سیلان منی بطرف رحم
 و متاخر میگردد بجر بیان دم طمست و او را شیخ بطو اظهار حق بر وجود منی زن
 گردید بلکه قوت عاقله منی مرد و منقعه در منی زن گفته اما جالینوس مقرر بر
 منی مرد و زن است و قوت عاقله و منقعه نسبت هر دو مظهر گردید الا ترجیح
 عاقله منی مرد و منقعه منی زن میدهد اما علما حکما و فقها بر عاقله منی مرد
 و منقعه منی زن مصر اند و فیما بین فریقین بنا بر ثبوت دعوی خود دلائل
 و حجتها می تهنه هر یک بطول کلامی مستکلم اند که اظهار از ادوات را باید که محل حجتها
 متخاصمین گردد از جهت خلاصه مطلب متخاصمین اشاره گردد و دلائل که احتمال
 زواید دارد اگر چه اثبات مذاهب نجوی ممکن میباشد لیکن آن امکان گنجایش
 این مختصر نیست تبرک آن خیر پس در صورت استخراج منین منی مرد و منی زن
 نوعیت خود و اقرب نوع منقعه میسازد و اگر که بالغی شد اعنی نقص منین و نه
 آن منی زن متشیع است در قبول صورت موافق نوع منفصل عنه اما حکما متفق اند
 که عند احتلاط منین منی مرد فعل میکند بقوت عاقلیت در منی زن منی
 زن دم طمست در جرمیت بدن مولود داخل عظیم دارد و اکثر دخل منی مرد
 روح بدن مولود است مثل مایه در شیر اما از آنجا که در اثبات منی زن دلائل و
 حجتها منی جالینوسی بمقابل ارسطاطالیس عتبار صحت پسند خاطر آمد لهذا پاره
 از آن بنا بر استفاذه حواله خامه میکنیم تا اهل انصاف بظراف انصاف منصف باشند

و جانب حق نگا داشته بطلان را ترجیح ندهند بدانکه ارسطاطالیس نسبت به این منی
 زن مقرر می کند از جنس دم طمت نامیده و جالینوس در روش چتها بیان کرده اول
 آنکه از شیرج زبان معلوم شد که در او عینه منی زبان رطوبت سفید لریج موجود است
 چنانچه در او عینه منی مردان دوم آنکه عارض میگردد و بزبان عاوضه احتناق
 رحم بسبب عهده ایشان از جماع پس از آن میشود و لذت می یابند از خروج آن
 همچنانکه حاصل میشود التذاذ از جماع و موجب استکار می ایشان از آن علت
 میگردد و سوم آنکه اگر منی بود برای زنان منی هر اینه خلقت انثیین نباشد ایشان
 عبت میشد چه نام تولد اعضاء اصلیه مثل استخوان رگها و غیره از رطوبت
 لریج که عبارت از منی است آسان تر میشد البته از تولید آنها از خون تخم فرزند
 گاهی شبیه به پدر و گاهی مشابه به مادر نسبت به پدر مشابه به پدر و باعث منی مادر
 مشابه به مادر میشود ششم اگر تولید جمیع اعضاء از خون شد هر اینه ممکن بود و
 هر یک اعضاء بعد و میت آنها و نیز ممکن باشد اتصال اعضاء اصلیه بعد قطع
 آنها بوجوب داده و فاعل و شیخ از جانب ارسطاطالیس و چتها می جالینوس را
 بدلائل غیر صحیح بمقام شفاء که حواله آن جانب شیخ کردن احتیاج آمد بنظر
 گذشت از تحریرش باز باندوم و نیز در صورت عدم ثبوت منی زن خلاف حکما
 عاید میگردد زیرا که قوت عاقبت منی مرد و منعقدیت منی زن مع چتها می
 کلمه خویش با ثبات ربانیدند و نیز اگر منی زن معدوم میشد چه اثر طوفان

انزالین در وجود حمل مختار جمیع اطباء میگردد زیرا که فرق در رطوبت و منی دم
طمت بهین طور قرار یافته که سیلان رطوبت بغیر التذاد و برنخند و سست دیگر
حالات انزال که بجایگاهش مبرهن گردیده میباشد و خروج منی بالتذاد و سست علما
مختصه اش که در ضمن انزال منی ضبط یافته باید میباشد و جریان دم طمت را
ایلام مخصوص به ایام جریانش دانست که میگردد و اگر چه منی را سنجله رطوبات
بدنی تصوریده آید با شترک هم مشترک بتوان گفت الا اسم منی تا که رطوبات
بدنی نضج مرتبه ثانی محل خاص خستین و اوجیه منی نیاید با سم منی منی گردد
مقاله سوم حلق ارض و سما جلت خلقت از مخلوقات اجناس و انواع و اصناف
ناشناخته خلقت کرده که انحصار آن بر ذمه همت عبودیت خارج از فهم و خیال است
اما آنچه از ان بصداقت و معاینه قرین پست بکارش آن خست از انجمله اویش
حاجه سرایان به صنف بوده با دایمی و پستی و صندلی قضیب با دایمی و پستی
و پستی بقدر پستی و صندلی سوار سوار خنج خروج بول عضوی نمیدارد بنا بر غلبه ج
و کوریت مسجی می آیند و باعث انانیت که لازمه عدم طلب و ذکر و غیره همت نابو
اختیار مینمایند غرض که هر یک که ترک غلبه بر اجتناب میاید بان فعل کار بند میشوند
و ریش و پوت که علامت فارق فریقین است بخواجه سرایان میباشد که مخصوص
به با دایمی نهد و در غیر آن امر اتفاقی و مسجی آنها داخل مسجی ندانست بل بمسجی
بصداقت شهرت یافته که زمان مربوط به مسجی مساحت زان بخواجه سرایان و بکار و روی نمایانند

فصیه این سحجی زمان ترقیم یافته وقت ضرورت عمل او زن و قومیت با هم
لیت جزو کوزی انانی سوار مخرج بول عضو جانین نبی باشد پس قسم صند
اجه سربایان داخل خنثی گردید و بعضی را بعضو و یقین آورده لمس و اه
مس و متین الا تریح بقوت یکی از ان کرده لعلیه فر اجه و علامت قوت
اصلیت هر یک خروج بول است از ان مخرج و طه و حیض و استقر اعل
سبیل ندرت در انات و خروج منی و فاعلیت حل اتفاقا نذکره مصدق
شدت آن نموده لهذا قطع عضو ضعف و تدبیر آن بر ارم بعل می آید که معطل
بیکار و گاه مساو دشته ازین جهت فقها و جنسی شکله نام زد کرده و حکایت
غاب جدی قبله و کعبه مرحوم مغفور بنیاد برین و قومیت در هند مسکنیست
لفظ طبرستان بهر باعث غلبه اراج انانی و مخلوقیت با خلاق زمان قطع عضو
ناسل و مدارک آن بر ارم کرده پیشه انوبیت اختیار بسیار از ان میان هم
پیشه جمیع شده بلفظ کرده و وارید هند که منفضل تفصیل قضایا بی بین
شده بسبب کثرت سماعت قرن صدق است که قضیه اتفاقی را گفتن هم پیش
نماذیل ضروری توار یافته که چنین شرکات شخص جدید گراهی پنجمی بطور نیاز
مرب میکنند هر کسی شجاع مرد در انجا نشیند با تحقیق مردانگی او یکبارگی از سر
بر شده شرکاء حالات انها میگوید و سواهی سحر تقیاس نمی آید و قومی جدید از
قبیل خنث که خود را بطور زنانه نام زد میکنند انقدر غلبه اراج انانی نمیدارند که

و در این سحجی زمان ترقیم یافته وقت ضرورت عمل او زن و قومیت با هم
لیت جزو کوزی انانی سوار مخرج بول عضو جانین نبی باشد پس قسم صند
اجه سربایان داخل خنثی گردید و بعضی را بعضو و یقین آورده لمس و اه
مس و متین الا تریح بقوت یکی از ان کرده لعلیه فر اجه و علامت قوت
اصلیت هر یک خروج بول است از ان مخرج و طه و حیض و استقر اعل
سبیل ندرت در انات و خروج منی و فاعلیت حل اتفاقا نذکره مصدق
شدت آن نموده لهذا قطع عضو ضعف و تدبیر آن بر ارم بعل می آید که معطل
بیکار و گاه مساو دشته ازین جهت فقها و جنسی شکله نام زد کرده و حکایت
غاب جدی قبله و کعبه مرحوم مغفور بنیاد برین و قومیت در هند مسکنیست
لفظ طبرستان بهر باعث غلبه اراج انانی و مخلوقیت با خلاق زمان قطع عضو
ناسل و مدارک آن بر ارم کرده پیشه انوبیت اختیار بسیار از ان میان هم
پیشه جمیع شده بلفظ کرده و وارید هند که منفضل تفصیل قضایا بی بین
شده بسبب کثرت سماعت قرن صدق است که قضیه اتفاقی را گفتن هم پیش
نماذیل ضروری توار یافته که چنین شرکات شخص جدید گراهی پنجمی بطور نیاز
مرب میکنند هر کسی شجاع مرد در انجا نشیند با تحقیق مردانگی او یکبارگی از سر
بر شده شرکاء حالات انها میگوید و سواهی سحر تقیاس نمی آید و قومی جدید از
قبیل خنث که خود را بطور زنانه نام زد میکنند انقدر غلبه اراج انانی نمیدارند که

قطع عضو تناسل نموده شرک محبتی نمی نماید و قصه پیشه میکنند باز در
 زیاده از تولیدان میدانند و در اکثر سبب غلبه مزاج مذکور می خود فاعل بود
 صاحب توالد و تناسل میشود پس هر حال اطهار سبب لاوت هر کای که ای اطهار
 که از دلائل طبیعه بانبات رسیده که مزاج مذکور کم و خشک مزاج یونث سرد و تر
 بالنظر و منی هر کای که اکل مزاج هر واحد باشد بوقوع توافق از اربعین حکم خالق
 بی نیاز را اگر اجتماع منبیین بریل توالد و تناسل ظهور باید حرارت و پیوست منی
 مرد و بارودت و رطوبت منی زن مختلط شده اعتدالی فاعلتین متفعلین طبعی
 فرزند متولد که المزاج بوجود می آید و در صورت کمی پیشی فاعلتین متفعلین میلان
 مزاج مولود بدست قرار میماند مثلا مزاج مذکور برسی و درجه حرارت و بست درجه
 برودت و پانزده درجه پیوست و ده درجه رطوبت و مزاج انانی برسی درجه
 برودت و بست درجه حرارت و پانزده درجه رطوبت و ده درجه پیوست
 قرار داده آید اگر جن استراج منبیین منی مرد و فاعله یا اغنی حرارت و پیوست مذکور
 بمزاج صلی خود خلق گردد که جمیع صفات و خواص مرد و زن داشته باشد و در صورت
 کمی پیشی این اختلاف در مردانگی می افتد چنانچه اگر برین مزاج مذکور سی فضاان مزاج
 انانی یکسان یعنی صورت بنده و با اعضا مردانه و بعضی اصناف نانه بوجود آید الا
 رغب با پیوست بالنظر قوت جوانی بحسب اقل اگر غلبه شود و قدرت باید بلوا
 نه زنان اسی حیوانی ضعیف خواهد بود لانه لازم مزاج انانی بعد رفع حرارت

و در مولود
 و در حالت
 اعتدال طبیعت
 و شکیست که
 اعتدال
 حقیقه مراد
 از آنست که
 بوقوع است
 باشت فی
 ش المزاج
 اعتدال است

جوانی علی الدوام با بون خواهد ماند و زمره مردان با بونی سیمی است که شریک زمانه
و نمیشناسان نخواهند شد و در صورت نقص فیضان مزاج اناثی در طفولیت با وجود صحبت
این نوع با بونیت اختیار خواهد کرد و جنس طوطی جوانی اکثر بیاعلیت و گاه
مفعولیت الادر آخر عمر وقت زوال نواحی سیمی نواحی مفعولیت کار دیگر نخواهد کرد
بحسب العادة المستقره فی حد ذاته الانسبت اول اکثر
شرایک حالات مروان خواهد شد قوی المزاج این قسم که لازمه قوی الشبق
و قوت حرارت غیر نیست در حالت طفولیت البته مفعولیت گرفتار بوده و
جنس طوطی حرارت غیر قوی نواحی شبانی نواحی علیت فعل دیگر نخواهد کرد الان قوه
المزاج الذکور می طهر و الحرارة الغریزیه والقوی علی کماله
یعنی و دفع المزاج الاناثی لکونه ضعیفی اصل الخلقه و اگر
فیضان مزاج اناثی باعث نقص مزاج ذکور می گشت الاقلیل نسبت اصل خلقت
از قوت زمانه تولد خواهند شد و در صورت کثرت نقص نخست تولد خواهد یافت و بعد
قطع عضو تناسل شریک نمیشناسان خواهد گردید و اگر با وجود عدم فیضان مزاج اناثی در
اصل خلقت مزاج ذکور می رو بکمی خواهد نهاد الا بقلت خواهد سرار باوصاف مردان
از قیسم با دایمی و یا بسته پیدایش خواهد یافت لقله ما وده العضو الذکور
و کثرت و شاعیه با بونیت نخواهد داشت بل بسبب قصرالت اگر قدرت بجای زن
نخواهد داشت بمساحه زنان گرفتار خواهد شد و اگر با وصف کمی مزاج ذکور می

نقص موده ذکوری شاعیه مزاج انائی می باشد باشد خواجه سر اقسام چند می خواهد
 شد و اگر تقسیم صندلی خواجه سر اعضا و اوصاف مردانه باشد در خواجه سر اکثر
 زمانه در مرتبه خنثی شمردگی خواهد یافت چرا که طلاق لفظ خنثی در اصل آنکه عضو زنانه
 و مردان ندارد مذکوره اند غرض که هر قدر که کمی فیضان مزاج انوئی خواهد شد عیشت
 کمی مفعولیت خواهد گردید و قوت مزاج و قومی افعال لازمه مزاج ذکوری و حلا
 این لازمه مزاج انائی و کاهای قوای جسمانی بقوت الاباعت ضعیفی مزاج خلقی
 گاه مفعولیت غلبه پیدا شد و عا محصل آنکه کسیکه مزاج مردانه در اصل خلقت
 پیدا بش میاید قوی القلب و دیگر افعال مردانه میدارد و حرارت در قلب نشان
 بکثرت می باشد مثل بد بخلاف زنان که بروت مزاج ایمان قوی می باشد مثل
 ارب و قصل اعضا نشان غلبه مزاج ذکوریت اما در بافتی مزاج انائی بر سر وی و
 ترسی ظاهر اگر انات بر مزاج خلقی خود او نباشد یا بد زن باوصاف زنان مخلوق
 خواهد گردید و در صورت غلبه مزاج ذکوری دختر باوصاف زنان الا صفات
 مردانه از اعضا و غیره خواهد داشت طریقالی سببی غلبه خواهد شد اما در صورت
 خلاف این باوجود کمی مادیت علی سبیل التساوی مع تساوی مزاجین غلبه موده
 انائی یا غلبه موده ذکوری با تساوی مادیتین غلبه مزاج انوئی و یا ذکوری در
 صورت اول خنثی که سوار هیچ بول عضوی جانی نباشد و در ثانی خنثی که
 زنان بقوت داشته باشد و در ثالث خنثی بقوت عضو مردان و در رابع

تجدید بنا بر قبول انجا ده کل شهر و مخزنیت آن جن احتیاج کرد و سوم آنکه حصول
کسل که لازم هر وی مزاجی است غلبه یافته قابل صلاحیت بنا بر تربیت اجنه
و لزوم سکون قیام بهر اولاد و صلاحیت باشد **فصل اول از باب اول**
از مقاله سوم و باید خاطر باشد که اعتبار از زمان این زمان از دوازده سالگی
شروع می نماید تا پانزده ساله قابل موزونیت از محبت جسم و طهر و پستان و غیره
و از مراتب الابدانگی می حیالی خبر از علاوت جماع ویت سالگی او عین ویت
سبب علاوت جانبین حدسی سالگی اش بکمال خوبی و غنچ و دلال و کرشمه معشوه
و ناز شوخ و بام و شایق لذت جماع از استیغنی خود میخوانند و هیچک مهر و مهر
از جماع نمیدارند و طهر و فرز و بز و دی می نمایند و چهل سالگی غنچه گوشت بدنش
از استیغنی است شده علاوت و محبت و صفای ارد و بکمی آورده و صاحبی خود را
میخوانند و خواهان خود میجویند و خضوع و فروتنی و تعلق بر دوان بیشتر و محبت
خواهان مراعات شوهری که در خاطرش جاد دهند و در صورت گذشتگی
ازین بن گنجایش و توجهی به صحبت مردان نمیدارند لذتی سوار ضرر در محبت
اینجا حاصل نمیشد چنانچه پناه سالگی او قابل قتل و قاتل عیب بار محبت
الاقابل پرورش فرزندان دیگر مراتب اهل دنیا را ناظم شصت سالگی
تا انتهای عمرش بر عازم محبت او لعنته الله علیه الملائکه و الناس
جمعین بر ظاهر که تنش بالا آید شهرتش و وبال اکید **فصل دوم از باب**

بدکاری او دانه و طولانی و فربهی بینی بر طولانی و فربهی جم خلافتش بر خلافتش
 نیز بلند بینی بر عمق فرج و عکس این بالعکس تنگی دهان بر تنگی فرج و فراخی آن
 بر فراخی او و خوب صورتی و دانه بر خوب صورتی او بد صورتی آن بر بد صورتی او
 غلظت لب بر غلظت کناره فرج باریکی آن بر باریکی آن طریقه مو بر لب بالا
 باعث کثرت موی زارش طولانی و قرن بر عمق فرج و کوچکی آن بر تنگی او غلیظ
 کردن بر بزرگی فرج و دوش بزرگ بر گوشت معده عظمت استخوانش بر قوت و
 بدنی او پستان صلب بر گوشت که میل به بلند می داشته باشد معده باریکی کمز
 پر شهوتی و زیاده تی میل بجای اکثر مرغوب مردان باشد بزرگی تنگ کثیر الخواص
 بجای خلاف این بخلاف این بلند می استخوان عانه مع قلت لحم و شحم و سمن
 سیرع الانزال عت زود و رغبتی بساحه زمان عکس بعکس کلانی عانه نه باعتبار
 فربهی بل ساحتی که استخوان عانه ماناف نسبت به وزنیت بدنش زیاده
 باشد بر عمق فرج و الا فلا برین مرتفع و فربه نیز بر عمق فرج و اگر عکس باشد
 بالعکس فخذ و ساق صلب و فربه کثیر الشبق و عکس بر عکس پس اکثریه امو بهر جانب
 که بایند حکم از مقدم دارند فایده نیز گفته اند اگر باشد دهن بن وسیع باشد
 فوجش وسیع و بالعکس صغیر شفت سفلی بر ضیق فرج و بر خن زبان شدت
 بر تخفیف فرج و زبان دور گو یا که مقلوع الراس است بر کثرت رطوبتش و وجه بزرگ
 مع غلظت کردن با وجود صغر عین بر بزرگی فوجش با وصف ضیق و کثرت

لحم پستان ساق و قدین و جوش عظیم الا اکثر رنج جانب شوهری بل بی شوهری
و حمرت فم حاره بلست پستان مع طولانی میل زبر و سختی عجن از روی خلج خط
ندارد و همچنان سرخ رنگ گریه چشم شہوت ناک و چشم بزرگ مثل گوساله بر علمیه زن
زبرگی و دوش خور و عجن رافج کثیر بلند و چشمان جانب پستانی و سخت ریش
و نیز رنج شیمی عجنی شیم لکین میاید لذت جماع مکر از ذکر طویل و وازده انگشتی و رنج

طویل و حیدر سرعته الانزال و غیره بحسب طبی الانزال **باب دوم از مقاله سوم**
اما اختلاف موضع ثدی و ثنبه عقلی مستدعی بران بود که موضع آن قرب رحم قرار
مییافت تا که وصول مایه رحم در حالت حل به ثدی آسان میگردد الا از آنجا که
تولید مولود انسانی بعد ولادت بقیام و قعود و حرکت قادر نیست بل مستلزم
میباشد و بعد مدت این حالت بهم میرسد از جهت موضع ثدی اش مرتفع از رحمش باشد
سهولت ارتضاع بدخول حلیه ثدی بفرم طفل بصورت تولید مستلزم قرار یافت
و نیز نوز و نیت جسمانی او داعی بر ارتضاع آن بمقام سینه مستدعی شد و اکثر
تولید مولود غیر انسانی از قسم ماشی بقدرت رضاعت از ثدی ام خود بسبب
وقیامت و تحکیم نسبت مولود انسانی میگردد و لهذا موضعش را بقرب رحم
ماشی بیاورد فایده محمد بن علی عالم علم پستان را به قسم خلقت نموده یکی خورد و غلیظ
الاصل از بالا باریک که از رتفاع کم داشته باشد سیمی یکی پستان حالت سیردهای
و نه از آن از فرض باید کبر سن مدوم شده سینه صاف میگردد و دوم کلان که جسم

این موزونیت نیدارد و به گویا پستان نام نهاده اند در حالت کبر سن ارضاع
 و غیره سترخی بپست شده باعث تقویر و ان میگردد و زنان پنجاب اکثر باین صنف
 اند سوم متوسط در کلانی و خورد می که با وجود غلظت اصل ارتفاع و غلظت
 الا هم میدارند این را برای پستان نام زد کرده اند بهترین فام پستان دانه
 الغرض بسبی از سبب آنکه به بالا حلال پذیرند تا هم حشیت اصلی خود میگذارد
 و معدوم نمیشود و بواسطه آنکه بسبب مروج نصب محرم نمیکند اگر چه پستان
 خوب باشد الا بعضی قلیل خراشیده معیوبیت پیدا میکند و بدانند سر پستان
 به بندی بهیمنی گویند نیز خورد و کلان میباشد خصوصیت کلان پستان کلان
 دانه است اند و گاه بعضی سوم هم باقیه میشود و خورد مخصوص بخورد و اکثر در سوم و
 اگر چه در حالت ارضاع میل کلانی میکند و کلان اکثر سالیق بخلاف خورد
 انقباضه اگر چه پس پستان تقویر در آن باند علامت است و اجتماع نمی آید
 مثل زنان مردان و عمر دال است بر اینکه از ویرشنامی مرد شده و اگر شده باشد
 باعث رفع خواست او نبوده و بدانند تقویر که وقت بلوغ شروع جوانی عارض
 میشود بسبب کثرت ماده منویه و طحشیه طبیعی از ازاو عینه منی جانب مذین پس
 بحران پیچیده میگردانند لان المشار که بینها و بین او عینه منی الحرق
 الاصل تا تیره پس نخره متصاعده باعث سخافت جرم پستان لطیف آن تحلیل
 رفته باقی بسبب برودت الموضع کثیف و غلیظ و صلب است و عقد می پذیرد

و کثرت اوده طمش و ضعف حرارت تدبیر عین با بر زیادتی عظم و طهوان میگردد و نیز طهوان
و عظم آن فعل حکمتی بجانها نشانه و لیلیست صحیح که عضو متعدد بنا بر تولید لبن
وقت حاجت باشد لان فعل حکیم لایخاوعن الحکمه فصل اول از باب

دوم از مقاله سوم و کسانی که تجربه کار بر معدومیت نمی زنن مصلحتی نیست
که وجودی نمی زنن لابد نیست و چرا نباشد که صحیح مشاهده بشهوات آن شاید که خارج
رطوبت رقیق که مراد از نمی است و قلیل نسبت نمی مرود و عین شدت لذت
بدنی از باطن چشم حین انزال یافته میشود و مفر بعدش از جماعت که شرط
انزال مری نیز برین مقرر است بوجود نمی آید و علاوه ازین وجود احتمالش بسبب

ندرت لایله المنی فیہ طہو حیوان برین لایات القوه المنعقدة
فی منہا وشہادت معاینہ جالینوس عامنی در بعضی زنان مخلو از طوبی^{سفید}
لج سوزان فصل دوم از باب دوم از مقالہ سوم فی کیفیت البکرا از آنجا کہ
شدت انضمام فم رحم در حالت بکر بطور احداث غصون میباشد و بر غصون
اشباح نزوق از عروق الرحم بطہومی آید و در حالت مجامعت کہ اقصا ص
بکارت م ادا و دست عروق و غصون می شکند و سیلان م میگردد و در صورت
طہو حیض پیش انقلاص مجری فم رحم الغصون است بشود لیکن رافع بکارت
نمیکردد و بجز سی بول بالایی فم رحم است فایده جلیله جل جلالہ عظم شانه افیش
رحم سبہ نف کرده یکی نرم و باریک اندام لطیف بود از ضربات فو تضرر گردد

بیت خیمہ جنگ
جنگل قسیم
ویک اسٹیشن

بلفظ چریا دهر شش هروم صلا و کثیف و غلیظ باشد خواهان ضربات قویه بل غیر او
 لذت نیابد بهر سادهرن شهرت دارد سیوم متوسط متوط در ضربات و کثافت
 و لطافت الا وقت انزال البته خواهان ضربات قویه میباشد بسوادهرن تعبیر کرده
 اند و باست که رحم در اصل خلقت قوی غلیظ و کثیف شد و بسبب کثرت مجامعت
 و یا باعث تولید و غیره ضعیفی هم رساند انهم ضعیف متخل ضربات قویه میگردد و اعتبار
 این بخلقت قواح مقصودست لانه داخل فی الرحم نیز صلابت و ملذوبدن
 بر صلابت غلظت رحم فال است در اکثر و اگر عکس شد بالعکس بدو الحوص و در خواهان جماع
 را رحم صلب میباشد امتیاه قلت حرص و در خوش و بطی الانزال بلفظیت مزاج
 دلالت میکند و صفراوی نزود انزال و شد بدو الحوص نزود خوشن جماع اند و در مو
 که از صفراوی شود و سی کمتر از بلغمی الا در خوشن جماع و چنین یکب ماو تین بهراده که
 غلبه یانیه حکم اورانهم دارند باست م از مقامه سوم فی حدوث الحيض و اول
 الحبله غفی خاطر ارباب بصیرت بساد که ابتدا شروع حیض از نه یاده ساله و قطع
 آن در اکثر زمان چهل و هشت نهایت پنجاه سال و چهل بگیرند تا که حیض میکنند و بعد
 پنجاه سالگی چهل قلیل الوقوع میباشد و پس از آن ششماه چنانچه ششماه پیش از آن
 بر زندگی او و اکثر چهار سال حکایت میشود گواه بر آن که زنی وضع کرد محل معده ظهور نمود
 مود و بعد چهار سال اما از آنجا که اول وقت حیض منیم باهم قرار یافت پس شروع
 دم قبل از این نشین کرد و بدو همچنین ت دوره اقل آن دور و زو اکثر منفعت یوم کثرت

زائد برین نطفه خواهد بود و نیز در میان دورین یعنی ایامیکه سبب عدم جرسیت
 و بست زوایر است از ماه آینده مقرر گردید اگر عائد گردد و نطفه باشد و قلیت
 برین مثلا بعد پانزده یوم هم داخل نطفه همین سان بعد سستین روز نطفه هم درگی
 می یابد **فصل اول از باب سیم از مقاله سوم** بقول سیح جریان طمث
 زنان در اکثر غالب امر کم از مدت چهارده سال و غایت از بست سالگی ممکن نمیشد
 یعنی غایت شروع جریان نطفه بست سال و وقت انقطاع سی و شش سال و نزدیک
 انقطاع عین محل منقطع میشود و بخیال آنکه انجاده طمثیه بخار غداست چنین دردم می آید
 زیرا که از محالات است که این فضل رویه قابل دفع گردد و بهای طبیعه بدینست که بخت
 روات دفع میکند از بدن زن پس چگونه تصور کرده آید که عذر بر چنین ازو
 حاصل میشود و با وجود این بدن چنین و مزاج آن لطیف است و ترکیب آن ضعیف و قوی
 آنست و طوطش اوس اونی سبب باعث خرابی او میگردد و کجا که این فضل رویه
 سوخته بل اجتناب باس آن ایام محل نابار شدت مال رحم بر نطفه پس بر چنین وضع چنین
 نزدیک تر گشتن با و عینه رحم از بخت فضل مذکورند میشود و نیز احتباس آن فائده
 ایست که آن فضل مذکور را عانت میکند چنین بر خروج باز لاق نیز ظاهر که اگر چنین غذا
 مییافت ازو چگونه اخراج مقدار کثیر عین ولادت مشاهد میشود پس غذا چنین می آید از
 فضل وجود دم موجوده بدن آن که آن غذا چنین میگردد و از دفع بالا یصلح بنابر
 تغذیه باقی میماند مع فضل مذکور و برای خروج بخلج تا وقت ولادت **قال العلامة**

قیمة لطیفه که از این شهر که دم طمت منقسم به سه قسم میباشد قسم صرف بعد از این
 و قسم که صلاحیت این می دارد بنا بر این جانب ندی صعود میکند و قسم که فضله
 است محتسب وقت نفاس شد پس نفاس منفع میگردد و الحاح عندی باقی
 العلامه از عندت سلیم قول المسیح لا یخرج احتباس الطمث فی ایام
 الارضاع و الطاهران فی اکثر الامر کم حیض المرة فی ایام الارضاع
 الا فی مدة ای فی وقت الشبابة و کثرت مادة الحیض فیهن
 بخلاف الاوقات الاخر و ایضا من البداهة ان احتباس الطمث
 فی شهر او شهرین فی ایام غیر الحمل یحدث المرض من الامراض و من
 التبعات ان یحتبس الطمث فی ایام الحمل شریط عدم اعتدال الحینین
 الی تسعة اشهر مع انه ردی قابل الدفع و من شأن الردی احداث
 المرض و لا یحدث المرض فصل و من از باب یوم از مقاله سوم
 حکمت بالغه الهیه بر کمی حرارت بدن زنان عیث عدم فضای ماده طحیه بوده تا با
 مانع عند کل غذا و بقیه که حین ضرورت غذا بعد برای چنین وقت بیدایش
 او باشد و آن بقیه جمع گردیده و برای مقداری بهم رساند و باعث دفع حیض میگردد
 چنانچه بعضی مردمان بسبب نقص حرارت خلقی که لازمه ضعف است و این سبب عدم
 تحلیل فضول غذا گاهی بوجود می آید پس سبب وارد او و اجزش حین سبب آن بریل
 اجزاء خون بسیر می غیر امر عادی میگردد و بطاهر که علت حرارت اینان سبب

اجتماع طویات اکثر از آنکه محتاج الیه بدن انبان بنا بر تقدیر باشد میگردد و نیز
 آن بقیه در وقت حمل غذای جنین میگردد و بعد ولادت بحکمت بی منتهای خالق
 ارض سما در پستان تسجیل بشیر گشته در ایام صغیر سن صبی بواسطه رضاعت بسبب
 پرورش مولود میگردد و علاوه ازین باوقات دیگر جنین یادتی آن بواسطه
 عروق جانبی هم مائل شده بحیض است فراغ مییابد و ثبوت شدت مشارکت
 رحم پستان آنفراش نزدیک اول او از حیض کرده اند فصل سوم از باب سوم
 از مقاله سوم تولید تعدد و فرزند نسبت به بی نوعی است بحسب عادت اکثر بر دو
 قرار یافته بنا علیه عددی انبان بر دو مقرر گشت از آنجاست که تولید کلب
 اکثر بر پشت عدد مقرر گردید لهذا در آن پشت پستان مقرر شده علاوه ازین
 میساید که چون خالق بی نیاز از خلقت انسان را در ابتدا تکوین بر دو پستان
 قرار داده است حامی عقل دقیقه سنج بران منوط گردید که تولید فرزند بحسب
 بقای نوعیت خود بحسب نوعی ظهور یابد چه خلافت عیث خروج نوعیت میگردد
 و نیز از اوله طبیعیه است که جنین تکمال مضمر اربعه غذا از هر جزء من اجزاء البدن
 جدا شد در اینین آمده نضج مرتبه ثانی یافته منی میگردد و تولد فرزند از اینین
 بالتحقیق تحقیق از آنجاست که عند نقصان عضو والدین خلل انضواص مولود بوجود می آید
 از جهت خلقتش مثل خلقت والدین ظهور میگردد بشرطیکه نقصان خلقتی نسبت
 باشد زیرا که بعد و نیست انضواص بار اصل خلقت مجوز میباشد نه عارضی اکثر

فایده عجمیه گاه تولد مولود متعدد از محل احد بحکم خالق قدیر جل جلاله و هم نواله
 لوجود می آید چنانچه شیخ الرئیس در شفا یاد کرده که تولد یافت از محل واحد زنی
 پنج مولود زنده ماند و حکایت کرد از آنکه دیگر که وضع کرد در چهار مرتبه بست اولاد
 و دیگر ساقط کرد پانزده صدمت و بساعت معتبری بمقام جرجانیه نقل بردار شد که سقا
 کوزنی کیسه که در آن هفتاد صدمت خورد موجود بود لی صدیق فی وطننا
 و شهرنا شاه جهان اباد ولد فی بیتی ثلثه ولد فی بطن احدی فی
 مرتبه آخری سقط کیسین عده صدقه صغیره باب چهارم از مقاله
 سیوم لاجل الاقوت الا بالمدد ساقطه زنان که در دیار هند و سنان
 بلفظ چینی شهرت میدارند در حالت عدم میسری مرد و بی فکری از آن نفقه و نه مشغله
 و نبوی شهوت ناک و بیباکی مزاج و بی حیای خلقی که عدم خیال مورجا بجا تصور است
 و نبودن معلمی شفیق بر سر و صولت عدم شوهری خبر گیران نشدن شوهران بلکه حد
 و همت نیست صحبت بد که ترغیب دهنده این امر شیع باشد ارتکاب اینچنین فعل قبیح
 اختیار میکنند و مهارتی کلی بهم رسانند چنانچه مردان در حالت عدم میسری زن را
 بسبب از سه باب اولی طاعت را اختیار نمایند لان من البدایه للصحه تاثر
 و وقتیکه امر عادی شد تا زندگی تارک آن نمیشوند لان العاده لا یرو الا
 بالوقت اکثر زنان بخیال و بی شرم باین صفت متصف میشوند چنانچه مردان باین
 بخیال و بغیرت میباشد میبویست این سراج دنیا ظاهر که چشم زن مان مردان میباشد

چرا که این
 زن که اگر
 اشغال بودی
 تو خواهی
 شد نفس خود
 فعال و در غیب
 شایق خواهد کرد
 اندک اندک

هر يك انكشت ناميكند و زمان صحبت او معيوب ترين خلایق می انكارند بل اذیت
 خانه خود مانع می نمایند و ذوقی این عند الله نیز کمتر از لواطت نخواهد بود پس روی
 و این تصور است از آنجمله بعضی زنان که طبع شان اصل خلقت با فعل غلب
 نیست جبراً و قهراً متوجه میگردند وقت خبر گیری شوهران در صوت مهاجرت
 طوریکه اتفاق افتد تارک آن میشوند و بعضی که رغبتی بهم میرسانند با وجود وجود مرد
 تسکین نمیابند پس کمی شهوت مرد که لازم مجامعت بجای دیگر و پیرانه لیسیت
 و یا باعث ضعیفی او در اصل خلقت و پرهیزی زن که در حیل و یا در صوت
 عدم توالد و تناسل که باعث کمی شهوت اوست وقت غلبه شهوت و بهم رسیدن
 صحبت زنان این طریق فاعل این فعل بهم میشوند و غرض که وقت موقع شایق
 هر دو میگردد و آنرا که رغبت کلی نفس ایشان متکثر میشود و از تارک آن میشوند
 و مشاهده و معاینه مردی نامت العمر بدل گوارا نمیکند و بخاطر نمی آرند و چراغ
 که سر انجام این امر از مردی مردی هیچ وجه ممکن نیست علامت زنانیکه طلب
 و شایق ساخته میشوند لاغر اندام که کم شحم و سمین بر طاهر جسد ایشان کم میشد
 علی الخصوص بفرج و استخوان عانة آنها مرتفع نسبت دیگران و خوش اشته
 میدارند و مردی مقنون زبان میشوند و بازندگی انس مردان گوارا نمی نمایند و بدو
 قسمت کرده اند قسمی که سبب و ترتیب میدهند که فلوس مس علی الخصوص اگر بزی
 که از بل مصفاه قابل این فعل میباشد و صره انداخته موافق گنجایش فرج نیار میکنند

و بالائی آن غلاف مغل که بازچه و نیز و نهایت نرم میباشد مرتب مینماید و در آخر
آن ریمان گنده نصب می‌نماید و چین ساخته زن که بجای مروسی باشد آن سبزه را
بالائی استخوان عانه خود داشته ریمان را بکمر و سیرین خود محکم می‌بندد و از پهنای
و سبغول و غیره لعاب گرفته الوده و نرم نموده و داخل مینماید و مثل مردان
بحرکت شده منزل می‌کنند و بسیار است که زن که بالاترین میل بهیت خود مثل
مردان مینماید که غلبه بهیذا الفصل لایها مانوته بالاشکال و اوصاف
الرجال چنانچه بعضی ستار می‌بندند و بعضی ریش بند قائم میسازند اینها را
و قتیکه لذت این دل زن جا گرفت ترک آن بهیت بعل می‌آورد و قسمی
بغیر سبزه زن بالائی آید و استخوان عانه او با استخوان عانه خود بسته است
می‌ساید هر قدر عرصه که می‌نخوابند علی‌المخصوص بجای عصبه پیشان بگاه زن زیر انداز
فوط لذت بیتاب شده منزل میشوند و زبان زد دست که از فوط لذت رحم
هر دو بیرون آمده میسازند و انزال مینمایند اینمعه و دراز قیاس است اگر باشد
امر اتفاقی زیر که رحم بجایگاه خود نزدیک ناف از رباطات غوشیه مربوط
است و خروج او ازین فاصله غیر علیی کی از اصل ممکن نیست و امکان آن غیر
ممكن پس اینمعه بطوری صورت نمی‌بندد و آنکه از کثرت ضعف که لازمه کثرت
مجامعت و توالد و تناسل و غیره است سرخی شده و قتیستن نزدیک محسوس
میشود قاضی مقصود نیست چرا که از نقل حشا و غیره مزاحمت یافته میل بر بر مینماید

و یا قهطه راحت جین علی هم آه باب شهر خا و اگر امکان اتفاق بهر آنکه صورت بندد
می شاید که در اصل خلقت از او اهب العطا یات رباطات و غشیه ایوسترچی
و خود سریع الحركت خلق شده باشد و علاوه ازین کثرت ضعف توالت نایل
و غیره معاون برین البته امکان پذیر است که میل نخوج کند الا ازین یکبار این
صفات موجود شدن دشوار در صورت میسری آن هرگز تا زندگی فحایم این
را می ممکن نیست و هر چه گفته شود بجا که اینمختص بهیچ وجه از مرد صورت نمی بندد و
بل خواست و معاینه مردار اول او بدر میشود تا بجامعت چه رسد و فرضنا بوجه
من الوجوه اتفاق بجامعت افتد از بس متنفر میگردد و بار دیگر تن بجلع نمیدهد چرا که
مرد را چه باری که بر آن کثیر مثل زن قایم ماند و آن سلیقه بجا که مانند او و
کار باشد غرض که قسم سوم ازین بق با وجود کوشش سلیقه شعاری مرد و سکنه
الترکت است بالفرض اگر چنین هم زبان بحسب اتفاق بلام مردی افتد و مرد را
خیال نکشاند این شیو و رام کردن او در سر جا گیر اول باید که سخنان چرب
زبانی و دروغ گوئی که اصل اینکار است بتقدیر رسانیده برین فعل راضی بطوریکه
ممکن باشد چرا که خلقت این فرتقه بر ناقص عقل و دین بوده بچرب زبانی دروغگو
زود و رفیق میشود بل میگویند که عامل حق زن نور اول با طهارت خوبی مساحه
و نبودن آلت در جماع مردان انواع انواع چرب زبانی تا ساخته راضی گردد
که قرار و ام بلا می سازد و میسازد پیشا بگاه و غیره که مرغوب ترن میباشند

شهوت ناک بود راغب این عمل نمایند من بعد حرکات بعمل می آرند پس اهل
 تجربه بدینیکه بنابر دفعه آن مقرر کرده بدو حسن بیان طراز کردیم و معاش
 قیاس نیز شاید بر او آسان اول آنکه زن را بمساحه های مرغوب او شهوت ناک کرده
 دراز بر بستر نرم بر زمین نجوایند و هر دو بای او منضم کنند و مرد بالا او مثل سوار
 اسب سوار شود پس قضیب او در فوج دخول کرده و بای خود را برابر بای زن دراز
 نموده باینطور حرکت نماید که استخوان عانۀ خود بر استخوان عانۀ زن ساییده
 شود و نیز دریافت رحم را از سر نوکر لحوطه دارد والا این معنی بغیر ذکر طویل صورت
 بند و در صورت دشمن تکیه بر سیرین شاید که حصول عاگرد و دیگر متب
 جماع که تفصیل را بد کرده آید لحاظ آن دانست که باشد آسان آنکه بعد شهوت ناک
 کردن زن با مورد مذکور بالا زمین را بکدیلۀ نامی نرم منبجی بخوبی مرتب کند و زیر
 سرین او بالینی نرم دارد اما استخوان عانۀ او مرتفع شود پس هر دو بای او را سر
 در پیچیده ران خود داشته دخول نماید و از سر خشفه رحم زن را دریافتۀ نگران بود
 و استخوان عانۀ خود را زیر استخوان عانۀ زن منبجی بجای پیشا بگاه او داشته بطوری
 حرکت کند که لحم و شحم و غیره فوج زن بطرف استخوان عانۀ ساییده مایل شود پس
 استخوان عانۀ او را بلامیت بساید و بنکد که چقدر بیتاب میشود و شکله لثت بدن
 زن هر دو استخوان عانۀ برابر یاسم ساییده شوند هم قدر که ویردین ممکن است بود و با
 نقش مشوقه خواهد کرد و اگر این صورت از مرد امکان نجات بدست مشوقه تیر متب

اساک بزبان کثیر نسبت یافته نخواهد داشت و مرد سیرح الانزال به او و به نامی که
 در نیباب ترقیم یافته توجه شده عامل این عمل گردد تا از خوف انزال ایمن بوده
 سرانجام کار بخوبی و دلجمعی دهد و در انضمام سینه بسینه شکم بشکم و رستی این امر
 دشوار است الا اگر بالذبی کنده زیر سیرین او بدارد و باین طور که پشت او دو تا گردد
 نه چندان ارتفاع که بزن اندازد و ثقل بدن خود بر استخوان عانه زن است
 داشته بساید البته در نیصورت سینه بسینه شکم بشکم بوجه حسن مع حصول
 لذت امکان دارد و حرکت شد بدجها لانه که شعور بر مجهولیت و سرعت انزال
 مرد و تکلیف زن و حصول وجع استخوان عانه او که انیمینی هست متفر و بمرگ
 اوست از حصول مرام باز مانده ناراضگی او و نه خود عاید کردنت عوض که
 بهر حال نفی لذت خود و معیشت بهیچیک نیست در افزونی لذت و انزال زن مصرف
 کرده بکنای حال زن بهد یعنی بهر حرکتی که از بشره او انقباض رود و باز ماند
 طوریکه خوشی خاطر او باشد عمل آور شود به عاد محصل آنکه هر قدر که کوشش و
 سعی بهوشیاد بکار خواهد بست برودی نتیجه خوشی خواهد برست و انیمض لا اعل
 را که از سلف تا این زمان کسی لب سوا می لا اعلاجی او نکشاده معالج خواهد شد
 و باعث سرخوشی و بهیچمان و حاجی زمان که غمره عیاشان روزگار است
 خواهد یافت از بهیچت تصنع اوقات غریز باین هنر لیات بمعنی رایگان نموده
 بحقیقت کماهی خرد است اما بعضین درین امر عاری نبوده مورد طعن زمان

نشوند و بر مردی حریفی عائد گردد چه همت مردانگی تقاضای آن نمیکند که اشکال
گذاشته زبان درازی طعن نماند بر خود گوار نماید و سخن نگفته به ایشان فرم
همت خود اختیار سازد بقول شاعری به شکلی نیست که آسان نشود مر باید
که هر آسان نشود و بر ظاهر که سرانجام وقوع این امر بوجه حسن طرف ثانی گاهی
بساحت غیب و خبر دار نخواهد شد بشرطیکه مرد سلیقه شعار باشد فصل اول از

باب چهارم از مقاله سوم در طریق مجامعت مستحکم بر طریق طریقی
اول بعضی مجربون بر آنند که وجود رطوبت فرج زن بغیر لذت ممکن نمیشد
بشرطیکه مجرب به مرض باعتبار الحوق این مرض نباشد و بعضی بر خلافش با ثبات
قول اول نجوی پرداخته اند که تا که زن لذت خواه و سراس خواه در گفتار و
شهوت انگیز و غیره طوریکه مرغوب زن باشد حصول نشو و رطوبت در فرجش نمایان
نمیشد پس رطوبت موقوف بلذت زن گردد و لذت زن منحصر بر رغبت
اوست یعنی اگر زن بان مرد رغبت و مناسبت بدیده باشد و ذوق نمیباید
و تن مجامع او نپذیرد رطوبت در فرجش نمایان نمیشود و نیز در حالت عدم تنه ای
بجمل آسخت میداد قضیب کما فی ذی دخول نمیباید مرد را ذوق لذت چنانچه
باید حصول نشو و رطوبت متفر میگردد و انزال زن امریست اہم بلکه با وجود خوش
خود تا هم گاه گاه منزل میشود چه جای کوشش مرد پس اگر زن پر شهوت است
و بان مرد انس میداد یعنی از لذت در انبان مرد و رطوبت است و مرد نیز شعور دارد

جماع مساو باشد و بلکه مرد پر شهوت نسبت زن نه چنانکه وقت خوشی مشوقه دیر
 و مایل عائد نشود و نیز بسبب کثرت خواهش خود معشوقه را بسنجهای شهوت انگیز و
 ساسهای مرغوب طبع زن جانب خویش همیشه رغبت شایق خواهد داشت بخواب
 دیگر طبع او مایل نخواهد شد چه حصول لذت باعث میلان طبع مجبور و کسب
 مشتاقی هر دو میگرد و یقیناً آن هر کس که مشتاق و فاعل امور مذکوره بالا باشد
 هر که بلام او خواهد افتاد تا ندکی را می طلبد کی و جدائی فیما بین مکان پذیر نخواهد
 شد بجای و مردانگی مرد هر چه گفته اند همین است و عشق فراق همین مراد است
 الا خیال این معنی ملحوظ خاطر دارد که انزال خود بر انزال زن منحصر دارد و در نه اگر فاعل
 به بیروی طبع خویش و یا بر سنجهای دروغ و یا دیگر امور است مفعوله بی انزال است
 ثانی میشود انزالی خود اختیار خواهد کرد و ظاهر که در عرصه قلیل عبت کثرت محبت
 که آن نسبت نیست قلت نیستی سبب شهوت و کمی شهوت باعث تفرق معشوقه در میضرت
 چند می فیما بین بسر خواهد شد انجام جدائی و در است در محبت چنان خواهد کرد و در چه
 مخفی انعام مجربونی قطعات نخواهد بود که اگر زن همراه مرد منزل نشود
 آتش فتنه او نمی شنید تفرق از معاینه شکلش نیاید و مرد بعد از انزال از احاطه
 مردی خارج بوده بکاری نمی ماند خلاصه ازین فرخرفات با ثبات رسید که تا
 زن منزل نگردد سبب خفتن شودی خاطر او میگرد و مرد عاقل فاعل ای کار کو
 و سعی مالا کلام چند آنکه تواند و ممکن نه خواهد از مشتاقی و خواه تعلق و خوشا شد

بکار برده منزل سازد و فیما بین مائل مفعول کار از سودگی مرد و زن غالب باشد
 زیرا که تا مرد در بیکار بسیار و شاق نباشد هرگز درستی این امر صورت نمی‌گیرد و
 قول بعضی نواموس حکمان اینکار که از فهم و لیاقت اینجنس بی بهره اند از ازل زن
 هر روزه بل و رجاء متفق مصر اند مرد و در شناسند زیرا که اگر زن هر روزه
 منزل شود زنده نماند الا در غفقه و وسه مرتبه از مرد کامل عیار پیشه و فراج
 البته ممکن است اگر اینجنس هم سه ماه متواتر بوقوع رسد نورانیت و اشراقیت و حوصله
 و اراده و غیره زن که حیات زن مراد از آنست همه برآید و سود و اکثر اهل تجربه
 بر آنند که رحم زن مطلق بجا نیست مایل میباشد و بعضی برخلاف این حق نیست
 که رحم مقابل سوراخ فرج زن میباشد خلقتا و اگر از کثرت مجامعت فرساست
 شده بجایی مائل گردد و از اعتباری نیست لاشه باعث بار اصل
 الحلقه مرض خفیه طریقه اویش او مقابل فرج بوده باشد و همین جهت اکثر نشانهها
 جماع پس حصول ضعف و بیدارنش بجایی حمل نیمازد چرا که اگر هم مقابل
 باشد ممکن است که دخول نباشد در هم رحم صورت نگیرد و باعث ثوالد و تناسل گردد
 و گاهی از روی خلقت رسد و چنانچه مایل میباشد در خصوص از روی مرض
 خلقت مریض است نه باعتبار عارضی و جماع حین و آنکی نفس از پره نبی است
 مرد و زن بعکس اینست غلبه خود بر آن زن میباشد و اگر عکس باشد بالعکس
 و دم پد آنکه از دست شهوتناک نگردد تن جماع نمیدهد در نیوقت مجامعت آن

از خوشترین از رذیلت و راجحانی نمی خود کردن ضعیف عام نمودن پس حصول لذت
بجاوستن زن منحصر بر مساس است یکی آنکه سرستان که از این لذتی بهیمنی گویند از
دو انگشت گرفته هسته هسته مساس کند تا از زان که سنجی گراید چه که نرمی آن
بر عدم شهوت اودا است دوم آنکه لب باین زبان بکشد سوم آنکه بالا می پیکارد
ز عصبه است که از مساس آن بزودی است شهوت میشود لانه کشیر الا عصبه
خلیل اللحم اما باید که وقت مساس بقاری آن نگردد تا هر قدر که بقرار گردد
شده زود منزل میشود قبل از جماع بعوت امر کند که بول کرده و ابدست گرفته
باید زیرا که اگر ابدست رطوبات فحج که باعث رطوبت نامی و سترها است این
سبب بر لذت میباشد پاک شده ضعیف بهر ساند و نیز از کردن بول بعوت لذت
سیار بسیار و زود منزل میشود بخلاف مردان که اینهار از بول نکردن شهوت
زیاده میشود و از زیادتی شهوت انزال جلد بیکرود و چرا که از تجربه ثابت که هر قدر که شهوت
کم میشود و انزال جلد بیکرود و نیز مرد بعد سه چهار گزیری از جماع زنی از بول نمودن و اندام
خود بشوید تا تشنگ باخلل دیگر ازین پسایل عام نگردد و بزودی بعد جماع بول
کردن عیش بکمی شهوت و زودی از گشت و اگر زن بزودی بول کند سبب عدم حمل و
زودی در بگو و ضعیف است پس فاعل مفعول را لازمست که بعد سه چهار گزیری
بزان ناید و ظاهر است که مفعوله از این بدن هرستان یکدیگر و زبان بزودی خواهد
جماع میکرد و پس فاعل این فعل را لازم بلکه لازم است که قبل از جماع لحاظ این حرکت

را در عیشت به وجین جماع از خشفه ذکر رحم معشوقه را در یافته هسته هسته میباشد و در
 حرکت نشود غرض که سرالت بقدر خویش طرف ثانی بر جم میرسانیده باشد و ساس
 پیشا بگاه از المخطو شسته بهوشیاری شود واری بکار برده منزل کنانده و اگر درینجا
 بهوشیاری خبر واری بکار نخواهد بود از یافتن رحم و ساس پیشا بگاه هم ممکن نیست
 که منزل نشود اگر البتة از لذت بتیاب نمیتوان کرد و مرد نادان چون عورت را از
 فوط لذت رطوبت آید میدانند که از نزال کنانیدم محض غلط فهمی است زیرا که عورت
 بکمال محبت از مرد بهوشیاری منزل میشود و یافتن رحم هم کار هر کس نیست مرد بهوشیاری را
 درک میشود چرا که وضع طبیعی آن مجاذی فرج است غایت آنکه فوق تخت نائل
 خواهد بود و اکثر اوقات بسبب این سباب جانب چپ باقیه میشود و گاهی جانب راست
 پس هر یک سلیقه دریافت آن شسته باشد باید که اول مجاذی فرج جوید و اگر در اینجا
 نیاید به جانب چپ فریت نماید یا بنظر که در وقت حرکت جسم خود را جانب راست عورت
 کرده حرکت کند درین حالت راس در جانب چپ عورت میگردد و اگر اینجا نیاید به جانب
 راست در یاد غرض که باین ترتیب که جسم ممکن میباشد و اگر اول از انگشت معاینه
 کرده در یاد حاجت باین تکلفات هم نیگردد الا تا که زن هم را نگرود و این حرکت
 راضی نمیشود و گاهی بسبب قصرالت یافتن رحم ممکن میباشد برانی آن نیز شیر او نیز شسته
 خواهند حاصل کلام آنکه با وجود یافتن رحم و دیگر مراتب کوره بالا بالافض اگر مردی
 عورت نباشد بهیچ وجه مردان را از او ممکن نیست پس هر طریقی که ممکن باشد دلخواهی دلجویی

و دل داری او بکار برده دل او بدست گیر یا باعث لذت و عشرت گرد و بس است
 که در چنین حالت بیتیابی خود گوید که بگذره باشم مرد برگشته او غلطی یافته
 از حرکت میماند زن منزل نمیشود چه اگر چون انزال او نزدیک میشود میگویی که باش
 الوقت لازم که برگشته او عمل نکرده در کار خود همیشه مصروف بانزال عورت
 باشد طریق سوم چون مرد بخوابد که عورت نزدیک می کند اول سرالت را آهسته آهسته
 بر اندام نهانی عورت بگرداند تا خوب شود کامل شود و عورت بقرار گیرد و بعد سرالت را
 یکدو انگشت درون کرده آهسته آهسته درآورد بر آرد تا که زیاده بقرار گردد و بعد آن
 تمام آلت را دخول کرده مشغول بچرکت شو تا که زیاده برقرار نشود طهری یا لیکن
 مرد را لازم است که در میان شرت دم بالا نزود و میگرفته و آهسته میگرفته باشد
 تا که زود منزل نشود این عمل هم نصف اندری بحریست چون بدانند که بوقوع
 حرکت دیگر انزال خواهد شد از حرکت باز مانده و چهار بار دم نزورند بالا کشند و از
 عورت جدا شده اندام خود را از رومال پاک کنند و لب پایین زبان بکشد و سر پشمال
 را بالاد و بعد آن دخول کرده و حرکت شو چون بدانند که باز وقت انزال نزدیک
 رسید همانوقت از عورت جدا شده رومال گرفته دم بالا نزور کنند و در ماییدن
 برستان بکشد لب بان خود را مشغول سازد تا که خیال انزال از دل برود و
 لذت عورت برقرار اند همین قسم هر قدر که بخوابد باری میتوان شد و مجامعت بظواهر
 کمال رغبت کند لیکن باطن خیال بجای می بردارد و چشم خود را خست نماید یعنی

دست و پا و غیره تمام بدن را ملایم دارد تا که جلد آنرا نل نشود و اگر چه طریقه آن با
اصل عیش بخند وجه پوشیده اند در همه تکلف و در تکلف آسودگی و لذت کجا پس
آسودگی مروج جهانست بهتر است و طریقه او اینست که زن بر بستر نرم بخوابد و
هر دو پایی خود در پیچوله ران مرد ببرد و مرد بر پانزدهم بجماع مشغول شود و بعضی
اصل تجربه بر آنند که مرد بر بستر نرم دراز بخشد زن بالای مرد آمده بجماع مشغول
شود و درین عهدگی خیانت بیان کرده که اکثر اختیار جماع بدست عورت میماند
یعنی هر قدر که میخواهد الت بخود میکشید و حرکت خاطر خواه دل خود می کند
این ترکیب بغیر زن مشاق و پر شهوت کما یثبغی بوقوع نمیرسد و یونانیان
این طریقه را میوه دانسته اند و میگویند که در این صورت رطوبتی که از رحم آن جاری
میشود در سوراخ بول مرد رفته نقص گرفته باعث مرض سوزاک و غیره می گردد
طریق چهارم روزیکه اراده جماع باشد باید که غذا کم خورد بجماع مشغول شده
حرکت دخول را از یک یا صد شمار کند پس بماند تا منی بجای خود قرار یابد و مرد
آسوده گردد و باز شمار نماید و باز بماند چنانسان تا که زن قریب انزال رسد چون
به بیند که منزل میشود خود هم با اتفاق انزال کند الا بر گفته کا و به او که اکثر زنان
مرد را قریب میدهند عمل نکنند چون فاضل شود فی الحال شیرینی بخورد تا از غرض
و ضعف انزال باز ماند و بروی بر جماع قادر گردد و باز جماع کند و در اول
گرفته بی انزال علیحد گردد و این مرتبه هرگز منزل نشود باز بخواب رود و فیجانب هر دو

جماع هرگز ختم را بخوابش نماند که مطلق اساک است تا ده روز یا چندی است باید
در باب اساک عجایب است و قتی که عادت خواهد شد تا دو و سه هفته روز منزل
نخواهد شد اگر چه زن انزال کنانیدن خواهد فایده حکما اینست مقرر کرده اند که بوقت
جماع دخول و خروج را تا وقت انزال بشمارد روز دیگر بقدر نصفی دخول و خروج
نموده بی انزال برخیزد و روز سوم یک نوبت از شمار نصفی زیاده نموده بی انزال
برخیزد و همچنین یک یک نوبت زیاده میکرده باشد و چهل روز کامل بشود متقا
چهارم بدان آگاه باش که اکثر حقوق ضعف باه این زمان بخوبی بوده که این
کثرت جماعت خلاف مقتضای مزاجی خویش و عدم خیال منہیات او امر
ایکارستی در براه روید و با وجود وجود دستی باهی عیش ضرورت و
وقتی و بغیر خواهش همی استمالش ضروری میباشد از جهت تکلف سایر وسایل
قدت فعل جماعتی تصوریده کار و ابوده عادی بشود چون بوجه قلیل
بسیار ثبیت طبیعت و امر عادی بودنش از نیم حاجت براری میگرد
باختیار دیگر امور سجایای چند روزه دیگر و فعیه دستی میجوید انجام کار سبب
تراید ضعف اما فانا علی مخصوص ببارجهر طبیعت بواسطه تکلف مسائل و غیره
امور است بغیر خواهش شدت قوای شهوانی طبیعی با انگیری هوین تصدیق فعل آنکه
مصرع مرد چون بر نشود حزن جوان میگرد و عظمی جمیع خواهش نفسی طبیعی
که معینه براه اند کرده از کار و بار جماعت بالکل باز میماند تا چار بجوای می

مقوی باه متوجه شده رجوع بطبیعیان زمان مینماید و ایشان نیز محققین
واقعی حدوث ضعف باهی سبب عدم علیت با بیاعت عدم قدرت بر تدبیر
که سبب نقص بر واقفیت این فن است احتمال نسخ کثیره خوب و زشت که
هر یک از این سببهای خاص خصوصیت میداد و متوجه میشوند فی الحقیقت اگر چه نسخه
محبوب میباشد الا بغیر مناسبت محلی تسکین بخش دل رنجور میکرد و از نجات فن
طب بر موقوف است نسخه مقوی باه بدنام گردید ورنه از فضل خدا بر کیم کار ساز
فن طب تدبیر اینچنین امور بل مجاورت تقدیر ازلی از جمیع امور است
بدنی و نفسی و طبعی عاری نیست از انجا است که بدستی تقدیر ازلی تدبیر
صائب امراضیکه دفعیه آن ممکن الوقوع نمیشد چنان نقص شده اند
که اثری از آنها یافته نشد الاموت و زیت بقضه قدرت خالق قدر است
کسی را جای تم زدن نیست اما از انجا که اکثر وقوع ضعف باه این بر کثرت مجامعت
قوار یافته لهذا تدبیر معالجه اش بر دو باب و سباب باقی ضعف باهی که طبیعی
شایقین شروحات تجربی متوجه شده اند ترک کرد که تحمل بر تطویل الاطایل است
باب اول از مقاله چهارم پس بدانند که سباب ضعف باه در صورت
کثرت استعمالش یا قلت در روح واقع شود یا در دم یا در ریح اما قلت روح بسبب
اختلاف اماکن سه قسم منقسم میباشد یا قلت در روح قلبی و یا در دماغی
و یا در طبعی ضعف این هر سه روح بغیر ضعف نفس این اعضا که محل مولا و است

هرگز ممکن الوقوع نمیشد اما قلت دوم اکثر از سردی نرمی غیره سبب باقی افتد بلکه
 بوقوع میرسد اما قلت سیم اکثر از حرارت بلکه طبعی می باید و قلت روم نفس قضیه
 نیز از انعدام رطوبت فصله انوضع ظاهر میگردد اما ضعف معده یا کرده یا نشانه
 در باطل او عینه منی یا سست است عضاب نفس قضیه که باعث ضعف باه گردد یا بر
 دفعه اش نسخ مقویه هر یک این اعضا بخیر تحریر می آید وقت ضرورت تنویر شوند
 پوشیده از باب تجربه نمیشد که کسانی که از کثرت مجامعت که طریقه اهل این است
 ضعف باه عاید نمایند علاجش بخراک از جماع باز ماندن بازمانیکه قوی پس می
 بسبب سستی است اعاده بقوت اصلی خود نمایند و علامت این امر شدن
 شدت شهوت بفعول جماع است نه بیاعت موجودگی جماع و تحیل و غیره و استعمال
 اغذیه لطیفه مقویه یا اغذیه دواییه مقویه زیرا که اغذیه را نسبت ادویه و غیره
 باه تاثیر عظیم است **تولیده المنی من البداهه ان المنی ماده**
الباه و در صورت عدم باز آمدن از جماع بیچاکت بیرو و معالجه سودمند
 حالتش نیکو و اگر چندمی ابتداء از معاجین اطلیه و غیره حاجت براری
 شدن ممکن الا انجام بسبب قوی ضعف و قوت سبب قابل استفاده اغذیه
 و ادویه و غیره **نیمانه فصل اول از باب اول از مصلک چهارم**
الاعلامات ضعف و قلت روح قلبی سرعت انفعال علی الخصوص خیال جماع
و قلت لذت بطلقت جماع و عدم قدرت بفعول جماع غیر مغویه و مانوسه

الابدقت بل اکثر فاد شدن منقبض اندن خاطر از روی پرتیانی و لحوق
تخفایت وقت شدت حرارت و عائد شدن جن جن کثرت برودت و مترو
شدن خاطر با دنی ترود و ضعف حرکات بدنی و غم قلبیه انفعال از ادنی سلب
شغل و خوف بالا بخوف غنه و افراط فح از سباب سیره مفرح و عدم قدرت
بر جرات امور متعلقه قلبیه تغییر کلگون بصفت بغير خفیفه مثل غضب
الاضعف که از شدت حرارت دانگیر گردد بدیرش بقویات بارده طیبیه قلبیه
خمیره و وارید و خمیره صندل و مفرح بارود و دار المسکاب و دوشیم ریا حین بارده
ماند خن و غیره و بواسطه طیبیه مفرح صندل و مانند آن و عطر کپوره خن و گل و موتیا
و از این دوام تجدی باغذیه بارده خرقه و غیره بغیر لجم و شرب اشربه
بارده بسکنه مفرح شربت سبب کوزل و عرق کپوره و قیام با آن بارده
و دعت و سکون که از شمس در آن نباشد و قرب میاه جاریه و ترک حرکت قوی
علی الخصوص شربس جار و گل نیلوفر اگر چه شتا و اکلا مقوی قلب جاست الا
اه واره داده اند و سبب نیز شتا و اکلا مقوی قلب است و شربت کپوره و عرق
آن با وجودیکه میلان جانب حرارت مبدارند الا از بس مفرح اند و باعث
ملت حرارت و تفریح مفرط قطع المفرح حتی که قلب جار را و مار الخیار و مار النحل
برهنه حالتش میکرد و داشتن بارچه که از صندل سفید و آب یا کلاب سائیده
کرده بجای قلب خوب کثرت خمیره و وارید و بارید و با سفته کپوره شرب سفید سوده

سید احمد علی خان

که با شمع صندل سفید سوده طبخ شیر سفید از هر واحد ششماشته نبات سفید با و انار
 عسل کشمیری مصفی نیمه در کلاب و بید مشک هر یک با و انار قوام نموده بشیر
 شربت یکدم تا بکنقال خمیر صندل برده صندل سفید بتثقال و نیم انار
 کلاب تر نموده یک شبانه روز نگاه دارد بعد از آن بجوشانند و شیر آن بگیرند و با یک
 صندل سفید که با عرق کیورده بید مشک هر یک با و انار داخل کرده قوام
 خمیر نموده ورق نقره ششماشته اضافه کرده تیار سازند و بقدر یک توله سیل
 کرده بپزند مفرح یار و مرور بدنا سفته که با شمع هر یک بکنقال گل کافور با
 طبخ شیر سفید گلخ صندل سفید نمو تخم که و شیرین تخم خرده مقشر هر یک
 دو مثقال غبر اشهب خوشبو ورق طلا محلول و ورق نقره محلول از هر یک
 دو دانگ رب سیب شیرین با شیرین از هر یک بتثقال نبات سفید یکصد و پست
 مثقال کلاب یزدی عرق بید مشک کشمیری هر یک بت و نیم مثقال لطیف
 معجون تیار سازند و خوراک یکدم تا بکنقال و و المسک یار و مرور بدنا سفته
 که با شمع از هر یک بکنقال ابرشیم خام مقرض طبخ شیر سفید صندل سفید غنچه
 گلخ منروع الافح کشنیز خشک مقشر تخم که شیرین گل کافور با و انار
 غبر اشهب از هر یک بتثقال رب سیب شیرین بت و نیم مثقال قه سفید پنجاه مثقال
 بدستور معمول معجون سازند شیرینی بکنقال اما بداند که در صورت وقوع ضعف
 از برودت و فیهش از و المسک صحرای و مفرح حار و شیرین را حین جاز کل سیو

که تشویش افعال مانعی گواه است از خمیر کاو زبان خمیر ابریشم که میلان جانب برود و
 دفع بند و دفع بار که نسخه آن بخت قلب ضبط یافته و تسبیط بادبان بارده رو
 که دو و غیره ششم برواح طیب بارده چهار پنج و غیره که بخت قلب تحریک است
 کند چه اکثر ادویه قلبیه و مانعیه خصوصاً باعتبار ششم شکر النفع اند که تفریح
 باعث تقویت دیگری میگردد لهذا دیگر تدابیر که قبل جاب از اخذیه و شهریه و غیره
 مفید میگردد پرداخته متوجه شوند و از سبب حارت داخلی و خارجی سررا محفوظ دارند
 خمیر کاو زبان کاو دودانگ شک نیم درم زعفران یک درم گلاب یک درم صندل
 سنبل طیب سه هر یک سه مثقال باد بخوبی بچفتال گل کاو زبان سه مثقال
 کاو زبان گیلانی بست مثقال سواری سه جز اول همه را در دو رطل آب گلاب
 بخسانند و جوش دهند و صاف نموده با یک رطل قند قوام نمایند و سه جز اول خلک
 بکار برند شربت دوم و درم ماسه دوم با عرق بید مشک و کلاب خمیر ابریشم طبیب سفید
 بهین کشنیر خشک پوست پیرون بسته لولور با سفته که با شیمی کل نلیو کل کاو زبان
 ابریشم قرض از هر یک دو درم با قوت ربانی چهار دانگ برگ کاو زبان گیلانی و
 درم کاو قوی صومی دودانگ عصاره زرشک نیم درم صندل سفید سه شبر المله یا زده درم
 زرشک حلل و دو دانگ ورق نفوسه دانگ شک تنی نیم دانگ غیره شربت دودانگ
 سیب پیرین آلب شیرین از هر یک تنی مثقال کلاب بید مشک عرق کاو زبان هر یک
 پنجاه درم قند سفید و درم سیب و قند و عصاره سیب از شربت از یک درم تا دو درم پس بداند

که اگر برودت مضبوط قوای دماغی بوده باشد تدبیر حار لازم داند اعنی خمیره جات
و مفرحات و دواء المسک حاک که در بحث سور مزاج بار و قلب گشت هر چه برین سبب
وقت باشد متوجه شود و تسعیط بادمان حاره یا سمنین غیره و شمیم روایح حار و شکوفه
نارنج و مانند آن و قندی بلجوم و شبنمات و بخورات مقویه دماغ در حار به بار و در
بار و بخار سیرع التاثير است و بسا است که چين برودت دماغی و حرارت دیگر
عضا مثل معده و جگر و غیره باعث عدم استعمال تدبیر حار باشد و در صورت
دفعیه اش از تشیم و تسعیط سازد و در صورت خرابی معده فتوری در افعال
دماغی می افتد بل اکثر امراض دماغی از غیر افعال معده عائد میشود للمخات و
ولمستار کتب بالعصب لهذا در امراض دماغی اصلاح معده نیز در انگیز
میباشد از اکل و شرب علی الخصوص منجر تشیم کلاب پس محرک نیز میباشد صاحبان
ضعف دماغ را علی الخصوص که از سردی یا خمیر کا و زبان عنبری گازی یا
گیلانی سه درم کل گازی یا کشنیز خشک ابریشم مقرض بهن سفید تخم بالنکوصند
سفید تخم و نجشک هر یک یکتوله غبر اشهب نیم درم سوار عنبر در دو انار آب تر
نمایند صبح بخوشانند هر گاه سه يوم حصه بماند صاف نموده با یک انار شکر سفید
و عسل یا دانه لقوام آرند و در آخر قوام عنبر داخل نمایند ورق نقره و طلا شش
اضافه کنند هر چه که حل خواهند کرد خوب خواهند شد و گاه دین ترکیب بنا بر تقویت
و تفریح موارید با قوت زهر مبره هر یک یکتقال اضافه کرده میشود حکم بریاق

پدید می آید و نیز گاه برای جذب رطوبات دماغی بهین سرخ شود بی سرخ سفید باد بخوبی
 اسطوخودوس عود صلیب و از نفسش هر یک یکتوله داخل میکنند اقوی در افعال
 میشود و حرارت از پدید آید حمیرا بر شیم که با شیمی شیب صندل سفید عود غیر مصطکی از
 هر یک نیم مثقال و پنج ششک بر شیم مقروض مرورید یا سفته هر یک یک مثقال گل گاوزبان
 دو مثقال انبه که بکوبند و بنیزند و بر شیم خام ده توله غسل شقیان نبات سفید هفتا مثقال
 کلاب و انار بر شیم راور کلاب یک شعله روزی تر کرده بخوشانند هر گاه نصف کلاب
 باقیمانده صاف نموده یک مثقال گاوزبان یک مثقال باد بخوبی علیحد در قدری آب جوشانده
 صاف کرده با آن ضم نمایند و غسل نبات و خشک کرده بقوام آرند اول غبر و خشک کرده
 خولیت کنند که سفید شود بعد از آن دوا ایسکه کوفه و شسته شده بمانیزند و بکار برند و از
 گندم تا یک تخم شمشیری غبر اشک بر شیم عود دهند می و دو درم صندل سه درم غبر را بکلاب
 بگذارند و عود و صندل با یک سایند در آن آمیزند و بویید بخور قوی می و دفع است
 و دیگر نافع دارد و صندل می قط شیر چند سفید هر یک خردی ششک کافور هر یک
 نیم خرد کوفه بخته بکلا شسته چها سازند و بخیر کنند فصل سوم از باب اول از
 مقاله چهارم و اما از اقلت روح طبعی نبودن تقاضا طبعی فعل جماع الامعاء
 سبب آن بر قلب افعال استهم الطبیعة بقول المني بل تجذب جمیع البدن
 و عائد بودن این فاعل جمیع استهم الطبیعة بقول المني بل تجذب جمیع البدن
 بل و نفی شبر لیس هم احمرار الجبل و نورانیته و شرافه لعله تولید الم و ظهور

تنفس با دنی حرکت بر غلبه رطوبات الفضلیه و لحوق اضعف
 بوسطه عدم سجاله التدریج المقتدی و نیز غلظت ضعفش بک
 اظهار ایل سفیدی نبوده و نیز بار کشته لایم اعتداله و لجم الانا حسید
 یقینان رطوبات الاصلیه المستقره فی جواهر و سبک از کبریت بزرگ
 لعله تولید الدم فی یدبعوه و یا بخضرت شدن الاستیلاء البرحین قلته
 الدم بدیر و فیه اشرف حالات استیلاء حرارت که از شدت عطش و تدخین غذیه لطیفه
 و غیره پوشیده نیست از زمان حلول کاسنی مقطر و دیگر تدابیر تقویه بجز لحوط خاطر و شستن
 و اغذیه اطلیه و ضماوت سکنه مقویه مستعمل شدن و شستن با ریح صندل بکباب بر
 جایگاه بجز نیز سکن حرارت بکرات و بداند که امراض بجز عسر البرصت علی الخصوص
 حرارت بجز و ردت بجز که از قلت عطش و تضرا غذیه رطبه امثال اینها ظاهر میگردد
 انجام ضعف بجز عاید کرده سور القنیه بل استقاعا بدینکه بنا بر دفعیه اش بین
 حاو اختیار کنند مثل بید الورود و کلکالنج و دیگر معاجین مقویه بجز که منفع معاون
 بر براه باشد اعنی با وجود دفع برودت بر تقویت روح طبعی معاون شده تصور کنند
 و در اغذیه و ضماوات و اطلیه نیز همین مراعات لحوط خاطر دارد و بداند که در اطلیه و
 ضماوات ادویه عطریه یا باشد یا باعث تحلیل ارواح نشوند و کاسنی مقطر در هر دو قسم
 سوزاج بجز میگرد و همچنین آب کاسنی بنزروق آب غلب الثعلب بنزروق آب انار سفید
 اکثر امراض بجز حاوادی باشد زیرا که دفع حرارت و برودت بجز از خواص محصه کاسنی

مقرر کرده اند و بحث الحديد برين بر اين ضعف جگر مخصوص است و صاحبان ضعف
 جگر اکثر خلل بوسيره و انگير مي باشد و دويه مقويه جگر و افع آن ميشود و ديگر تدابير خاص
 بدفعيه بوسيره از مطالعه طولات جويد و گاه از قطع بوسيره ضعف باه غايد ميگردد و سابق
 اين عمل از الحظ خاطر دارد و نيز عند ضعف جگر ضعف نبر و انگير ميگردد و بالعكس
 لان الكبد عند ضعفه لا يجذب الكيموس ^{على} استقصايه فيبقى في المعده و
 يحدث الضعف و دفعيه ضعفش حسب تحرير طولات مبرهن گردد بدانكه معده ^{عضو}
 شريف است لهذا اكثر خلل اين خلل در باه ميرساند لان المعده عند ضعفه لا
 يهضم الغذاء و بل لا يطلب الضعفه و لعدم قدرته على النهضات يمرض
 اصلاح معده است بقواتش مع رعایت معاونت باه و نيز دفعيه بسبب موجب
 مراعات حرارت و برودت طوط خاطر باشد و ظاهر كه كثر رباح معدي عايش
 كثر باه عيب باشد چنانچه قول بعضي ال برين است چه رباح معدي بسبب ايلام
 معده ميشوند بر آسودي طبع كه سبب قوت باه ميتوان گفت و كه الحال في
 رباح الامعاء بخلاف رباح العروق فانه يهيج الباه كما قال الشيخ
 في القانون ترياق الكبد جميع امراض حار و بارده مفيد است و شك
 فضل فكر ياني سنبلي لطيب بنج سون ايمانكون هر يك بكم تخم خنظل تخم فنجكشت بنج
 لسان الحمل و تخم آن تخم بلبلون و بنج آن پود بنج غار و بنج عافت بلوام شيرين
 باوام تلخ بنج نو حبه غار يقون با بونه حب البان عفران هر يك كدر م و نيم

پوست شیرین خشک کرده نارودین فومو هر يك يكدرم و دو ثلث يكدرم پوره ادرنی
 ملح اندزانی و فوفای خشک فودنج حبلی سانج هندی مصطکی تخم حلبه تخم مروب
 السون هر يك درم سرخس قی ثبت هر يك درم و نیم کرفس انیسون ششین رو
 ورق حی العالم قطودون باریک مرصاف کهر باربعه یا سه سیاه یک هر يك
 درم اساو فطر اسالیون فقلح اذخر تخم انجبه ازخلف کرم اقیون هر يك شدم
 کبذیب خشک کرده حب الاس بریطانی ورق طرخشون حب کالنج هر يك
 درم عبدان الملک بونذینی تخم خیار تخم باورنگ تخم خربزه هر يك پانزده درم
 عصا و انبر باریس بلبله زرد هر يك درم همه اسوانی بب ورق طرخشون و با
 کالنج کوفته چینه یا سه جز یا نیزند و ترکیب هند اما باوصف این انا خوب استراخ نمند
 یافت پس سهل سرشتن مناسب نماید در امراض بارده رطبه جگر با دار الاصول سکندری
 برورمی در امراض حار یا سه یا پنج با و اب طرخشون و آغشب الشارب و در سده جگر با
 سکندری برورمی بعضی گفته اند که جهت حرارت جگر با با شیر و ضاوش جهت اولم
 بارده صلبه جگر نیز مفید می باشد و بید الو در سنبل الطیب حکلی زعفران طباشیر و اجنبی
 اذخر اساو قیط شیرین غایت تخم کثوث فوه لک منقی تخم کاسی تخم کرفس زرد و زرد
 طویل حب بلسان عجم قرفل سیل از هر يك یکدرم و ورق گل سرخ منروح الاقناع برابر همه
 اودو عسل سه وزان و به بشند شربت از یکدرم با و درم شربت زرد خشک
 زرد خشک منقی است و پنج مثقال شربت آبله صد مثقال نجسیانده صلیح بخوشا نند

تا نصف آید پس بگیرند آب شیش برین آب بنشین آب بنشین آب بنشین آب
 ترش آب لیمو که انگوری از هر یک پنجاه مثقال همه را در هم کرده چند جوش دهند و
 کف بر دارند پس فرو آورده بگذارند که دروان نشین شود آب صافی را بگیرند چنانکه در
 داخل شود با یکرطل قند سفید بگویم آرد پس فرو آورده سرد کرده بگذارند شربتی بگویم
 صفا و جهت حرارت جگر صنف زعفران صنف صطکی فستقین هر یک یک نخ و عود سکنج
 هر یک یک نخ و عود سکنج با فو و قدر حبت بیانیزند و صفا و عود سکنج با فو و قدر حبت
 مدبر غاریون پوست بلیله و از هر یک یک نخ و عود سکنج سه درم پنج سوسن گلشن
 تخم کاسنی تخم خربزه رب السوسن از هر یک دو درم پنج سوسن گلشن تخم کاسنی تخم خربزه
 هر یک یک نخ و عود سکنج با فو و قدر حبت بیانیزند و صفا و عود سکنج با فو و قدر حبت
 دو درم تا چهار درم کلک کلک حار با فو و قدر حبت بیانیزند و صفا و عود سکنج با فو و قدر حبت
 از هر یک یک نخ و عود سکنج با فو و قدر حبت بیانیزند و صفا و عود سکنج با فو و قدر حبت
 دو درم کوفته پنجه معجون سازند حاصل سه چند شربتی سه درم تا چهار درم مفرح جهت
 صنف جگر و معده و ضیق نفس زعفران و و مثقال مر و اید یا قوت لعل بد
 که با بر حبان ابرشیم مقوض در شک بیدانه امار و انه بریان کرده زو قافی هر یک
 یک مثقال کا و زبان نعناع خشک با و پنجویه رب السوسن نارمشک پوست بیریون
 پسته پوست ترنج سافج بند می عود خام فلنج خشک طبعان تخم کاشم سعد و بلدان
 مصطک صندلین طباشیر گل تخم امه رب و پنجویه و اید چینی انیسون لک شمع فستقین و

بطوخ و دوس تخم کرفس و روق کلسنج زر بناد تخم کثوث درونج عقربی هندیج خصیة
 آشفه سنبل الطیب قصب الک یکما فیطوس قسط تلح عصا و غاف قحاح او خرا درین
 اقلیمون نجوش حاشا مشک طریع و روق طلا و روق نقره خمر اشک نجوا لیس هر یک
 نیم مثقال سه خندان قند سفید بسترند شربتی یک مثقال و غده انخود آب فصل چهارم
 از باب اول از مثقاله چهارم اما قلت دم که باعث ضعف باه کرد و از جمله
 لوازمات ضعف جگر است جن تقویت جگر تولید دم صالح رافع تقیل دم میکرد
 و اغذیه صالح لطیفه نیز تولید دم صالح مینماید و اما قلت ریح که ضعف باه می
 تدبیرش با دویه و اغذیه نافحه معالج باید شد مثل نخود سبز و دال ماش و غیره و نیز در
 صوت اندام ریح نفس فضیله چنین تدبیر معده تطبیق نفس این عضو از اطلیه و
 تدبیر با دهن مفید حالش میگردد و فایده بداند که لحوه ضعف باه مشارکت
 عضوی که باشد اول بمعالجه عضو اصل باید پرداخت و بعدش ضعف باه که
 عارضیت تدبیرش متوجه باید شد چنانچه ضعف معده و جگر و گوده و مثانه
 که عبت بر کسی باه شود اول تقویت اینها باید پرداخت طوری که در سحیت اینها به
 مطولات ترقیم است و خلل او عیبه منی اعنی ضعفش که ضعف باه عائد نماید تقویت
 آن پرواز و اکثر تقویات باه مقوی او عیبه منی اند خصوصاً اکلا حار را بیاورد و با
 راجع معالج باید شد و خلل منی تعفن ترقیق و طهورش جن خروجنش باید بل اکثر
 تعفن بول حین علم مجامعت بزبان کثیر لا حقال الحارة و تاثیر فی البول

عند شدته و یقل بذه التعرق عند استعمال الحجام خروج للمنی مع الحامیة
 نسخ که درین باب درج گردید توجه باید شد و دفعیه ضعف باه که از سستی اعصاب نفس
 قضیه عارض میگردد و باطلیه ضمه و کمادات و غیره مقویه اعصاب مع استعمال
 معاجین غیر مقویه باهمیه توجه شود و قصرالت که مسبب عدم وصول نفیم رحم میگردد
 با دویه های محطش حشاش باید پرداخت و بدانند که تعظیم فکر نازمانیکه بدن در
 نشو و است اعنی سی نهایت سی و پنج سال البتة تعظیم امکان پذیر است بعد
 بمنزله لا علاج تصویریده اند الا فریبی اش ممکن الوقوع است ابتداء مخفیست
 که چون دوایکه اساک شدت می آرد خالی از سرکندیشا شود و هر کسی را که عادت
 سکون خواهد بود وقت استعمالش نقصان در باه و تحیر طبع البتة می آرد لعدم
 عادة المستفزه فی حد ذاته و آنکه زبان زد علوم الناس است که استعمال مساک
 قاطع باه است شاید که اینجهت بوده باشد که چون اکثر دویه اساک غیر افزون نیست
 و اساک این برابر بود و پوست و تخدیر بوده ازین عبت انجام نقصان باه می آرد و بلکه
 می نماید که جمع ادویه همسکه که اساکش ازید از معاد طبعی بود موضع باشد زیرا که
 اساک جس نمی است برمانه کثیر نسبت عادت طبعی بسبب تحیر طبع و ضحلال هوا
 ضعیف باه میگردد و بر ظاهر که از عادت طبعی هر قدر که جبر بر طبیعت خواهد شد همانقدر بر
 ضعف باه خواهد گردید مثلاً شخصی را امر عادی بر طاقت یک گهری اساک
 بفعل طبعی است و پس ایله اساک که جبر بر طبیعت میتوان گفت ماد و گهری معیت

گود و ریش و دو بار جماع را عادی است پس از یک جماع ساسکی طاقت جماع
 دیگر نخواهد داشت پس اعلیٰ نسبت ممکنات از روی تجربه و قیاس بدیهیست نه فاک
 واد وسط درجه است که بدواً غیر ماکول بود و ادا آن که بدواً ماکول شده بود
 تخیر و جفاف منی اما ممسکاتی که تدریجاً اتفاق جماعت است در عدم سیری
 از غذا و بعد خواب وقت انشراح خاطر که تردد و حقیقت و خوف و غیر امور است
 منجمه طبیعت و انگیز باشد و در جماع مشغول لذت نشدن خیال جس منی انگیز
 و شتن بطوریکه در طریق جماعت بخوبی مشغول و مانع تحریر آمده و احترام به استعمال
 شدید و رطب مفرق و نیز شبیه آنکه از خارج به استعمال بوده بحکم غیر ماکول اند از قبیل ضمه
 و اطلیه غیره و بداند که اضمه و اطلیه که بنیر اش تریب داده باشند بهتر است
 از آنکه از اش کشید نمایند چه که کشیدن روغنها با اعتبار کمی و افزونی اش کما ینبغی
 اشکال دارد و چنانچه بار اتفاق کشید گردید اکثر خرابی است که دیدند و سبب
 تحریر آن این میشود که اگر عمل اش زیاد میشود جوهر لطیف ادویه که باعث برانگیختن
 میشود و اگر کم کرد و بسبب حاجت و عدم اخراج جوهر لطیفش که معاون بر عمل میباشد
 بطلان عمل میگردد و در صورتی که اتفاقاً بوجود می آید البته مفید در درمید
 میباشد از جهت دشواری کشید میگردد و اطلیه اضمه و غیره الوقت بکار می
 که ضعف اعصاب نفس قضیبی سبب ضعف باه گردد و ادویه ملذذ و الوقت بکار باید
 بست که بسبب قصرالت و بعد خرم رحم که تضام هر دو امکان پذیر نیست باشد حاجت

که در کمال و در کمال
 باز شد و در کمال
 ضعف باه از
 نسبت و طبع
 و در جماعت
 نفس قضیبی
 جهت طبع
 از جهت طبع
 اکثر استعمال
 و اطلیه و طبع
 و در جماعت
 و اطلیه و طبع
 استعمال نمودن
 مفید می افتد
 سبب که در کمال

برار میگردد و چنانچه لذت رحم باعث میلان طبعی خویش نباشد بیهی که حسین
 من خشفه ممکن شد میل بر برین نماید و در نصیوت انضمام هر دو با حسن و جو بطه می آید
 و او ویه ملذذده هر چه که سائیده شود موجب زو و اثر میگردد و او ویه نیز له النساء ملذذ
 اند و چون انزال غایت حصول لذت است لهذا او ویه ملذذده قویه منفری شد و احتیاج
 این ویه نیز له و قویه میگرداند و لطفی لایزال بایم مودی سریع الانزال افتد و باید وضعیف
 القوت بازن پرفت و صحبت شود و ضعیف خلقی خود با قوت زن مقابله می نماید و
 و بهین جهت وواء اسماک محتاج فرمایشند و وواء اسماک هر چه جریش خواهد بود با
 ویه تاثر خواهد کرد و بخلاف بار یکبار که سبب سرعت تاثر و قیام نهانه قلیل میگردد و
 او ویه مضیق قبل حین است و مکانی خلقی و یا لحو و عاضه طوبت فرج بعدش از بلغمیت فرج و یا
 از سبابه بیکر که دامنگیری کند و یا ساید و اکثر او ویه مضیق منشف اند و او ویه مضیق قبل
 باید که با یک بند بشرطیکه بروی تاثر آن در کار بود و اگر در منظور شد جریش باید
 بقدر اثر ال واد فی مدت طویله جوارش آله و الله و قوت و به و اشتها او و حرارت
 که در استکین و در و لقا قوی گرداند شیر و آله منقی و دوازده مثقال طباشیر سفید صندل سفید سما
 منقی از رشک منقی گل سرخ باور بخوبیه پوست بیرون تپه از هر یک مثقال کشمش خشک منقش منقش منقش
 از هر یک و مثقال مروارید ماسفته چهار دانگ عنبر اشهب و درق طلا و درق نقره از هر یک
 و انکبات سفید آب شیرین هر یک و وزن این ویه پستور مرتب از نذر و از نفع باشد نهایت
 یکتو که استحصال سازد لبوبه منقوی با و دل و مانع است و مداومت کنندگان و قبل از جماع

و بعد از آن این کهنه از عرق النساء و قشر نعسان منی و امراض عصبی خاص مشک و
 و نیم دایچینی و نعل سبیل طبیب باون بسا کبا سجد قرفه دار فلفل جو جوز بوا از مشک
 عنبر شنب عنبران هر یک یک مثقال زنجبیل بودیدان قسط شیرین مغرب الزم و پنج
 حبلسان حبلسان فلفل سفید مغریم خریره مغریم خیار مغریم که دو تخم یا تخم شبنم تخم کوبیده
 یعنی رطبه ششخاش سفید خشکانه دو تخم تره تیرک تخم شبت تخم کندا تخم بلون خشک
 مدلی هر یک دو درم شقال خونجان خصیه الثعلب همین تودیرین لسان العصار سقنقره
 هر یک سه درم با جیل حب الحضر انغرا باوم مغریسته مغرخلخوره مغریبه دانه کنی مقشر هر یک
 هشت درم چهل سبزه شیرینی از دو مثقال تا شقال لبوب با و پنج حار و فوق
 مغر باوم شیرین مقشر تخم ششخاش سفید از هر یک شش درم مغر تخم که دو پنج درم مغر تخم خریره
 مغر تخم خیار مغر تخم باورنگ تخم خریره مقشر از هر یک سه درم کثیرا دو درم تودری از دو درم
 کلکون تخم که دو تخم بلون مغرخلخوره از هر یک یک درم زنجبیل خونجان شقال از هر یک
 پنج درم کوفه خجسته زنجبیل بکین زنجبیل با صاف نموده توام آورده بودید را بدان بشنید
 شیرینی دو درم لعوق اصل بهی و منی را زیاده کند صغیر پیاسفید و کوفه آب
 بگیرد و مقدار نیرطل از او یک طل غسل صفا کرده داخل نموده بپزند تا آب پیاز برود و غسل نماید
 در ظرف چینی با صافی کوفه قوت خواب و ملقه از آن بلیند معجون مقوی باه اصل مغر باوم مغر
 مغرخلخوره مغرخریره مغرب الزم مغرب الحضر اکسن خرا مغریسته مغر با جیل مغرب حب
 القمل مغر انجک مغر اخروث مغر کنجشک همین شقال مصری صند سفید خصیه الثعلب

نو دیرین لسان البصافیر از هر واحد یکدم مغز تخم خیارین خرفه مقشر هر یک است مغز تخم کدو
 تخم خشخاش هر یک است شمشاد ابریشم مقرض و اچینی و انیسون هر یک است خشک مربی
 گاو زبان تخم بلون هر یک چهار دانسه یا نه سراغی تخم زردک تخم شلغم تخم بادرنجبویه تخم
 و تخم خشک تخم کونج صغری تخم بالنگو تخم جیر تخم انیسون هر یک یکم خوشنجان بیدار
 پروینه خشک بنجیل زعفران هر یک است غنبر اشهد ماشه عمل سفید و دوزن قد سفید
 یکوزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربتی از یکدم مادودرم معجون می و مساکینی
 صواب سفتی که را شمع از هر یک است بهمن سرخ سفید شفاقل بنجیل خوشنجان تخم انیسون تخم تخم
 گداز تخم خشخاش از هر یک یک توله مغزیسته مغز با جیل مغز چلغوزه کبچ مقشر مغز بسمه مغز حب
 المنصران می بیکای از هر یک چهار توله یا نه سراغی بیکایه ورق طلا دو دانسه ورق
 نقره غنبر اشهد شکر الاصل هر یک است مغز تخم خیارین مغز تخم خربزه از هر یک پنج توله مغز
 خامی هفت توله کیش شمشاد زرد البیض منہ خشک کده زعفران بنج لعل بنج موته رشیر
 خیسایه خشک کده از هر یک چهار دانسه بنج لعل بنج موته را با دودخود کده توله رشیر
 کده در سایه خشک کده باشد کوقبه مجروح ادویه را بسکه گاو دده توله چرب کده قد سفید
 عمل از هر یک یک توله شربت فواکه شیرین شربت بلون از هر یک است توله نعام اور و ادویه
 را به معجون این شربت و اوصاف سازند و یا معجون خرداک نهایت یک توله حلوا سی و یک توله
 صنوبر شیرین هرگز ناک پوست و استخوان دور کده یا ناک خرافه بر بنفشه دور کده
 نیم نام رشیر گاو بنفشه نام رشیر بر آورده در اوان چوبین بکوبند با جوی تخم شاد از آن

از خود بریان می کنند از هر یک پانزده درم در قدری غن بر یکا کرده و قند سفید کبیر و
 عسل خالص نیم سیر و آب حل کرده صافی نموده بر آن بریزند و بنزد آید پس دو کوزه را
 بدقوق مخلوط کرده دوسه جوش داده فرو آورده مغیر کنجشک خاکی چهل عدد نیز داخل نمایند
 و هفت نیک آمیزاج دهند بعد از آن غرقند مغیراوم شیرین مغیر پسته مغیر خنجره مغیر ابریل
 از هر یک درم خصیه الثعلب کن خراصک مغیراچینی زنجبیل خولجان از هر یک درم
 زعفران مشکنا الص هر یک درم بار یک ساخته هر صبح ده درم با پاوانا شیر کا و بنجره و
 مقوی مسک اصل از اینا سفته سائیده با قوت رانی سودا و مرجان قوی سودا که بار
 سائیده زرد سبز سائیده حقیق زرد سائیده لعل بدخشی سوده شب سبز سائیده لاجورد
 سوده هر یک مثقال کا و زبان کیلانی کل کا و زبان ابریشم مقرض من سرخ سفید تودری
 سرخ سفید مثقال مصری خصیه الثعلب مصطلی و نقل و اچینی و الازعفران مشک غبر شهاب
 هر یک مثقال و مق نقره ورق طلا هر یک درم و چوبچینی قسم اول است پنج مثقال و صد لکین حار
 پرورده تخم شمشاد تخم بلبلون مغیر پسته هر یک و مثقال عسل مصفی زنجبیل اسانی قند
 شیم فراوان و به روغن چرس یک آن هفت هشت توله داخل نمایند با پاوانا نیز خلط نموده
 لیکن مسک بسیار قوی میگردد طریق بر آوردن غن چرس نیست بکینه بد چرس است مثل شیر کا و
 حل کنند و یک شب باروز بگذارند بعد از آن جوش خوب داده ماست بندوبس که از آب و
 صائیده استعمال نمایند و اگر خواهند که بوی چرس برفت و مسک داغ کنند و اطفال لطیف
 بتول و نقل و زعفران و اسهال و بیاض و دوسه بار بکار ابریل عاینه طلا مقوی اصل و کچی

سفید بودست کجلا عاق و قجانیج کثیر سفید زهر سفید نخر جمال گونه هر که دوام اول سواخی
 جمال گونه زهر سفید سفوف ساخته نگاه دارند و جمال گونه زهر سفید را دیشیر نزدیک آثار
 باشد و تا بی بارچه بسته و سه جوش خوب بدو برآرد و اگر علیل نباشد پودتلی را دیشیر
 کما پیش سه جوش داده برآرد بعد از آن هر دو به راجع نمود و شیرین بوزن سه نیم امار که هر
 نماید تا که خشک شود بعد از آن غلظه را کرده و شسته نموده چوده بکش خف و دوخت قضیب
 که شسته بر برگ بان بندد و بالایش بارچه بار یک بسته خواهد کشید صبح و اندک آب سرد رساند
 نهایت سه هفته استعمال نماید ایضا که خلق و غیر امراض و قضیب را نفع دارد و مینهد تلیه
 و دوام که بگویم سفید نخر جمال گونه پوست سج کثیر سفید بیرونی هر یک یکدام و نیم امار دیشیر
 علی اتصال شست باس که را نماید و در سایه خشک کرده کویها بقد رنگ را چنگلی بندد و
 بدستور معمول و غش کنند و بر قضیب بطلان نماید و بالایش برگ بان چیده ایضا بر آبیستی
 قضیب سبب خلق نه پسند اجناس خروج خول از هر یک شش م کوفته بار و غن با همین
 شسته گرم کرده بر فک و خضیا بان سطرینی قوت در وی پدید آید ایضا برای استحکام
 عضاب کجی آن افیون صری یکدم جوهر و ایکشغال و ارجینی کثقال و ربع آن عاق و قجانیج نیم مثقال
 پیاز کس نیم مثقال پوست پنج خرد هره سفید پنج مثقال کوفته نخبه چهار ساعت نجلی بشیر
 مقطر سخن کنند و قوهها سازند و خشک ساخته بوقت حاجت بشیر آید طلا نماید ایضا
 بجهت مجلوق صغری و دوام که کثیر نیم با و ارجینی چهار دام بهر که عمل چهار دام این هر
 را در آب جوش داده شب ظرف مسی فلزی را در ششیم نگاه دارند و صبحی عطر و کثیر نخر حب اطمین

هشت و دم مصطکے چار دہ شہ زعفران ہفت ماشہ خور بوبہ اسہ قوفل ہر یک چہار شہ
 وار تصاعد یکدم لو بانی پاور ہر قدر کہ ست برآید روغن بادوم روغن قسطروغن بایسن
 بر کل و حد و دم سوی وار و لو بانی روغنہا کو قفہ نختہ کہل نموده قفس ساخته شرب پیالہ
 قفس کاشته از آب تر کرده شکار دہ صبحی آویس کرده روغنہا را بر انگذ گدہ شہہ منوج سازند
 بعد از آن ست لو بانی نختہ بدو و سیاب آئینہ وقت حاجت طلبانانید کما و پیاز ز کس
 تخم دار شہ دم و شیر بیش ہمہ برادہ علاج یکیش از در نجیساند بعدہ میونج تخم انجہ ^{حق} دار
 اعلی عاقو و حاتم کف خندیدہ تر قوفل ہر یونی ہر کیفیت ماشہ قوفل صحرائی است
 بیج کنیر سفید مالگنکے وار قفل مرج مصطکے خراطین مغربولہ نارجیل کہنہ کنجہ سیاہ تخم
 بیاجیہ گوچی سفید ہر یک ماشہ ہمہ جزا در شراب آتہ دوازہ پاس کہل نمایند بعدہ پو
 بستہ و شیر بیش و شراب دو گہری سیکانید بعد از فراغ این و یہ پاشند خراطین صفاست
 بیج کنیر سفید مستی غوک خندیدہ تر تخم انجہ قفس کنیری ز کوز نیم اول عاقو و حافل و ار
 جوز بوبہ مصطکے تخم انجہ مغربولہ کسب السلاطین بر خوب ساییدہ بر قضیب شیند
 بالائی برک بان از شہ خام بستہ کنند از آب گرم میکودہ شہہ اگر بوست مال شود روغن
 جنسیہ طلبانانید ایضا بونہا حل و حل نیا ہدی دو دم مالکیر مالگنکے ہر یک چہار
 سم سپ سیاہ ہم کا سیاہ با خر فیل با خر خرساہ ہر یک یکدم نیم او ویر کو قفہ نختہ مدیاچہ
 با قفہ پوئی برابر بند و بعد ان چہار دم روغن بادہ کا و چہار دم عرق پیاز در کجا
 انداختہ و رکابی را بر آتش نرم نہادہ پوئی را در آن کابی گدہ شہہ تا چہار گہری بالا

قضیه یک می گویند بهین بوی بر روی کفایت میکنند نسجه یا جریل مسک و مبهی سینه
و فیه تم کله و نخ می باشد بهین و توله یا جریل کعبه و سیاه با گندک بجای نمایند و دیگر او به
سود با هم نسجه یا جریل را با ناکلی داد او به مذکور را در و پر نماید و در آن او را ناکلی بند مسود بالا
آن از تار نقره یا آغوش بند محکم نموده در ده آن را شیر گا و چهار پا چرخ شده اگر شیر گندم دیگر
ببند از و بعد از آن یا جریل را از شیر بر آورده باره نماید او به را در و نموده یا جریل را از پا چرخ
صاف نموده نگاه دارند قبل از جماع یکپاشش نشانه نانه نشانه بخورد و مسک جو به پاشکاف
عاق و حافیون از هر یک یکدم هر چهار را یکی کرده کوفه نسجه نشانه شسته است سازند
و یک وقت عشا بخورد بعد از این یک نهنه پان بخورد ایضا یکدانه کلان بر گوشت موزین منقی
یعنی تخم اندونی از او کرده و بجای تخم آن مقدار بخورد ایون شسته برگرمی چرخ خوب
نمایند که کیدات شود یک عادی ایون نه جمله یک خراک و اگر عادی بناید و خوب اک
ناید و اگر نه لک یک که برودت و رطوبت باشد بجای منقی یک پونهی که در ده مقدار بخورد
ایون از چرخ دست کرده استعمال سازند ایضا مری ایضا بهنگام نشانه ایون چهار نشانه
مصطک رومی کل از منی عاق و حاشنگرف هر یک سه نشانه کوفه نسجه بعسل مصفی بقدر حاجت
شسته بت حساند وقت حاجت یک تینا دل نمایند و بعد از عمل و او مشغول بکار شوند
و بالا ایشان غذا مخصوصا تمکین بخورند و اگر ضرورت شیر بخورند و با حلو بخورند و بعد از فراغ
اگر وقت طعام باشد البته مضایقه نذر ایضا گفته اند که اگر تخم خط طرب را دوباره که یکبار
بکف با منی است و دیگر یکف با منی چند آن کاند که منی آن از نهنه زبان محسوس شود مسک

و نیز اگر پوست خرزهره سفید بکلا سوده بر فک طلا نمایند چون خشک شود بجماع شود
مسکست بعضی حکما گفته اند که محو و المراج اگر کافور صیوی در سر و طلا کن و افین
و کافور بهر دو کف پا مالند نیز همین عمل کند و ابو القاسم فرشته گوید که اگر روغن جوز
به هر دو کف پا و دست و عانه چند آن مالند که در جلد نفوذ کند مسکست صفت روغن جوز
مانند گیسو جوز مانند شوکین و در مع آن جبهه سفید و هر دو را نیکو ساخته در شراب یا آب گلاب
سپرانند بهتر و نه خشک یا در روغن گاو اندک تر کرده و شیشه گنجشک انداخته بر آنش ملائم
روغن کشند و وقت حاجت بکار برند ظاهر است که چون ادویه امساک با وجود سکر و
استعمالش از داخل اکثر ضعیف العمل اند پس ادویه مسکه مستعمله بخارج ضعیف تر خواهند بود و
روغن غلاب و قرحا هر یک ششماشته مصطکی چهارماشته جبهه سایلله و شش غول گنجشک زهر
حاجت همه ادویه را بار یکساییده در خون گنجشک زخوب حل کرده خوب از نو وقت
حاجت در آب ساییده و قضیه ضما سازند و دیگر گل بولسری را خشک ساییده نگاه دارند و
حاجت آب گوندر بر سر ذکر ببالند بعد از گل بولسری را بر سر ذکر بپاشند و جماع کنند ایضا
فلعل از زهرها که خیال کبوتر سفید کافور ساوی کوفته پیچیده بصل قدر حاجت شش بر شیب
ضما ساخته نزدیکی نمایند و چون عطر گلاب جمیع جماعت استعمال کردن با کثر فرجه ملذو
بسیار میابد الا اول سوزش بجانبین می نماید ایضا فلعل و اجنبی سنبلیله و خنجان
شکر از هر یک سه بصل که در تخمیل در آن پرورده باشد قدر حاجت ادویه بالا را کوفته
پیچیده با هم شسته ضما کنند و جماع مشغول شوند و فرجه مضیق قبل نماست و هم و نقل

یکدم مشک قیراطی شراب بکوفه شراب را گرم کنند و ادویه کوفه پنجه در آن انهد و خرقة
 بار یک کهنه بدان الوده بر دارند و بر رجه جهت تقویت رحم که نافع میلان میباشد پیوسته
 صمغ عربی کل اینی هر یک یکدرم دم الاخون و دم بار یکسوده پستویه بشیم پاوه که مطبوخ
 انار ترنوده باشند بر دارند و بدانند که دشتن جره بشکری خام قبل از کار نیز مضیق است و
 همچنین دشتن سفنج یکپاس قبل از جماع مضیق میباشد و سسی که زنان نابست حکامند
 بعل می آرند وقت کار استعمال کردن فوراً مضیق بهم میرساند طلبا را برقی تعظیم و کضعع
 خشک و کلان با نقره رنده که بعد خشک شدن پاوانار باند متفرخ پاوانار جو که خشک پاوانار
 خراطین خشک پاوانار همه را نرم کوفه و در شیشه کلکمت اندخته چوبه بکشد و بکار بزند ایضا
 برای از سیکنه ناگور می دم نپیره و اتوره سائیده در سکه ماده گاو بیانیر و این را در
 هفت بار و هتوره خالی کرده بر سازد و هفت روز بدارد بعد از آن شبت ذکر اول
 بسیر گاو میش بماند و باز این ادویه را بر قضیب طلب سازند و از پارچه پسته شرب پیچند
 و باند از آب گرم بنشیند سخت و دراز خواهد شد با دویم از مقاله چهارم اما حرات
 محدثه امراض با داخلی است یا خارجی اما داخلی مثل حرات جگر که مستند تجارت کرده گردد و
 نشان این کثرت شهوت و شدت عطش و بادنی تنیر لایق لحوق مرض و بطین بدن ممکن میباشد
 و حرات ثمانه که باعث این بوجود می آید حرف بول بل بصورت بی عذالیه قرحه مجری
 قضیب که از باطن سوراخ شتهر میکند عائد شدن حرات ادویه منی کثرت خواست جماع را داد
 میباشد بسبب حرات منی باعث تر قفیش که لازمه حرات است سرعت انزال احداث

بنمایند و حرقت این پنج دال بر جوارش و در حالت اشتدادش جریان جاری گردد که آن را
 بهندی پرنیوانند و بلکه اهل هند پیورا بلفظ مطلق بر جمیع امراض مجاری بمل می ^{تصورند}
 تدبیر و فعیه حرارت داخلی از طولیات جویند فایده حرارت محصله بدن آنست که عند
 التکوین هر دو قسم میباشد قسمی فیضان می یابد مع فیضان نفس ناطقه سیمی غریزی
 دوم عند اجتماع بسایط آن سیمی سطقیه این غیر غریزیست و غریزی موقوفه بر وجود
 بدن مغارق بعد موت سطقی برای مابیت بدن باقیه بعد موت و حرارتیکه در
 حالت مرض بسبب اجتماع فضلات ماسوا این هر دو حاصل میشود چرا که فضلات
 و فتنیکه جمع میشود حاصل میگردد و در آن حالت که بسبب آن استعدا و این حرارت
 میباشد چنانچه حال اجتماع فضلات در خارج مثل زبل و غیره حاله حادثه در آن
 احداث حرارت میکند و تعفن بنماید و این غیر اولین است زیرا که مضرت بافعال میرساند
 و نزدیک صحت معدوم میگردد بخلاف اولین پس فتنیکه این حرارت حادث بعضو میگردد
 بر سطح شیریان بعد جاری گردد و از قلب بسبب شیریان جمیع بدن میرانای میسر می میگردد و یکی
 سبب حیاتی است خارجی تخایف مزاج مدخوله باعتبار حرارت باعث بر امراض جدید است و نیز
 را باعتبار فاعل احد از قسم انشکک میشود اگر چه پیش با اختلاف ظهورش مختلف میباشد
 بلکه جریان حرارت به تغیر مزاج طبعی یا فقط با وجهی می گردد پس تکلیف حقوق جریان انجام
 حران همراه میکند بل فقدانش بر فقدان سوکی با معی و ن بود فقدان عیش زندگی
 خواهد کرد از آنجا که حرارت محصله سنی فعل نزدیک آن میکند و اگر حرارت کثیره محصله از ^{تغییر}

مواجی بقول جانب نشانه نافذ شود حرقت بول ظهور وجه مجوی بول که عوام سوزاک می نامند
از وی رنج برنج بر باد می غیرت و حیاض نفرت فاعل خواهد گشت و اگر بگذرد رنج بر
زیامیش نه کام زندگانی خواهد شد و اگر بجزر و اصل گردد و حرارت جگر و دیگر امراض انقسم
آتش در جگر خواهد انداخت و بساست که بواسطه جگر وصول حرارت بقلب گردد و مضطرب قلب
و تشویش افعلش خفقا بر حقیقان می آرد و نیز ازین محل جگر وصولش بواسطه اوردن کرافیم
غذا و اندام دماغ هم ممکن است تشویش افعلش دماغی گواه بر وصولش میباشد و نیز حرارت و صلح
دماغی رطوبات و فضول موجوده دماغی را حدت و فساد و تخمید و زولش بدافع طبعی
که بینی و حلق و آریافته تغییر بنیت بینی و نفوس و فساد آن سوراخ دریا فوج اغنی خاق نظام
آواز را غیر نظم میبازد و بدیرش از امراض اصلی است مع رعایت حرارت دماغ و صلاح خنق
که بطلب ضبط یافته و اگر جمیع اعضا تجاوز کنند عموماً عام میگردد فسادش عباداً باید از
شرش برین قسام می نمودند و اگر بجلد نافذ گردد و ظهور نفاطات بر جمیع بدن ظهور یابد و اگر بجلد فقط
قصبه بر روح سر قضیبی تکلیف ده گردد و بساست که از سرات حرارت جانب عضله باطنی بود
سبب این باد و عضله ظاهری علی الخصوص بقضیب که محل ظهور این علت است میگردد و اگر حرارت
آتش گداخته فاسد بدین باید سبب ظهور غیر عظیم بظاهر بدن میگردد و در نه فقط حصول کیفیت
حار و بعضو که بدین تغییر اثر احش نماید و نیز حصول حرارت عضله ریه چرخ وصولش با عینه
بخوشی پیدا که نفوذ حرارت از او عینه بول شری یا قلب و پناه آورده بکبد باعث اعصاب
بدماغ بیکه از رنج و وصل گردد و خلل امراض العضو ظهور یابد و شدت حرارت یکی از این اعضا

باعث خرابی و برهمی مزاج دیگری میگردد بدانند که سریان حرارت مفعوله صوت تخالف مزاج
از دو حال بیرون نیست یا آنکه از راه مجرای بول سربت کند و سوراخ و غیره را منحل وجود می آید
و اگر از راه او عبور نمی نمود باید جریان دیگر را منحل از قسم بطریق دیگر چنانچه با یکجا شدن سریان
گوید **فصل اول از باب دوم از مقاله چهارم** در روشی که جریان شهرت بحسب تفاوت
اقماش بخند طریق عائد میگردد یا آنکه قبل از وقت خروج بول جریان نمی گردد و یا بعد از
بول با بعد از روندی که قبل از انتشار و یا بعد از وجود می آید و باعث سستی انتشار گردد
از جمله قسام جریان شمرده اند چه ندی که رافع انتشار نگردد و از قسام جریان میباشد چنانچه
از خواص مخصوص است جریان شق و انتشار را بر بلین مجرای منی از انجاست که سبب
جریان لحوق حرارت خلالت مقتضای مزاج خلقی که حرق قوام منی کرده جریان شق بوجود
آورد می باشد و جریانیکه باعث کثرت احتباس منی که لازمه حالت تجرید می باشد یعنی کثرت
حرارت که از احتباس حاصل میشود تر قشش نموده جریان طبعی نماید از عمل جماع باطل میگردد
لهم اکثر داخل مرض نمی تصور که ضعیف است اما از آنجا که سبب کثرت لحوق جریان در طب
ترقیم رفته الا جریان فی زمانه از قسم لواحد است می باید اعنی سبب کثرت مجامعت مجامع
مختلف و تفاوت مزاج زمان اختلاف مزاج فاعل بوقوع میرسد یعنی حرارت مختلفه فروج
مفعول آن رفیق نمی نمود جریان عائد میاید بطبیعت انسا سبب عدم ترقیم سبب خاصه این قسم
طب اگر چه باعتبار کلیت داخل از قسم حرارت او عبور منی است جزئیت را از کلیه خارج نگردد
اغنی سبب لا علمی غیر تفحص حال واقعی سبب جریان استعمال نسخ کثیره کرده و از دوام ادما هم

مختلفه غیر محل نمود و بعضی از این مرض نیز بر مایع اصلی عانی عالم می نمایند از انسج جسمیان مثل
نخوت باه بنایابی شهر گردید بر طاهر که افضل کریم کار ساز اکثر معالجه جریان حبس
عقل تهاشم و تجمل سبب قوی وارد و جریان طنو خوج بعمل آید بکرم باری غم هر مفید و در مذهب
گردید چنانچه جمیع زن مرطوب المزاج یازن عمر رسید که در فرج این هر دو برودت و رطوبت از
بغل آب میشد رافع حرارت غریبه معینه بنزریق نمی مرد بوده مفید حالتش میگوید بداند که
انفوذ آید و دوید جریان بد بر طهری باید لیس محل العله و عدم حصول تاثیر الدوا
علی صرافته فلان الا زول فی اکثر الاعراض و ال حرارت الشبابیت
میلان المزاج الی برد الکحول و التینخو و ایضا حصول الحارة بدون
تغیر البدن کله فی عضو واحد یعود عن حصول الدوا علی صرافته معین
الروال اکثر سرعت ازاله لازمه این مرض تدریش و فیه سبب حبس جریان است بعد عیا
تخلیط بداند که حبس الصنوبر مخصوص برانیدن تاثیر و دوا با عینه نمی مثل زعفران قلب است تاثیر
دوا که برانیدن منظور با عینه نمی باشد مزاجی الصنوبر از واجبات گردید سقوط بحمت جریان نمی
ضیق بدیهه تخم ابل هر یک است دم گوگرد و قال کهانه اندر جوهر بر هر یک شدم است و شوره
چهار دم کوفیه نیخته با هیچی نکر نمی نیخته هر روز بکیو له آب میزنند ایضا برای در و نرمی
ندی صصل السوسن دم تخم کاهیه دم گلن چهار دم گلنخ تخم سداب تخم فخنکست هر یک
پنج دم کوفیه نیخته سفوف سازند نرمی دم ایضا غلط نمی سنگها و خشک شماشه
برای سه شاشه تا مکهانه چهار چهار شاشه گوشت شماشه خصیه ثقلب چهار شاشه

سه شنبه نبات سپید هم وزن اوویه کوفته پنجه سفوف از دوزخک پنجاشه تا هفت شه انصاف
 برای اصلاح خنی جس شفاقل مصری ثعلب مصلک و اجینی سب چون تیج نامکلهانه کوکله
 شکله و خشک پستان از هر یک یک ام مصری دهم همه را کوفته پنجه بوزن برابر چهارده
 پزی بسته هر روز یک پزانه کارد بخورد و از ترشی جماع بر نیز نمایند انصاف جاریه برای
 تخفیف منی صحت بصبور بریان نقل بریان از هر یک ده درم کلنا فارسی گلیس ختم
 از هر یک پنجم درم تخم سداب هفتم درم مجموع را کوفته پنجه سفوف از دوزخک تا هفت تا هشت
 برای دفع مذمی دی اصل عاف و حایر بولس با شسته اجینی و نقل سب کچله سیاه افیون
 کوفته پنجه و شهد حب بند بوزن دو درم سه روز یک حب بند بوزن دو درم روز چهارم
 یک صباح یا شام شیر مذکور بخورد و اما که همه چهار خورده شود حریره مصلط منی صس مغربوله
 بقدر یکد و فلوین گرفته در آب یا قند بقدر شیرینی و شیر گاو که قویب با و انا باشد فنی
 تیار کرده هر روز همراه غذا بخورده شه انصاف ثعلب مصری تخم بجان شیر گاو با و انا مع
 شیرینی بقدر کفایت فنی تیار ساخته بخورد معجون که بیلان منی مذمی و دی و کلیان
 رطوبات رحم را که مزمن شه مفید صس موارد ناسفته که با محرق کرانج غذا بگل سپنه
 کل سپر شه دایج بیاسه عو صلیب غلجان طباشیر سفید کته شسته جفت باطو صمغ
 عربی نمودخت میخلان همین سرخ همین سفید شفاقل مصری کلنا فارسی پوچ میخلان
 صمغ سپر کشته خشک صمغ دخت سینیل حصیه ثعلب قرقه که صند لیس خ آرد باطو از هر یک
 یک مثقال مغربه مغربه بادام مغربه بیل مغربه قرقه مغربه مغربه مغربه مغربه شش تخم

خرفه شسته از هر یک دو مثقال مصطکی ملک البطم ورق طلا ورق نقره از هر یک نیم مثقال
 پوست بلبله کابل بلبله سیاه در روغن کج و بریان کرده از هر یک مثقال غنچه گلشن و مثقال عنبر
 اشهب نیم مثقال بونیز منقش بست مثقال نبات سفید شبنم مثقال آب شیش سیرین آب شیرین
 انار شیرین آب مرو و از هر یک چهل مثقال شربت فواکه شیرین کهنل کلاب هر یک مثقال
 معجون ساز شربت می یکدم فصل دوم از باب دوم از مقاله چهارم حرقت بول که عوام
 سواک می نامند قرحه ایست اندرونی مجری قصب که در حقوق حرارت مفعوله بوجود می آید و
 جریان بکم و گاه خون فطری می انجامد و عند خروج آن وجع شدید تکلیف ده مشبو و اکثر
 بابتلای مرض سبب حرارت محل قرحه و حدت نمی شهوت تند تکلیف میدهد الا انجام ضعف و
 شهوت نمی آید و حرکت جماعی درین حالت عیب برآورد و قرحه میگرد و لا احتیاج القرحه
 التمسکین بلکه جماع طویل بی انزال احتیاج بل زبانه و از احداث آفت مجاری بل
 میکند مثل سوزاک و غیره امراض دیگر انجری و نیز خلل ضعیفه تشک یکی از افعال مفعول
 باعث احداث سوزاک نسبت دیگر می یابد و بل نیز مزاج فاعل مفعول اغنی یکی از این
 بجا اینکه بعد تغییر مزاج دیگری می آید و عند وقوع اختلاف مرض سوزاک اکثر باعث نقصان
 قوامی میگرد بول ضعف باه می آید چنانچه گفته اند که اکثر امراض مجاری بول سبب برت
 میشوند و قرحه سوزاک برع الاوائست و بلکه زوالش کماینبغی در اکثر وجود می آید لحد
 البول مروه علیه علی الدوام لان القرحه محتاجه الی التمسکین فلهذا لا
 یزول بغيره الاخذ بالوقه القرحه بحده البول بل فی الاکثر یعود

هذه المرض بادني بسبب بلحقة مثل اختلاف الاغذية والاشربة وغيره محل حدوثه
 وحرارة حاله يروى من بيت بالانك جانب من قضيباته وبادرن ان باد وسط احساسه
 بجالحاش عند خروج بول شاد محل استنشاق ورواق مع رعائيت كين شهر انفعده وحره
 من قضيبه شديدا وادويه نوشيدني ووجه من قضيبه الكثر منفعده يشوند وادويه شديدا وادويه شديدا
 وسوزاك كمرض محل خلاصت باحث خرابي ومرض عضار وديكر من كود ووب حسب
 باحجج طول قيام سوزاك واما حاله ورواق نبار وفعليه من مرض نيكشادني بزرگ نيكشاد
 مجري بول از توابعات مرض سوزاك كوديد در اكثر عشر اليه واما نيكشاد توابعات مرض است
 حين والش اكثر زوالش بوجوده وبعث لحوق ضعف باعضاء تناسل بول سوزاك
 نيز بهت ترقيق مني از حرات موجب سوزاك وضعف او عيه اش برساكش وحق نيكشاد
 اكثر سرعت انزال لاحق ميكرد و زوالش بسباب جبه اش مع تقويت او عيه اش بر وادو
 وحق سوزاك اكثر باطفال ابا بالغ بغير جماع از حدت بول بسبب كيه نهيد باشد علما
 از سكنا بول ميكرد و جماع ايام حيص نيز بغير جماع فاعل جانب حرارت ينما بول اكثر
 جماع ايام حيص عث احداث سوزاك حتى كه بعض اوقات بسبب كثافت غلط و تعفن
 بغير دم حيص سببي من الاسباب احداث اشك ينما بول على ثقات مراتب الحرارة و
 الكشافه و التعفن و العاط و نيز اكثر و طبائع كئيفه قابل تغير خفيف مفعوله ميكرد و بخلاف
 طبائع لطيف كه بادني بغير تغير جماعش راه ميابد پوشيده افهام ارباب تجربه بخوابد و كود
 مجري بول سريع الزوال است نسبت ووجه مجري مني كه در اكثر زوال نمي پذيرد و علامت

وقوع و حاین محل شدت وجع خصوصاً وقت انزال علاحش از سکنات نمی و استعمال
 اغذیه شهر مسکنه اکثر مفید حالش بشمار پس بنده که در علاج انیمض اول سکنات مرغ
 حاسبات اعنی درات پس ملات بکار باید بست زیرا که اگر بغیر تسکین اول امت استعمال
 خواهند کرد در اکثر جنس کثرت ماده موجوده بدنی مجاورت او به مده و یا فخط مجاورت
 مده ماده موجوده بدنی جنس عدم کثرت آن در بدن میلانش جانب قرحه گردیده باشد
 از دیاد وجع شهر میگردد و وقت عدم استعمال ایالیات بل استعمال ملات بجایش کردن
 نیز موجب وجع نشد و شدت مرض بل احتیاس بل عامل نشو و پس نهیت الیم که اول
 سکنات استعمال کرده مرغ جالیجات از مثل اندی چهار و غیره استعمال نمایند و قنی که
 تینق خاطر گردد که قرحه از کثافت پاک شده یعنی کثرت ریم و غیره رفع گردیده باشد ملات
 بکار برند و بسات که وقت میلان ماده جانب قرحه عدم کثرت آن احتیاس بل
 در این وقت بنابر االه نقص ماده موجب این حالات فصد گرفتن ضروری نمی فید و گاه عدم عدم
 زوال انیمض از بدلیزد کوه بالا استعمال الجین بافع آن میگردد و استعمال است هر فرد در
 اکثر امراض جنس که قرحه ریم از پس مفید میگردد و در اکثر عضه که بدیر حسب جنس مرض بقضای وقت
 و مزاج علیل محل از اندی چهار یعنی برانده ماده از مجوی بل و منی اللات ناسل
 ضلک ترب نیم انار و شیر از آن بکیزد چهار پنج پیسین برمی آید مقدار یکپاشه تا دو پاشه
 شوره قلمی آن نیز بدو نشوند و قرحه برای سوزاک صغیر ابل مغزی سبب بکار گردیده
 هر دو را ساییده نگاه دارند وقت حاجت و شانه از این اگر قرحه در گلاب است و کله روغن

کل چهار توله نموج نموده مخلوط کرد و در چکاری انداخته استعمال نمایند و بعد استعمال چکار
 سوراخ قضیب بزرگ بند دارند اگر مرتبه اول شفا نشود دو سه مرتبه دیگر استعمال سازند لیکن
 اول اندی چهار بگیرند و اگر اتفاق سهیل شود فصد باد سلیق بکند و اول چکاری بکند
 غسل سفید و در پشت دامن آب نموج نموده اول چکاری اندی نمایند بعدش نسخه مرقومه
 بالا بعل آند ایضا برای وجه بگیرند و نیای بند می و درانش تند بسوزانند که بوی
 او دفع شود پس کم کوبیده در قوح آب دریا نگاه دارند صبح آب زلالش را گرفته
 در چکاری کرده استعمال نمایند و دیگر برای اندام و وجه صفت فارسی کل ایمنی کند
 که وی سوخته موسی سوخته از روت شب یانی یک سخته صغ عربی مروار سنگ شکست
 دم الاخین سفید آب هر یک دو یا سه سخته سخته کرده قدری از آن در شیر دختران
 حلند و چکانند و دیگر برگ بنگ بنر بکند و شب یک یا پنج سخته بدهند پنج سخته و نیم مار
 شیر میش جوشانده نگاه دارند هر گاه بول کنند در همین سخته بدهند شب یک یا دو سخته
 قضیب پاک کردن و وجه صفت یا مروار سنگ صبر که در محرق نخاس حق اقلیمبانی
 مغسول طین قبر شلی در نج مغسول کند از روت باز و کلنا شب آفاقا برای محرق دم
 الاخین گسرخ اقلع انار ترش کاغذ سوخته از هر کدام که باشد یا مجموع گرفته شب
 ساخته استعمال نمایند شب یک یا دو سخته بدهند و دو توله کافر چهار سخته کل ایمنی
 بکند و بار یک یا سه سخته باب برگ نیم شب و دراز باریک بقدر درازی دو جو ساخته بدهند
 و عند الحاجة یکی از آن سوراخ کرده لنگوته بندند سه روز یا آن عمل سازند در روز

بعد بول کته سفید را بار یک ساخته از انوبه بار یک و دون مجری بول میسازند و بنهند
 سبب برای سوزاک ص الا بچی کلان است سلاجیت سنگها بولی اصل سوس گوی که روست گلو
 تخم ناج خروتنی مالکها نه مغز تخم خیارین یکمان بدیهه یکم جو اکها طباشیر هر یک یکم
 ماشه کوفته پنجه هفت ماشه باب سوز و برید ایضا قلعی کشته است گلو سلاجیت الا بچی خورد
 یکمان بدیهه ماشه مالکها نه بنساجون هر یک یکم مصری را بر همه کوفته پنجه سفوف سازند
 و هر روز نه ماشه تا بیکو که بدهند ایضا بایسجی زک باخون بیم ص اصل السوس فشرده تا یک
 سلاجیت شوره قلعی اکهار الا بچی کلان کل سوسله دی برک خنایره سفید از هر یک دو تا یک
 نبات و هفت تا یک سفوف ساخته یکم پنجه باب سوز و ایضا بر الی مال قرحه سوزاک
 ص طباشیر دو دم کبریز دو دم مغز تخم خیارین چهار دم تخم خرفه نیم مثقال صمغ عربی
 و انق کثیر و انق مایران چینی و انق زرد شکبانه افیون در او اندود حج از هر یک دو دم
 انج سفید فشر شغال شکر سفید هموزن ادویه کوفته پنجه سفوف سازند و خوراک یک مثقال با
 سر و اطفال نماید تر کیش تن قلعی کرم در سفوفهای سوزاک بکاری آید تر کیش برین پنجه
 است که قلعی گذاخته را هفت مرتبه در روغن تلخ و هفت مرتبه در بول مار و ده کا و ناریه
 و هفت مرتبه در ماست شمر نموده پیش در قها بار یک و پین نموده در میان تهیله های
 ناٹ که برک نیم در انش کرده باشند گذاشته و تهیله مار را بر از برک نیم کرده و طرف گلی گذارند
 و پا چکشتی در جوف که یک یک گز از هر طرف باشد انش دهند باز یکد و روز که انش شمر شود
 بر آن در زره زره سفید شده را بگیرند و طول تهیله های ناٹ بیکد و عص چهار گره باشد

که به حال اکثر اوسیه هله و غیره بوقوع میرد البته گاه مفید حالش شبیه اماد و اینکه این سهر
خواص تصدیر علت برشته باشد البته کیاست چرا که بغیر اخراج ماده حصول صحت یکسان
متعذر و بشرط صحت از مرض تشنگی از جماع زنیکه انیمض و استگیر گزیده احتراز جوید و بل از
جماع زنیکه در حالت بحق این عارضه اتفاق صحبت بان گردیده باشد که مابین دو رک
جوید و زنه باز مبتلای انیمض خواهد شد و اگر چاره نباشد اول مجامعتش بپردازد من بعد
صحبت بسیار کند و چون تشنگی مرض جلدیت اکثر آثارش بجلد ظهور می یابد خواه بطور قوی
باشد یا ثور اما عند سران حرارت باعضاء باطنه گاه ظهورش بجلد نیکو و گاه اکثر باعث
اخرق جوهر منی از حرارت تشنگی قاطع نسل است اما در صورتیکه حرارت این تغیر اخراج
بجوهر منی نماید بر ظاهر که وقت شدت اشتغال حرارت این علت ماده موجوده بدن محترق شده
سوائی غیر طبیعی بوده باعث انواع انواع تشنگی گردد و بل همین هم تحرق تشنگی بدنی نماید
باشد جذام نیست و اشکال اعضاء را بی رونق کرده رونق حیات از یگانه و بیگانه تنها
بر تنهای میاید و اکثر خروج و بل بن آن که از آب گویند و گاه تعقد و رابط که به گداز می نامند
کرده اند از خلل ضعیف تشنگی بر راحت می آید چه چنانچه حرارت غیر طبیعی بجا افتاده جوید
اخرق یافته جانب دفع طبیعی پیش که بر افق یافته دفع گردیده باعث خروج بدیگرو
و وقت جریان حرارت غیر طبیعی بقلب لطیفه موجوده راحت و نوعی اخرق بخشیده
بدر دفع طبیعی او که باطن مقرر است بسبب حرکت قلبی قلبی راجع به باطن گردیده مگر الی ظهور نماید
و چون بران حرارت بجا باعث کثرت عروق و ریدی قریب موضع علت که اعضاء

له
موتوریکه در تشنگی
بجگر مینویسد
منجی اصل جگر در
مرض حرارت جگر
بپیدا کردن آن
سکینه است
عنه
باشد که اشتغال در احوال
در ابتدا تشنگی بسیار
علت تشنگی تشنگی
با درام سانس
از مایع اعضاء
رسمی باشد تشنگی
و احوال در ابتدا
منجی است بل تشنگی
بجای است

تناسل است و نیز باعث وصول حرارت از راه کرده و مثانه و جمع حرارت باین هر دو
 موضع میگردد اکثر است لهذا طهر بود اکثر میگردد و بخلاف اگر آلی که کمتر بسبب موضع مرض
 قلت شرائین یا از آنجا که حقوق حرارت غیر طبیعی فصول دماغی که از احدت و احتراق خشید
 جانب خلق که دفع فصول دماغی مقرر است رجوع کرده خنای می آید و طاهر که بینی خلق
 دفع طبعی داده دماغی نیست چرا که دفع طبعی داده نفس دماغی پس من مقرر کرده اند از آنجا
 که در مرض خنای دماغ ماؤف نمیشد بر طاهر که گزینی و خلق دفع طبعی داده دماغی بود
 ضرور افعال دماغی بر مرض خنای ماؤف گردیدی و الحال پس کذاک چون
 دماغ عضو است بهر حال اهتمام طبیعت نسبت او از و ترست و نیز فراغت است
 از جهت اجزای خفیفه ملحقه بروی اثر پذیر نیست و نیز بعد از موضع ازین باعث
 علت واقع شده وصول حرارت کثیره باین عضو باعث تغییر فراغت باشد و بخلاف
 فصول که صیانت طبیعت نسبتش بمقابله میس نماید و علاوه ازین انواع انواع
 امراض از غیر مرض عالم میگردد که اظهار آن مختصر گزیدلش بدیر نیست بدیرش بدیر مرض
 اصلی است مع رعایت مرض لاحق و چون علاج جمیع امراض مختلفه حادثه از مرض
 بسبب مرض اصلی اشک است لهذا بدیر مرض اصلی برود و دیگر از فروع تصور
 گذشت چه از دفع اصل دفع ممکن نیست یا بخند العکس می آید که حصول اشک از داخل
 بیرون است یا حرارت محدثه این مرض داده بدن می باید تغیر و فسادش خشیده طهریاد
 میکند اما صورتیکه داده فاسد بدن شد فسادش عظیم خواهد شد البته از معالجه معالجه حاکم

زوالش نزدیکی امکان پذیرست و یا حرارت فاسده صیرطی موجودگی موده بدنی قطعا
 کیفیت موده فاسد احوالات کرده فساد بمرحله نماید زوالش عسر البرست علامت این در
 اکثر عدم ظهور انارش بجلد است و گاه عند شدت حرارت انار آن بجلد سر قصبی و غیره بوی
 بحرقه الحراقه و کثرتها علاجش از مسکات و مبررات و مرطبات معذله المرض
 صلی که او به این سخن منتهی باشد بگوید چون عووض این مرض از انواع مختلف میباشد
 علاجش نیز مختلف است که بجای این مختصر نماید و یا چار برین مختصر مختصر کرد و بسات که هر یک
 از مرض تشنگ بوجود می آید باعث تشنگی موده با سبب از این اختلاف حد و آن اندودا
 بدین اثر پذیرفته اند پس معالجه اش از تدبیر طول نشود و دست از تدبیر کوتاه نکنند حسب برای تشنگ
 که پیشش من اسهال فی فایده میکند صحتی که بر بام و تشنگی هر یک چهار باشد هر دو را
 ساید و قد سیاه است تولد هر قدر که گفته شد بهتر است چهار گوی بند اول که گوی برای خدا
 پس سرانجام دوسه گوی باقی را تا سه روز هر روز یک گوی بخورد و غذا نخورد و بیان بی نکست
 تا سه روز بخورد باشد بعد سه روز یعنی هر روز چهارم اگر نفس سندان شه سری پایه که در آن
 مصالح گرم از آنجا باشد بخیه هر وقت همراه مان کند بخورد باشد و اگر نفس سندان
 و این صحت که بگوید تشنگی بر روز چهارم نان و آب آش هر دو وقت بخورد و بعد از آن بز و تخم
 هر چه بدل آید بخورد باشد و دال منک یا چرخ که از این در دال منک یا شوی یا چرخ که بخورد
 ایضا جهت تشنگی صبح و عصر یک کوزه شسته و نعل کلاه و نعل سیاه از بر
 دو از ده عدد در آب پخته و ساید و نعل کلاه و نعل سیاه و دو عدد در وقت

و پھر دو وعده وقت شام یکی از روز شش عدد هر روز بخورد و گو بهار از مغز ان خمیری
 و یا گوشت را خمیر کرده قهوه سی از آن گرفته و در قفس خرد ساخته گو بهار از خرد کرد و آن شده
 با غلله ساخته و در گلوله اندازد و پیر از آب سر و جوات و شیرینی و ال بودک با چهل درازم اند
 و غذا از کلید چرب نماید و اگر از خوردن گو بهار جوشتش و عیاض شود بگوشت بول است بخیل
 برک چنبیلی از هر گاو ناری و از این اخته جوشانده مضغه کنند ایضا جلیکه در دفع اشک بکفیه
 مفید می افتد صحن رنگی بگوشت طباشیر شسته شده نیل آهسته آهسته با کفیه در پادانا آب میون
 رسانند تا که آب خشک شود مقدار کنایه شتی حبس ازند و بکج صبح و شام بخورند و از شیرینی
 پیر نمایند و در آب لیمو ساییده هم طلا می شود پخته ایضا شکبیه باشد کتبه با پیر با طباشیر
 هر یک شسته شده برادویه را با برگ پان بقدر حاجت خوب حل نمایند و چهار بار در روز با ش
 به بند و یک لی علی الصبح بخورند یا لایش روغن و دانه نموده بقدر پنج و چهار فلووس بخورد
 باشد و غذا شنبلی این نان را روغن یا با سوبه و گولاد بخورد و اگر از جنس کرم اخترا کرد و او
 از صبح و ترشی و دال اخترا نماید تا دوسه هفته استعمال نماید و او برای اشک بکی جوش
 در صحن رسک بگوشت گولاد شراب و آتش پادانا که ل نموده خشک نماید چون خشک کامل شود
 در ظرف گلی انداخته دیگر ظرف گلی را بر دهن طرف اول و وصل ساخته بگل حکمت بگیرد و برشت
 ظرف بالا با جبه باب نکرده بدو از میان لاکست و یکتا را فقیله ساخته و در جلیخ بند و
 روغن بند و او را انداخته فقیله را ش و در ظرف رسک و ال را بر یکدان بند و بر طرف جلیخ بند و
 بدو تا تمام روغن بکوبد و در ظرفین سرشته اند و در فقیله طرفها شسته و از میان طرف ال

با احتیاط تمام جوهر بریده بعد کسینخ و زین ساخته در مویز سفیدی انداخته در مویز نخل انداخته
 بیا زاده حسنج و روغن بزمهر قدر که طبیعت بر دست کند هر روز بخورد غذا لحم است و اگر لحم بدست
 نیاید شیر برنج بخورد و دیگر هر چیزی که مرغوب شد بخورد لیکن غذا لحم مرغی یا شیر برنج با نبات شیرین
 کرده ضرر ندارد باشد و از نقل سیکنو و مسکه گاو مرهم ساخته بزخم استعمال نماید حاشا که
 اجزای سالی اجزای بیسی اجزای بزرگ کته یا بزرگ یا در رنگ تیا هر کس باشد بهلانوّه چالگو
 هر کس نیست غذا کوپر کهنه بینا هر یک چهار ماشه کخی سیاه یک کوله قد سیاه چهار توله باید که اول
 بهلانوّه کخی در او نسته یکجا بکوبند و بروقت کوفتن کلاه بهلانوّه در نماید باز بگوید که
 خوب بار یک شود و دیگر بهلانوّه جدا جدا بگوید که خوب بار یک شود یعنی نیمه و یک کوفته سیاه در او
 حل نماید که او به سیاه یکدات شود بعد قد سیاه در او به مخلوط سازد و در او نسته انداخته
 شش پر خوب بگوید و اگر او به از کوفتن خشک شد قدری قد سیاه یکدازد و قندیکه خالص است
 بگوید که او بهلانوّه بر نیمه بکشد و سیاهی به بندد و یک لی چهار پا و کرده در میان بالا
 جفوات در حلق فرو برد که او به در دمان خسپد باید که طبعین هفت روز صبح بخورد و اگر نهفت
 باقیمانه هفت روز دیگر بخورد صحت خواهد یافت و پیر نیز از سه چیز نماید و الی یونیک کوشش نیز
 باقی هر چه خواهد بود البته اسهال از سفوف سهل را باقی که انشیک ضحاکه حاصل بکشد باقی
 و کند یک اسهال کجلی نماید و هر چه بختی کند مانع خواهد بود اما فی مکره خواهد آورد و اگر کرم
 فی البسه می آید و قندیکه از کجلی فارغ شود بر پیر و دوزخ و حلب ملاطین کفته هر سه سخی نماید چون
 سخی شود بعد از آن یک صبری ساکنه و واحد از سیاه کند یک کوفته یا کند و بار سخی نماید

قدیر که سنگ باریک گرد و برشته در طرف کلی آید سیه ای بپاید و هر کل رسته آتش را در
طرف کور اندازد اگر در وقت افتاد و انگشت آید بهتر و الا آب بکیریزد و بالای آتش نگاه دارد تا که آتش خشک
و منور قدری آید و طوبت باقی باشد که آتش فرو داند و در سیه و بالا کرده نگاه دارد که آتش منور شود
و نگاه دارد و استعمال و منسج است در اخراج و المعجم هم خوبست لیکن لازم است که دوا در دهن
بهره شیر که از راستی که باشد فرو برد و احتیاط نماید که بدان سیه بخورد و این هرگاه می آید
اسهال کمی بخورد که بکلیزاده بی اذیت اسهال خواهد بود و غذا در روز سه مرتبه از این سه مرتبه
برنج دیگر و خوب است قویست بخور یا استعمال نباید کرد خاتم در تصایح هر عیاشی است
حرکات سکناات فعل و فعل جنس نان بجهت قضا حاجت نهوت چه غلبه است و اوزا است
و غفرت از جمله عرضیات از آنجا است که هنگام غلبه است کشته شدن بکند و با وجود خورانی احتیاج
او به شیر است لهذا خوان بر قنطاری و زهری ذکر که متصف با تصاف طول انعطاف که هنگام
سست و گرمی ظاهر می شود در باطن شسته بخور حرکت نماید پس اگر شوق شود و خواهش
خاطر دار که بهت تفرغ مشغول باشد بیازاری مرغوب طبع نازک او بجا بود و بکلام داری و بانگ
سبحان یا یا قه نغمائی و نه انقدر علم را اختیار کنی که باعث خرابی تو گردد و بی شوقی از الامور و سطرار
داری میثاید که ملائمت را بر دشمنی ترجیح دهی برین سنی ند که گوی عاشق فراخی اخلاق سنیده
کنی نرم گفتار شجاع خند طبع باز می ست باشی خلاف گوشتام و قصد یه نه و می سنی و با این
با وجود عقل کامل مناسب طبع با یکبار مناسب خطا خلقی داری چه که بدوین این مراتب
محال الوقوع نباشد و چنانکه وقوع غیبت از آن اول که هم مطالب این فعل است و هیچ جز از آن نباشد

نسبت خواهش طبع جمعی اور باید تر از انزال است البته ممکن است و نیز نشأت و خنده و خوش گو
 و صدای ضربات قوی و بهال و جبین و جبین و کثرت ملاعبه قبل از جماع زود تر لذت آورد
 و حرکات نرم بعد از جماع محبت مرد و دل زن ثابت میماند و بل نرم کاندن کردن فرج و غیره لازات
 ایستاد و زبان را در دهان میخیزد و بهشت جانین است و نظر طبع عاشقانه و عشق بقدرانه و ملائمت
 بجای میسر و حجابش و رغبت مشرق و غیب جماع میاید و ملائمت میسر و غیب جماع
 کلی است و فاضلترین لذت از لذات زن جماع است و محکم خواهش و می بل میگوید که ادنی
 مزه خواهش او کثرت خواهش مرد باشد و کمالت سن او و حسن او و بالامی کند و کمی حیا و درین سن
 معادل برین هر قدر در جسامت افزون تر در شهوت بیشتر بخلاف مرد همین البدن که هر
 ضعیف الباه است و کمالت سن این بدین و استخوان و کثرت جماع قبل بهتر می باشد
 و دوائیه موثر بوده در سایر امراض اینان علی الخصوص جماع تنگد باعث انزال می باشد و عادت
 و غضب و غم و هم و اندوه کم فروشاند و خشکی ازین عمل بخوشحال میست بدلی گردد پس جماع
 مثل میست بر جراحت ریش این نشان لاجرم مرد عاقل از مجانبت اینان بگریز و صحبت
 مباشرت از معاشرت اختلاج و آراسه زن سانه عیوب است و قول واضح صلیت او
 از خواص ظاهر گردد و انبیا و علمین جماعت عشق مرد پس از این مشبوهیت مرد بقول عامی مصحح
 عشق که می شود و عیت حرکت وید علی الخصوص جانین و نشان قوت باه او و خیرگی و ک
 پستان و عیت انزال می ال است و عیادت می می باشد عیت تنفر مرد و بالعکس پیشی و ک
 در حالت قرب محبت زن از انزال بکند جلالت طفرین و افق از الدین حیا و نسیم مرد

مجامعت فیرل شهوت است قدم عرض نشان شهوتی کی مروان بود و داری و طبری
 انکشان است و بطول غلظت و کثرت نشان میدهد و صدای شش آنکس با جان شش بیان دلدار که
 تیغ و افق وی را مجروح کرده باشد شتاق بسجمل بنیاید چه غما افسون نداشت و اظهار
 آب و دیگر بل اشک در سخن محبت انگیز و بر دمی نرسیده زود فیهی است و محالست بازمان
 پاکیزه و عطر و فارغی از کمالات دنیا و تفریح خاطر عذری که بافت باه و نهشته اند چه
 خاطر از بسببیکه شهید بقصبان بل کالعدم است و کثرت مجامعت صدارتین بسیار بر
 فریقین عالی مخصوص مردان و انفسان مردی بل ملزم زن بسجمل میکنند و ترجیح همی بحق
 بر مجامعت با اختیار عمل و فروع خلاف واقعی است چه ساس اهلل جسم او تراز خون
 برافشایی بقین است جعل را چه نسبت همسری با اصل اجد جامع مرد و اهلل خود را از اب نمیکرم
 بشود و اگر چه جوانان نوع را حدیث شد ماده نوید خیال بر نهیات و مضار جماع نماید و بلکه زن
 طعن نسبت واضح دراز میکنند ولی عتد الیهما شیو خود میسازند و در عرصه قلیل نقصانی میسر اند
 کدیت اعتراف را که این بنیاید و سوئی نمی یابند خضن یکجا باعث بی حسی بدن و انقباض حرارت
 غریزگی انیمینی سبب شهوت مرد و بیاض عاید میگرد و وجهه الناس سبب تاو این علم از مال خود
 از آن منتهی شوند و تعدد مجامعت فخیال وارد او پس از حسب رجم خود تعلیلی اینکار تفاخر
 میکنند و حال آنکه از حال واقعی آنکس نیستند که تسلی زن حالت انکشاف و همرازی او که
 ادنی مرتبه و دوام است و وقوع میرسد چه جای یکد و جماع چه که اگر با عرصه متد هم را زود محمل
 برواقف کاری مرد است زن که هم صحبت شود اگر بحسب شتاق قوت فعل مجامعت است

تحت خاطر و غیر و بنا بر نزدیکی او باز مانده بل باطنها بر فرج از دست دراز می بخیزد و از دست
 جماعت خود را دور دارد و بقول لوندگان عیاشی در حالت عدم قدرت جماع هرگز از سس
 و دیگر حرکات جایجاور گذر کند چرا که در صورت عدم ظهور سس غیره سس می رسد و بعضی که در
 طفولیت قوامی باغی بقوت میدارند درین سن این فعل باز میماند و در شباب وقت ظهور
 در قوامی رها این فعل بوده مانند التمرار که آن نمیشوند که بعد نقصان عقله فی هذه السن
 و بعضی با طفولیت ضعف قوامی سنگین گیرد بسبب عدم تمیز نیک و بد گرفتار این فعل بوده چنان
 ظهور شبایت که همیشه قوامی باغی است بخمال معیوبیت بازمی آیند و غرض که شبایت شبایت
 این همیشه باز نگذرد نمی ماند الا آن اختیار ندهد الفعل فی هذه السن دال علی نقصان
 عقله و اما که طفولیت گرفتار گردند شبایت باز میماند بطه قوت المیزه فی هذه السن
 ضعف قوامی باغی ضعیف قلب پیدایشی دارند همیشه گرفتار دام بلا بوده از یکر باز نمی آیند
 وقتی من الاوقات خواه قوامی شهوانی قوی شه خواه ضعیف و بل غن شدت قوامی شهوانی اگر حسب
 و وقت شبایت و دیگر امور و نبوی عامل این فعل بوده انجام بازمی آیند الا طالب شایسته هم
 این قی شنبه الضعف خلقت تصور حلال این جماعات علی مخصوص مع اللذات باشد بر سر
 انزال است چنانچه در صورت وقوع هم صحبت مرد بطی الانزال بازن سیرع الانزال مصرف میجمله
 جماعت لذت و تصور حلال و فحیه بطی الانزال خود میجوید جز شبایت بی توافق انزال حلی
 یا بد و عیاش در و غلو باطن شهوت می باشد و جز عیاشی بجای می آید و در عیاشی
 فاحشه اعدم سیر از جماعت نامیده اند کمال عیاشی که هر که هم صحبت شود ارضی خوش ماند

و غایت تماشایی نقصان آب طرفشانی کرده آنچه در آنجا هستند است طوریکه ممکن باشد و چه ممکن
 نباشد این معشوقه نشود چرا که وقت انکشاف این امر بطرف قلبی سبب انقباض او میگردد و فایده نگاه داشتن
 آنچه ظاهر که زمان کثیره را از دست میدهد و از دست خود نشود که در آن شخص واحدیت الا البته اگر اختیار شود
 مذکور بالا امری خواهد بود البته ممکن و اظهار شد پیش کس ناکس یا ذکر الحوق عارضه اقلین جریان
 و سوزاک آتشک بطور تفاف و قلبت نقصان ظاهر است در باده صاحبان حرکت بصر قوی
 باعتبار خلقت قوی الانفاط می باشد اگر چه سبب کثرت استعمال و غیر آن ضعیفی بهم رسانیده باشد
 بزودی جمیع بول کردن علاوه از ضعف باده موجب سلسل البول و بول فی الفراش میگردد و مجربون
 بتجربه بداند که رفتن بای بر بنه سافط میکند شربت را و با الجماع عامل شایق جماع را باید که از قصد جماع
 و ارسال علق و اسهال و غیره متفرغات قوی خود را در وارد و در داخل خود را بکرومات دنیوی
 گرفتار سازد و علی الخصوص بانشکیری فکر که از این ضارترین است بفعول جماع صاحبان الضعیف
 که سبب طیش و خفای قلبی که جن جرات واحد امجد لازم می باشد قدرت بفعول جماع زن
 نوبت کان پذیر می باشد بلکه در دوسه مرتبه بیشک فادری جماع میشود و جن منی را دفع آن جن میلان
 طبیعت باز از ضارترین می باشد و در اکثر بغیبت احد البضیتین میرساند و جماع در حال انقباض
 بول و برز و یا بعد از دست و یا حرکت قوی یا بعد از فعالیتات نفسانیه ممنوع است و ناکه توانایی نبه قوی
 خوانند و از دوا برودی ممکن الوقوع است چنانچه هم شباهت که عت زود می باشد فعل دوا میگردد و درین
 و شیخ حسیب بر اثر دوا می باشد از آنجا است که متاثر ناکه قوی اید و از موثر طهر انزیر و دمی نخواهد
 کرد بدین صورت ضعیف قوی تا اثر دوا بر دیر و کمتر طهر میابد و چون تخم مرغ براج اکثر زنان انضلع

خاتمه الطبع

سپاس آید که اندرین روزهای دلفروز نسخه مشبر که سببی ضیاء الابصار فی حد الباه که هر سطرش محلو به هزار حکمی هر صفحه اش مشحون بر نور علمی است اگر بنظر ناچنان در آید سواد مردک انواید و اگر بطلالع خردوران رسد از روح افزای قلبی گردد باعث نفع عام و موجب سود هر خاص و عام است از تالیف حکیم بی بدل طبیب بمثل بقراط فطرت فلاطون فطنت جامع المعقول و المتقول حاذق زبان سیاهی دوران حکیم غلام محمود خان و هم فیوض حکم که بایر خردش شخص شخص بیخه و پیش و ستش شفای کامله خدمتی است نظار گبان و الا نظرا قمره و نگرددگان خرد و روانوید که تباریخ هفتم ماه رمضان المبارک ۱۳۰۵ هجری تصحیح طبیب بی نظیر حکیم غلام رضا خان برادرزاده مصنف حسب فرمایش شفقی مجتبی پشیه مهر و محمد یوسف سوداگر با تمام اسوجان مطبع احمدی واقع دلهای مطبع گردید امید از اهل مطابع هست که بی اجازت مصنف موصوف این نسخه

طبع سازند فقط

قطعه یارخ از تصنیف مرزا محمد علی بیگ صاحب تحصیلدار

حکیم بی بدل محمود خان نام	فلاطون حکمت و بقراط فطرت
چو قانون تئیش کرد تالیف	بپاس خاطر یاران صحبت
پی تاریخ آن تالیف محمود	خرد گفتا کل گذار عشت

<p>قطعی تاریخ از تصنیف مرزا ابوالاعلیٰ بیگ</p>	
<p>کتاب نادر محمود خان حادق دهر بهر ناقص خود سال طبع آن سالک</p>	<p>بر روی اهل جهان باب علم و فضل کشود ایام سوز نوشتیم منظر محمود</p>
<p>ایضا</p>	
<p>نالی بقرط افلاطون عصر امیرین تالیف نفع انگیز دهر</p>	<p>انکه نام او بود محمود خان کرد صد اسرار علمی را نهان</p>
<p>ایضا</p>	
<p>درین روزها طبع شد این کتاب چو پرید سالک من سال طبع</p>	<p>که مبنی است بر نفع اهل جهان گفتم چه تالیف محمود خان</p>
<p>قطعی تاریخ از تصنیف مرزا شمس الدین بیگ صاحب راز و ابوالاعلیٰ بیگ</p>	
<p>از سگوزان محمود خان کو نکاتی چند با هم کرد و آر است</p>	<p>بماند با جهان باشد بفرحت معانی بیکر می ملو بحکمت</p>
<p>قطعی تاریخ محمد مقصود</p>	
<p>چون کتاب تمام شد مقصود روشنی یافت طبعم و گفتم</p>	<p>فکر تحریر گشت از من دور سال اتمام آن ضیاء سرور</p>

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳	۱	فشرافت	بشرافت	۴۹	۱۲	قلب	قلت
۱۰	۹	ذبولی	دیوئی	۳۰	۲	مرورا	مردرا
۱۵	۷	تجوید	نجدید	۴۱	۱۳	جاذبه	جاذمه
۱۶	۲	نشریه بثراب	نشر بثراب	۴۳	۵	ماشبه	یا مشبه
۱۷	۹	ناقص	ناقض	۱۷	۱۷	فرج	فرج
۱۷	۱۶	واصل	وواصل	۴۵	۱۵	غایت	غایت
۱۸	۱۱	علی العموم	که علی العموم	۱۶	۱۶	علته	علته
۴۷	۱۳	اسودگی	آسودگی	۴۶	۱۳	وده	بوده
۴۷	۷	فضل	فصل	۴۹	۷	زعم	زعم
۴۹	۱۴	ترطیب	ترغیب	۵۱	۱۴	تبر	بتر
۳۲	۱۱	بگاشته	بگاشته	۵۲	۷	میباش	باشد
۳۳	۲	دوم	ودم	۵۴	۱۵	بانه احساس	احساس
۱۴	۱۴	میگرد	میگردید	۵۸	۱۴	شہوت	متعبه
۱۶	۱۶	بنک	تنک	۵۹	۸	فاسد	فاسده
۳۴	۶	حدوث	حدت	۶۱	۲	خود	خودرا
۱۷	۹	انتفاخی	انتفاخش	۱۷	۱۷	کنند	میکنند
۳۵	۱۷	نمیگردند	نمیگردید	۶۳	۱۷	واصل	در اصل
۱۶	۱۶	منوایت	منوایت	۶۵	۱۶	ناؤف	ماؤف
۳۶	۱۳	کناد	کناند	۶۶	۵	فضول	فضول
۳۷	۷	حساس	حساس است	۱۵	۱۵	فضول	فضول
۱۷	۱۷	ریج	رنج	۶۷	۱۰	امشاج	امشاج
۱۶	۱۶	آند	اند	۶۸	۱۱	فضیلت	فضیلت
۱۶	۱۶	متجیل	متجیل	۱۴	۱۴	بدانت	بدنت
۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷	۱۷

۱۴۰ غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۴	۳	الماده المئی	ماده المئی	۱۰۷	۵	عورت	عورت
۷۵	۵	نصیب ماده	نصیب ماده	۱۰۸	۶	عورت	عورت
۷۶	۸	عضو المولود	عضو المولود	۱۱	۱۲	عورت	عورت
۷۷	۸	چون	خون	۱۱۰	۱۰	قوای	قوای
۷۸	۲	منفصله	منفصله	۱۱۱	۱۵	بدان گیری	بدان گیری
۷۹	۱۲	لفظ گرو	لفظ گرو	۱۱۱	۴	میداد	میداد
۸۰	۹	میانند	می یابد	۱۱۲	۱۳	شایسته	شایسته
۸۱	۱۴	غلبه	غلبه	۱۱۳	۱۷	بجاء	بجاء
۸۲	۲	واکثر	واکثر	۱۱۴	۵	بجاء	بجاء
۸۳	۱۷	غلبه ماده	غلبه ماده	۱۱۵	۱۲	ورم	ورم
۸۴	۱۵	بالعرض	بالعرض	۱۱۶	۱۵	یا باعث	یا باعث
۸۵	۶	ماده	ماده	۱۱۷	۱۷	لاحقاً	لاحقاً
۸۶	۸	مرد	مرد	۱۱۸	۸	در نیم	در نیم
۸۷	۱۱	ان	این	۱۱۹	۱	سنگ	سنگ
۸۸	۱۲	اضمام	اضمام	۱۲۰	۱	سپید	سپید
۸۹	۱۵	بیالت	بیالت	۱۲۱	۱۲	میلان	میلان
۹۰	۱۷	صف	صف	۱۲۲	۹	سرمه	سرمه
۹۱	۱۳	جبل	جبل	۱۲۳	۱۰	زرنشک	زرنشک
۹۲	۱۷	نمین	ازین	۱۲۴	۱۵	کبس	کبس
۹۳	۵	غالب	غالب	۱۲۵	۱۴	دن	دن
۹۴	۱۲	بل	ویل	۱۲۶	۴	مسدود	مسدود
۹۵	۷	وضعیت	وضعیت	۱۲۷	۱۱	تنای	تنای
۹۶	۶	آواز	آواز	۱۲۸	۷	بگوید	بگوید
۹۷	۱۴	زن	رحم	۱۲۹	۷	بگوید	بگوید
۹۸	۱۱	فوتیگه	بشتریکه	۱۳۰	۷	بگوید	بگوید
۹۹	۷	کره	کره	۱۳۱	۷	بگوید	بگوید

CALL NO. {

ACC. NO.

AUTHOR

TITLE

موضح
ن ۲

۲۴۹۰

۶۱۵

THE BOOK MU

فیاض الالبان فی حلال البانہ

Date

No.

Date

No.



MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.